

راه حل پیشرفت بشریت

سیستم پرسشگری L2Q
مسیر آموزشی گمشده است

SEAN GRINYER

worldeducation.online
q2l.online

فهرست مطالب

چرا کودکان به جعبه ابزار پرسشگری L2Q

نیاز دارند 4-13

چرا سیستم L2Q مسیر آموزشی

گم شده است 14-17

جعبه ابزار پرسشگری L2Q

۱. منبع و خاستگاه 18-44

۲. استاندارد شواهد 45-73

۳. مشوق و منفعت 74-99

۴. منش و ثبات 100-126

۵. اجازه برای پرسشگری 127-153

۶. تأثیر عاطفی 154-192

۷. روایت و واقعیت 193-222

۸. تأثیر روانشناختی 223-247

۹. همان استاندارد را همجا به کار ببرید 248-272

پیشرفت بشریت 273-299



نمی‌توانید از چیزی که نمی‌توانید ببینید،
یاد بگیرید

چرا کودکان به جعبه ابزار پرسشگری L2Q نیاز دارند

دادن جعبه ابزار پرسشگری L2Q به کودکان برای محافظت از ذهن آنان، پیشبرد یادگیری، تشخیص حقیقت و شکستن تکرار نیرنگ

ذهن و یادگیری کودکان، پیش از آنکه کاملاً بفهمند چه چیزی در حال شکل دادن به آنان است، توسط محیط جهان شکل می گیرد.

به همین دلیل است که کودکان به جعبه ابزار پرسشگری L2Q نیاز دارند.

جعبه ابزار پرسشگری L2Q یک منبع آموزشی معمولی نیست.

این یک روش آموزشی ساختاریافته و تازه در جهان است که از Book of

Evidence توسعه یافته و از طریق World Education Online

سازمان دهی شده است تا به کودکان روش ساختاریافته ای بدهد برای یادگیری چگونگی پرسشگری درباره محیط واقعی جهان، تشخیص حقیقت، پرورش تفکر مستقل، و جلوگیری از اینکه دروغ های ساخته شده ذهن و یادگیری آنان را شکل دهند.

جعبه ابزار پرسشگری L2Q به کودکان نمی گوید چه فکر کنند.

جعبه ابزار پرسشگری L2Q روش ساختاریافته ای به کودکان می دهد تا آنچه

به آنان نشان داده می شود را با همان استاندارد مورد پرسش قرار دهند؛ از جمله اطلاعات، بزرگسالان، مدارس، سیستم ها، پول، اقتدار، روایت ها، رفتار، تأثیر روان شناختی و فرض های خودشان.

این ابزار به آنان می آموزد آنچه را حقیقت دارد بیازمایند، نیرنگ را تشخیص دهند، تأثیر روان شناختی را بفهمند و همان استاندارد را همه جا به کار ببرند.

موضوع فقط یادگیری اطلاعات بیشتر نیست.

موضوع این است که به کودکان ابزارهایی داده شود تا محیط جهان را مورد پرسش قرار دهند، پیش از آنکه دروغ‌های ساخته‌شده، روایت‌های تکرار شده، تأثیر عاطفی، ترس، اقتدار، سکوت، وابستگی و فریب، برداشت آنان از جهان را شکل دهند.

وقتی به کودکان آموخته نمی‌شود چگونه به درستی پرسشگری کنند، ذهن آنان در برابر آنچه تکرار می‌شود، از آن محافظت می‌شود، پنهان می‌ماند، عادی‌سازی می‌شود و به عنوان حقیقت به آنان ارائه می‌شود، بی‌دفاع می‌ماند.

دروغ‌های ساخته‌شده فقط کودکان را گمراه نمی‌کنند.

آنها بر اینکه کودکان چگونه می‌بینند، یاد می‌گیرند، فکر می‌کنند، اعتماد می‌کنند، می‌فهمند و به جهان پیرامون خود پاسخ می‌دهند، اثر می‌گذارند.

تأثیر روان‌شناختی و ذهن کودکان

تأثیر روان‌شناختی یکی از مهم‌ترین بخش‌های جعبه ابزار پرسشگری L2Q است.

تأثیر روان‌شناختی اهمیت دارد، زیرا نیرنگ پیش از آنکه کودکان ابزار تشخیص آن را داشته باشند، از طریق ذهن عمل می‌کند.

آنچه تکرار می‌شود، پاداش می‌گیرد، از آن ترسیده می‌شود، پنهان می‌ماند، عادی‌سازی می‌شود، از آن محافظت می‌شود یا به عنوان حقیقت ارائه می‌شود، برداشت، یادگیری، اعتماد، فهم و رفتار کودکان را شکل می‌دهد.

باید به کودکان ابزارهایی داده شود تا مورد پرسش قرار دهند که اطلاعات، داستان‌ها، سیستم‌ها، اقتدار، ترس، فشار، پاداش، مجازات، سکوت، تکرار و تأثیر عاطفی چگونه بر ذهن آنان اثر می‌گذارند.

وقتی کودکان یاد می‌گیرند تأثیر روان‌شناختی را مورد پرسش قرار دهند، شروع می‌کنند به فهمیدن اینکه محیط جهان چگونه انسان‌ها را از درون شکل می‌دهد.

این فهم از ذهن آنان محافظت می‌کند.

یادگیری را پیش می‌برد.

تفکر مستقل را پرورش می‌دهد.

به کودکان توانایی تشخیص حقیقت می‌دهد.

نیرنگ را به‌عنوان یک مسیر کنترل‌کننده از میان ذهن کودکان برمی‌دارد، زیرا دروغ‌های ساخته‌شده به جای پذیرفته‌شدن، تکرارشدن و به ارث رسیدن، مورد پرسش قرار می‌گیرند، آزموده می‌شوند و آشکار می‌شوند.

بهبودی روانی و حذف نیرنگ

نیرنگ فقط حقیقت را پنهان نمی‌کند.

بر اینکه کودکان چگونه احساس می‌کنند، فکر می‌کنند، اعتماد می‌کنند، یاد می‌گیرند و جهان را می‌بینند، اثر می‌گذارد.

وقتی کودکان در میان دروغ‌های ساخته‌شده، روایت‌های تکرار شده، ترس، سکوت، تأثیر عاطفی، فشار، اقتدار و فریب قرار می‌گیرند، جهان تیره‌تر، گیج‌کننده‌تر، تهدیدآمیزتر و ناامیدکننده‌تر از آنچه واقعاً لازم است به نظر برسد، نشان داده می‌شود.

این بر ذهن کودکان اثر می‌گذارد.

بر یادگیری آنان اثر می‌گذارد.

بر اعتماد به نفس آنان در فهم جهان اثر می‌گذارد.

بر توانایی آنان برای اعتماد به آنچه حقیقت دارد اثر می‌گذارد.

به همین دلیل است که جعبه ابزار پرسشگری L2Q برای محافظت از ذهن کودکان، تقویت یادگیری و بهبود بهزیستی روانی از طریق آموزش، نقشی محوری دارد.

وقتی ابزارهای درست پرسشگری به کودکان داده می‌شود، نیرنگ شروع می‌کند سلطه خود را بر برداشت آنان از دست بدهد.

دروغ‌های ساخته‌شده به‌جای جذب‌شدن، مورد پرسش قرار می‌گیرند.
 روایت‌های مبتنی بر ترس به‌جای تکرارشدن، آزموده می‌شوند.
 اقتدار به‌جای پذیرفته‌شدن کورکورانه، بررسی می‌شود.
 تأثیر عاطفی به‌جای کنترل‌کردن تفکر آنان، شناخته می‌شود.
 سکوت به‌جای آنکه اجازه دهد آسیب پنهان ادامه یابد، مورد پرسش قرار می‌گیرد.
 کودکان درون جهانی که به آنان آموخته نشده چگونه آن را بفهمند، تنها رها نمی‌شوند.
 به آنان روشی ساختاریافته داده می‌شود تا آنچه ذهنشان را شکل می‌دهد مورد پرسش قرار دهند.
 به آنان راهی داده می‌شود تا حقیقت را از دروغ‌های ساخته‌شده جدا کنند.
 به آنان راهی داده می‌شود تا جهان را روشن‌تر ببینند، به‌جای آنکه فقط نسخهٔ تیره‌تری را ببینند که از طریق نیرنگ، ترس، روایت‌ها، سکوت و تأثیر روان‌شناختی ساخته شده است.
 وقتی نیرنگ از فهم کودکان حذف می‌شود، جهان مجبور نیست ناامیدکننده گیج‌کننده یا تاریک به نظر برسد.
 کودکان شروع می‌کنند به دیدن اینکه مشکلات از طریق رفتار، سیستم‌ها، مشوق‌ها، سکوت، روایت‌ها و نبود مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد پرسشگری L2Q ایجاد می‌شوند، تکرار می‌شوند، از آنها محافظت می‌شود و ادامه می‌یابند.
 یعنی جهان به چیزی تبدیل می‌شود که آنان آن را مورد پرسش قرار می‌دهند، می‌فهمند، از آن یاد می‌گیرند و به بهبودش کمک می‌کنند.
 این بهزیستی روانی را تقویت می‌کند، زیرا کودکان دیگر فقط سنگینی جهان را جذب نمی‌کنند.

آنان در حال یادگیریِ چگونگی فهمیدن آن هستند.
آنان در حال یادگیریِ چگونگی مورد پرسش قرار دادن آن هستند.
آنان در حال یادگیریِ چگونگی دیدن آنچه حقیقت دارد هستند.
آنان در حال یادگیریِ چگونگی پرورش تفکر مستقل هستند.
به کودکان، با دادن روشی برای حذف نیرنگ L2Q دادن جعبه‌بازار پرسشگری از برداشت آنان از جهان، از ذهنشان محافظت می‌کند.

،وقتی نیرنگ مسیر خود را از میان ذهن کودکان از دست می‌دهد، ترس سردرگمی، تاریکی کاذب و روایت‌های تکرار شده نیز قدرت خود را برای شکل دادن به اینکه کودکان واقعیت را چگونه می‌بینند، از دست می‌دهند.

پرسشگری درباره سکوت، پول و سازوکاری که از نیرنگ محافظت می‌کند

نیاز دارند، زیرا نیرنگ توسط L2Q کودکان همچنین به جعبه‌بازار پرسشگری سکوت محافظت می‌شود.

سکوت خالی نیست.

سکوت از آنچه مورد پرسش قرار نمی‌گیرد محافظت می‌کند.

سکوت از آنچه مردم از گفتنش می‌ترسند محافظت می‌کند.

سکوت از آنچه سیستم‌ها نمی‌خواهند آشکار شود محافظت می‌کند.

سکوت آنچه را پول، وابستگی، اشتغال، جایگاه، اعتبار، اقتدار و ترس پنهان نگه می‌دارند، محافظت می‌کند.

این اهمیت دارد، زیرا کودکان در جهانی آموزش می‌بینند که سکوت از پیش در آن عمل می‌کند.

آنان توسط بزرگسالانی آموزش می‌بینند که خود آموزش دیده‌اند، تربیت شده‌اند، حقوق گرفته‌اند و در سیستمی قرار داده شده‌اند که نقششان در آن، آموزش دادن، انتقال دادن، تکرار کردن و ارزیابی اطلاعات درون همان سیستمی است که خود در آن آموزش دیده‌اند.

این به آن معنا نیست که معلمان انسان‌های بدی هستند.

معنایش این است که خود آموزش درون همان محیط جهان قرار دارد که L2Q به کودکان می‌آموزد آن را مورد پرسش قرار دهند.

آموزش کنونی به‌درستی به کودکان نمی‌آموزد سازوکار پشت سکوت را مورد پرسش قرار دهند.

به‌درستی به کودکان نمی‌آموزد بپرسند پول از چه چیزی محافظت می‌کند، وابستگی چه چیزی را کنترل می‌کند، اشتغال چه چیزی را ایجاد می‌کند، اقتدار از چه چیزی جلوگیری می‌کند، اعتبار چه چیزی را پنهان می‌کند، ترس چه چیزی را ساکت می‌کند، مشوق‌ها چه چیزی را شکل می‌دهند و سیستم‌ها اجازه می‌دهند چه چیزی ادامه یابد.

وقتی به کودکان آموخته نمی‌شود سکوت را مورد پرسش قرار دهند، یاد می‌گیرند جهان را همان‌گونه که به آنان نشان داده می‌شود بپذیرند.

آنچه تکرار می‌شود را یاد می‌گیرند، اما نه آنچه پنهان است.

آنچه تأیید می‌شود را یاد می‌گیرند، اما نه آنچه از آن محافظت می‌شود.

آنچه آموزش داده می‌شود را یاد می‌گیرند، اما نه آنچه از آن اجتناب می‌شود.

یاد می‌گیرند درون محیط جهان عمل کنند، بی‌آنکه سازوکاری را بفهمند که دروغ‌های ساخته‌شده، نیرنگ، ترس، وابستگی و الگوهای تکرارشونده را در جای خود نگه می‌دارد.

جعبه ابزار پرسشگری L2Q روشی به کودکان می‌دهد تا آن سازوکار را مورد پرسش قرار دهند.

به آنان می‌آموزد بپرسند:

چه چیزی گفته نمی‌شود؟

چرا گفته نمی‌شود؟

چه کسی از سکوت سود می‌برد؟

پول از چه چیزی محافظت می‌کند؟

وابستگی چه چیزی را کنترل می‌کند؟

ترس از چه چیزی جلوگیری می‌کند؟

اقتدار مردم را از مورد پرسش قرار دادن چه چیزی بازمی‌دارد؟

کدام الگوی تکرارشونده به این دلیل ادامه می‌یابد که مردم سکوت می‌کنند؟

به همین دلیل است که پرسشگری درباره سکوت برای محافظت از ذهن

کودکان و پیشبرد یادگیری آنان ضروری است.

وقتی کودکان یاد می‌گیرند سکوت را مورد پرسش قرار دهند، شروع می‌کنند

به دیدن آنچه پشت سطح آموزش، سیستم‌ها، اقتدار، روایت‌ها، پول و رفتار

تکرارشونده پنهان است.

وقتی می‌بینند سکوت از چه چیزی محافظت می‌کند، شروع می‌کنند به

فهمیدن سازوکار پشت نیرنگ.

وقتی سازوکار پشت نیرنگ را می‌فهمند، تفکر مستقل پرورش می‌یابد.

وقتی تفکر مستقل پرورش می‌یابد، دروغ‌های ساخته‌شده مسیر خود را از

میان ذهن کودکان از دست می‌دهند.

این‌گونه است که جعبه‌ابزار پرسشگری L2Q روشی به کودکان می‌دهد تا

نیرنگ را از برداشت خود از جهان حذف کنند.

این ابزار به آنان توانایی می‌دهد آنچه نشان داده می‌شود، آنچه پنهان است،

آنچه از آن محافظت می‌شود، آنچه تکرار می‌شود، آنچه برایش پول پرداخت

می‌شود، آنچه از آن ترسیده می‌شود، آنچه خاموش می‌شود و آنچه به‌عنوان

حقیقت ارائه می‌شود را مورد پرسش قرار دهند.

این برای بهبود آموزش نقشی محوری دارد، زیرا آموزش نمی‌تواند بهتر شود در حالی که به کودکان می‌آموزد اطلاعات را تکرار کنند، بی‌آنکه به آنان بیاموزد سکوت، پول، وابستگی، مشوق‌ها و اقتداری را که محیط جهان پیرامونشان را شکل می‌دهد مورد پرسش قرار دهند.

چرا این موضوع برای Q2L و Young Questioners محوری است

این موضوع برای Q2L و Young Questioners محوری است. دسترسی ایمن به کودکان از طریق والدین، معلمان، مراقبان، مدارس، محیط‌های آموزشی و بزرگسالان مسئول انجام می‌شود تا ابزارهای درست پرسشگری را دریافت کنند، از محیط واقعی جهان یاد بگیرند و تفکر مستقل را پرورش دهند، پیش از آنکه همان جهان آنان را به تکرار خود شکل دهد. نقش این کار، گفتن اینکه کودکان چه فکر کنند نیست. نقش این کار، دادن روش L2Q به کودکان است تا پرسش کنند، ببینند، بفهمند، حقیقت را تشخیص دهند، از ذهن خود محافظت کنند، یادگیری را پیش ببرند و از محیط واقعی جهان یاد بگیرند. کودکان فقط از بزرگسالان یاد نمی‌گیرند. کودکان از کودکان دیگر نیز یاد می‌گیرند. یکدیگر را مشاهده می‌کنند. بر یکدیگر اثر می‌گذارند. ایده‌ها، رفتارها، عادت‌ها، علایق، فهم و شیوه‌های تفکر را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند.

وقتی پرسشگری در کودکان پرورش می‌یابد، از کودکی به کودک دیگر گسترش پیدا می‌کند.

وقتی فهم در کودکان پرورش می‌یابد، از کودکی به کودک دیگر گسترش پیدا می‌کند.

وقتی تفکر مستقل در کودکان پرورش می‌یابد، از کودکی به کودک دیگر گسترش پیدا می‌کند.

کودکانی که پرسشگری را یاد می‌گیرند، به کودکان دیگر کمک می‌کنند پرسشگری را یاد بگیرند.

کودکانی که یاد می‌گیرند بفهمند، به کودکان دیگر کمک می‌کنند بفهمند.

کودکانی که تفکر مستقل را پرورش می‌دهند، به کودکان دیگر کمک می‌کنند تفکر مستقل را پرورش دهند.

به همین دلیل است که کودکان مسیر اصلی تغییر هستند.

اثر آن با یک کودک متوقف نمی‌شود.

این اثر از میان گروه‌های کودکان، کلاس‌ها، مدارس، جوامع و نسل‌های آینده حرکت می‌کند.

وقتی کودکان پرسشگری را یاد می‌گیرند، شروع می‌کنند به دیدن.

وقتی شروع به دیدن می‌کنند، شروع می‌کنند به فهمیدن.

وقتی فهم پرورش می‌یابد، تفکر مستقل پرورش می‌یابد.

وقتی تفکر مستقل پرورش می‌یابد، نیرنگ مسیر خود را از دست می‌دهد.

وقتی نیرنگ مسیر خود را از دست می‌دهد، آسیبی که از نیرنگ ایجاد شده

به همین دلیل است که دادن توانایی پرسشگری درست به کودکان، یکی از مهم‌ترین کارهایی است که آموزش باید انجام دهد.

از ذهن کودکان محافظت می‌کند.
یادگیری را تقویت می‌کند.
تفکر مستقل را پرورش می‌دهد.
با دادن توانایی تشخیص حقیقت به نسل بعد، نیرنگ را از جهان حذف میکند.
کودکان به ابزارهای درست پرسشگری نیاز دارند.
این‌گونه یادگیری پیش می‌رود.
این‌گونه تفکر مستقل پرورش می‌یابد.
این‌گونه نیرنگ مسیر خود را از دست می‌دهد.
این‌گونه آموزش بهتر می‌شود تا جهان بهتر شود.
جهانی مبتنی بر حقیقت زمانی آغاز می‌شود که ابزارهای درست پرسشگری
به کودکان داده شود.

چرا سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q مسیر آموزشی گمشته است

سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q به دلیل خاستگاهش متفاوت است.

این سیستم از Book of Evidence توسعه یافت.

Book of Evidence بیش از ۳۰ سال تجربه‌های دست‌اول دارای مهر زمانی، شواهد، سابقه عمومی، چالش و الگوهای تکرارشونده‌ای را مستند کرد که از طریق خود محیط جهان نشان داده شده بودند. با افزایش شواهد، یک تناقض به‌طور فزاینده‌ای آشکار شد.

پرسشگری وجود داشت.

با این حال، تکرار ادامه یافت.

همان فریب ادامه یافت.

همان سکوت ادامه یافت.

همان وابستگی ادامه یافت.

همان تناقض‌ها ادامه یافتند.

همان الگوهای تکرارشونده ادامه یافتند.

Book of Evidence نبود پرسشگری را آشکار نکرد.

آشکار کرد که پرسشگری از پیش وجود داشت، در حالی که همان جهان همچنان به تکرار خود ادامه می‌داد.

این تناقض در قلب سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q قرار دارد.

اگر پرسشگری از پیش وجود داشت، چرا همان الگوها ادامه یافتند؟

Book of Evidence بارها همان تناقض را آشکار کرد.

پرسشگری وجود داشت.

با این حال، تکرار ادامه یافت.

این نشان داد که مشکل، نبود پرسشگری نبود.

مشکل، نبود یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای یادگیریِ چگونگی پرسشگری دربارهٔ خود محیط جهان بود.

مردم می‌توانند سؤال بپرسند و همچنان جهان پیرامون خود را تکرار کنند.

مردم می‌توانند سؤال بپرسند و همچنان توسط همان محیط جهان شکل بگیرند که مسئول تولید تکرار است.

مردم می‌توانند سؤال بپرسند و همچنان الگوهای تکرارشونده را به ارث ببرند، بپذیرند، از آنها دفاع کنند و ادامه‌شان دهند.

بنابراین، وجود پرسشگری شاهی بر این نیست که به مردم آموخته شده باشد چگونه پرسشگری کنند.

وجود پرسشگری همچنین شاهی بر این نیست که به مردم آموخته شده باشد چگونه بفهمند چه چیزی تکرار را تولید می‌کند.

جزء گم‌شده، اطلاعات بیشتر نبود.

اطلاعات از پیش وجود داشت.

جزء گمشده، پرسشگری بیشتر نبود.

پرسشگری از پیش وجود داشت.

جزء گمشده، یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای یادگیریِ چگونگی پرسشگری دربارهٔ خودِ محیط جهان بود.

یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای بررسی آنچه، با وجود اینکه پرسشگری از پیش وجود داشت، بارها ادامه پیدا می‌کرد.

یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای بررسی سازوکارهای مسئول تولید تکرار.

آن مسیر گمشده به سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q تبدیل شد.

سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q از بنیان شواهدی توسعه یافت که از طریق Book of Evidence ایجاد شده بود.

این سیستم توسعه یافت، زیرا Book of Evidence الگوهای تکرارشونده‌ای را آشکار کرد که با وجود اینکه پرسشگری از پیش وجود داشت، ادامه می‌یافتند.

این سیستم توسعه یافت، زیرا Book of Evidence یک مسیر آموزشی گمشده را آشکار کرد.

این سیستم توسعه یافت، زیرا Book of Evidence نشان داد که پرسشگری و یادگیریِ چگونگی پرسشگری یک چیز نیستند.

L2Q توسعه یافت تا آنچه را با وجود اینکه پرسشگری از پیش وجود داشت، بارها ادامه پیدا می‌کرد بررسی کند.

L2Q توسعه یافت تا سازوکارهای مسئول تولید تکرار را بررسی کند، نه اینکه صرفاً پیامدهای تولیدشده توسط تکرار را بررسی کند.

L2Q توسعه یافت تا محیط جهان را بررسی کند، نه اینکه صرفاً درون آن عمل کند.

L2Q توسعه یافت تا به مردم کمک کند محیط جهان را بفهمند، نه اینکه صرفاً درون آن کارکرد داشته باشند.

به همین دلیل است که سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q متفاوت است.

به همین دلیل است که سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q نمایانگر مسیر آموزشی گمشده است.

منبع و خاستگاه پرسشگری اهمیت دارد.

منبع و خاستگاه سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q اهمیت دارد.

سیستم پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد L2Q از بنیان شواهدی سرچشمه گرفت که از طریق Book of Evidence ایجاد شده بود.

فهمیدن اینکه این سیستم از کجا آمده است، نخستین گام برای فهمیدن دلیل تفاوت آن است.

به همین دلیل است که بخش نخست با «منبع و خاستگاه» آغاز می‌شود.

بخش ۱ - منبع و خاستگاه

منبع و خاستگاه واقعاً چیست

منبع و خاستگاه، بنیان جعبه‌ابزار پرسشگری (L2Q) Learn to Question است، زیرا همه‌چیز از این آغاز می‌شود که اطلاعات از کجا می‌آیند و چه چیزی آنها را شکل می‌دهد.

مردم پیوسته در محاصره اطلاعات هستند، اما به آنان آموخته نمی‌شود چگونه آن را به‌درستی بررسی کنند یا چگونه از محیط جهان که آنان را احاطه کرده است یاد بگیرند.

اطلاعات به مردم نشان داده می‌شود.

اطلاعات به مردم گفته می‌شود.

اطلاعات به مردم آموزش داده می‌شود.

از مردم انتظار می‌رود اطلاعات را به خاطر بسپارند.

از مردم انتظار می‌رود اطلاعات را تکرار کنند.

از مردم انتظار می‌رود اطلاعات را اجرا کنند.

از مردم انتظار می‌رود از اطلاعات دفاع کنند.

اما به مردم آموخته نمی‌شود چگونه آنچه به آنان نشان داده می‌شود را مورد پرسش قرار دهند، ببینند، بفهمند و از آن یاد بگیرند.

انسان‌ها اکنون درون بزرگ‌ترین محیط یادگیریِ موجود زندگی می‌کنند، با این حال به‌درستی به آنان آموخته نشده است چگونه از آن یاد بگیرند.

مردم رها شده‌اند تا در جهانی عمل کنند که به‌درستی به آنان آموخته نشده چگونه آن را بفهمند.

از طریق یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد به آنان آموخته نمی‌شود که محیط جهان چگونه ذهن، باورها، احساسات، اعتماد، رفتار، برداشت و فهم آنان را شکل می‌دهد.

به آنان آموخته نمی‌شود که پول، وابستگی، اقتدار، سکوت، روایت‌ها، تکرار، ترس، مشوق‌ها، دامنه دسترسی، جایگاه و دروغ‌های ساخته شده چگونه بر بشریت اثر می‌گذارند.

خود محیط جهان یک محیط یادگیری است.

این محیط پیوسته فرصت‌هایی برای یادگیری در برابر بشریت قرار می‌دهد. مردم اغلب در انتظار آموزش دیدن هستند، در حالی که از پیش درون بزرگ‌ترین محیط یادگیری موجود ایستاده‌اند.

بنابراین، محیط جهان هر روز مردم را آموزش می‌دهد، چه آن را تشخیص دهند و چه ندهند.

مشکل این است که به بسیاری از مردم آموخته نشده چگونه آن درس‌ها را ببینند.

به آنان آموخته نشده چگونه بپرسند:

چه چیزی تفکر مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی باورهای مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی احساسات مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی اعتماد مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی رفتار مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی برداشت مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی فهم مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی جهان پیرامون مرا شکل می‌دهد؟

بدون این پرسش‌ها، مردم می‌توانند تمام زندگی خود را در حال شکل‌گرفتن بگذرانند، بی‌آنکه متوجه شوند در حال شکل‌گرفتن هستند.

مردم اغلب سطح جهان را به ارث می‌برند، بی‌آنکه آنچه زیر آن قرار دارد را بفهمند.

ممکن است سیستم‌ها را ببینند.

ممکن است قوانین را ببینند.

ممکن است اقتدار را ببینند.

ممکن است پول را ببینند.

ممکن است آموزش را ببینند.

ممکن است مشکلات تکرارشونده را ببینند.

اما لزوماً نمی‌فهمند چه چیزی آنها را ایجاد می‌کند، از آنها محافظت می‌کند، آنها را شکل می‌دهد یا اجازه می‌دهد ادامه یابند.

به همین دلیل است که مردم نمی‌توانند از چیزی که نمی‌توانند ببینند، یاد بگیرند.

دیدن صرفاً به معنای نگاه کردن نیست.

دیدن فرایند پرسشگری آن قدر عمیق است که فرد از توضیح‌های سطحی فراتر برود و شروع به شناخت سازوکارهایی کند که محیط جهان را شکل می‌دهند.

دیدن، فهم ایجاد می‌کند.

فهم، یادگیری ایجاد می‌کند.

یادگیری، تفکر مستقل ایجاد می‌کند.

بنابراین، منبع و خاستگاه صرفاً دربارهٔ شناسایی این نیست که اطلاعات از کجا آمده‌اند.

موضوع، یادگیری چگونگی پرسشگری به اندازه‌ای عمیق است که بتوان دید
چه چیزی خودِ اطلاعات را شکل می‌دهد.

مردم باید یاد بگیرند بپرسند:

چه کسی این را ایجاد کرده است؟

از کجا آمده است؟

چرا ایجاد شده است؟

چه کسی از آن سود می‌برد؟

چه مشوق‌هایی وجود دارد؟

چه چیزی بر آن اثر می‌گذارد؟

چه چیزی از آن محافظت می‌کند؟

چه چیزی پنهان می‌شود؟

چه چیزی تکرار می‌شود؟

چه چیزی افراد درگیر را شکل می‌دهد؟

کدام محیط جهان آن را تولید کرده است؟

این پرسش‌ها اهمیت دارند، زیرا مردم فقط اطلاعات را به ارث نمی‌برند.

رفتارها را به ارث می‌برند.

سیستم‌ها را به ارث می‌برند.

روایت‌ها را به ارث می‌برند.

وابستگی را به ارث می‌برند.

سکوت را به ارث می‌برند.

اقتدار را به ارث می‌برند.

الگوهای تکرارشونده را به ارث می‌برند.
 همچنین دروغ‌های ساخته‌شده را به ارث می‌برند.
 دروغ‌های ساخته‌شده صرفاً به صورت قطعات منفرد اطلاعات نادرست وجود ندارند.
 دروغ‌های ساخته‌شده درون خود محیط جهان جای می‌گیرند.
 عادی‌سازی می‌شوند.
 از آنها محافظت می‌شود.
 تکرار می‌شوند.
 از آنها دفاع می‌شود.
 در نهایت به عنوان حقیقت پذیرفته می‌شوند.
 سپس مردم آن دروغ‌های ساخته‌شده را به ارث می‌برند، بی‌آنکه هرگز متوجه شوند در ابتدا ساخته شده بودند.
 به مردم آموخته می‌شود چگونه درون محیط جهان عمل کنند، بی‌آنکه از طریق یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد به آنان آموخته شود چگونه آن را بفهمند.
 مردم می‌توانند در عمل کردن درون جهانی که به درستی آن را نمی‌فهمند، بسیار ماهر شوند.
 عمل کردن به مردم اجازه می‌دهد درون سیستم‌ها دوام بیاورند.
 فهمیدن به مردم اجازه می‌دهد از سیستم‌ها یاد بگیرند.
 اگر آموزش فقط به مردم بیاموزد چگونه درون محیط جهان عمل کنند، آموزش به بازتولید همان محیط جهان کمک می‌کند.
 در آن صورت مردم به جای یادگیرندگان محیط جهان، به محصولات محیط جهان تبدیل می‌شوند.

بشریت درون محیط جهان زندگی می‌کند که خود بشریت پیوسته آن را بازآفرینی می‌کند.

محیط جهان، بزرگسالان را شکل می‌دهد.

بزرگسالان، معلمان را شکل می‌دهند.

معلمان، کودکان را شکل می‌دهند.

کودکان بزرگسال می‌شوند.

بزرگسالان سپس همان محیط جهان را بازآفرینی می‌کنند.

این چرخه تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت، مگر آنکه مردم یاد بگیرند از طریق یک مسیر پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد، آن را مورد پرسش قرار دهند.

مردم همچنین باید بفهمند که ذهن خودشان مهم‌ترین ابزار آنان برای یادگیری از محیط جهان است.

هیچ عنوان، اقتدار، سیستم، نهاد، منبع یا فردی نمی‌تواند مستقلاً برای فرد دیگری فهم ایجاد کند.

فهم باید توسط خودِ ذهن فرد پرورش یابد.

پرسشگری، فهم را پرورش می‌دهد.

فهم، یادگیری را پرورش می‌دهد.

یادگیری، تفکر مستقل را پرورش می‌دهد.

بنابراین، مردم باید به‌جای تکرار بی‌پایان پیامدها، از علت‌ها یاد بگیرند.

باید یاد بگیرند چه چیزی جهان را شکل می‌دهد، نه اینکه فقط خود را با آن تطبیق دهند.

به همین دلیل است که «منبع و خاستگاه» در آغاز جعبه‌ابزار پرسشگری «یادگیری پرسشگری» (L2Q) قرار دارد.

اگر «منبع و خاستگاه» ضعیف باشد، همه بخش‌های دیگر نیز همراه با آن ضعیف می‌شوند.

«استاندارد شواهد» ضعیف می‌شود.

«مشوق و منفعت» ضعیف می‌شود.

«منش و ثبات» ضعیف می‌شود.

«اجازه برای پرسشگری» ضعیف می‌شود.

«تأثیر عاطفی» ضعیف می‌شود.

«روایت در برابر واقعیت» ضعیف می‌شود.

«تأثیر روان‌شناختی» ضعیف می‌شود.

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» ضعیف می‌شود.

بنابراین، منبع و خاستگاه بنیان کل چارچوب است.

این نقطه آغاز است که به مردم اجازه می‌دهد یادگیری از خود جهان را آغاز کنند.

روند پیشرفت چنین است:

پرسش کنید.

ببینید.

بفهمید.

یاد بگیرید.

تفکر مستقل را پرورش دهید.

این‌گونه مردم دست از تکرار جهانی برمی‌دارند که به‌درستی آن را نمی‌فهمند.

این‌گونه مردم به‌جای آنکه صرفاً به محصولات محیط جهان تبدیل شوند، شروع می‌کنند از محیط جهان یاد بگیرند.

و به همین دلیل است که «منع و خاستگاه» نخستین بخش جعبه ابزار پرسشگری «یادگیری پرسشگری» (L2Q) است.

برداشت

مردم پیش از آنکه متوجه شوند محیط جهان در حال شکل‌دادن به آنان است، توسط آن شکل می‌گیرند.

یکی از بزرگ‌ترین دلایل ادامه‌یافتن الگوهای تکرارشونده در سراسر جهان این است که مردم اغلب چیزی را که بارها می‌بینند باور می‌کنند.

مردم می‌توانند تکرار را با حقیقت اشتباه بگیرند.

مردم می‌توانند آشنایی را با شواهد اشتباه بگیرند.

مردم می‌توانند محبوبیت را با اعتبارپذیری اشتباه بگیرند.

مردم می‌توانند اقتدار را با درست‌بودن اشتباه بگیرند.

مردم می‌توانند دیده‌شدن را با اهمیت اشتباه بگیرند.

مردم می‌توانند اعتمادبه‌نفس را با تخصص اشتباه بگیرند.

مردم می‌توانند جایگاه را با فهم اشتباه بگیرند.

بسیاری از مردم متوجه نیستند که برداشتشان پیوسته در حال شکل‌گرفتن است.

از طریق یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد به مردم آموخته نمی‌شود که باورهایشان چگونه شکل می‌گیرد.

به آنان آموزش داده می‌شود چه چیزی را باور کنند.

به آنان آموخته نمی‌شود چگونه به این باور رسیده‌اند.
 بنابراین، مردم باید پرسند:
 چگونه به این باور رسیدم؟
 چه کسی این باور را به من معرفی کرد؟
 چه مدت است این باور دارم؟
 چند بار در معرض این قرار گرفته‌ام؟
 چه چیزی بارها این باور را تقویت کرده است؟
 آیا مستقلاً آن را بررسی کرده‌ام؟
 یا آن را به ارث برده‌ام؟
 کودکان نیز توسط محیط جهان شکل می‌گیرند، در حالی که آموزش کنونی
 مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای یادگیریِ چگونگی پرسشگری
 دربارهٔ آن را به آنان آموزش نمی‌دهد.
 کودکان بزرگسالان را مشاهده می‌کنند.
 کودکان رفتار را مشاهده می‌کنند.
 کودکان سیستم‌ها را مشاهده می‌کنند.
 کودکان اقتدار را مشاهده می‌کنند.
 کودکان پول را مشاهده می‌کنند.
 کودکان وابستگی را مشاهده می‌کنند.
 کودکان روایت‌ها را مشاهده می‌کنند.
 کودکان تکرار را مشاهده می‌کنند.
 کودکان سکوت را مشاهده می‌کنند.
 کودکان آنچه پاداش می‌گیرد را مشاهده می‌کنند.

کودکان آنچه دلسرد می‌شود را مشاهده می‌کنند.

بنابراین، محیط جهان شروع به آموزش کودکان می‌کند، در حالی که آموزش کنونی مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای یادگیریِ چگونگی پرسشگری دربارهٔ آن را فراهم نمی‌کند.

بزرگسالان نیز پیوسته توسط محیط جهان آموزش می‌بینند، چه آن را تشخیص دهند و چه ندهند.

اگر آموزش به کودکان و بزرگسالان نیاموزد چگونه محیط واقعی جهان را مورد پرسش قرار دهند، آنان ناآگاهانه وارد همان چرخه‌های تکراری می‌شوند که افراد پیش از آنان را شکل داده بود.

مردم همچنین می‌توانند درون روایت‌های ساده گرفتار شوند.

ممکن است مردم به جای یادگیری از آنچه به آنان نشان داده می‌شود، به انتخاب طرف‌ها تشویق شوند.

ممکن است مردم به جای فهمیدن سازوکارهایی که محیط جهان را شکل می‌دهند، به فکرکردن در قالب قهرمانان و شرورها تشویق شوند.

هرچه مردم چیزی را بیشتر و به‌طور تکراری ببینند، آن چیز عادی‌تر می‌شود. هرچه عادی‌تر شود، احتمال اینکه مورد پرسش قرار گیرد کمتر می‌شود.

بنابراین، مردم باید پرسند:

چه چیزی برداشت مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی اعتماد مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی فهم مرا شکل می‌دهد؟

چه چیزی باورهای مرا شکل می‌دهد؟

آیا جهان را به‌روشنی می‌بینم؟

یا فقط آنچه بارها به من ارائه شده است را می بینم؟
«منبع و خاستگاه» وجود دارد تا مردم را فراتر از برداشت و به سوی فهم حرکت دهد.

دامنه دسترسی، جایگاه و محیط های اطلاعاتی

مردم اغلب فرض می کنند اطلاعاتی که بیشترین دامنه دسترسی را دارد، باید مهم ترین اطلاعات باشد.

این باید مورد پرسش قرار گیرد.

بسیاری از مردم ناآگاهانه بزرگترین صداها، بزرگترین مخاطبان، بزرگترین پلتفرم ها و بالاترین جایگاه ها را دنبال می کنند.

مردم اغلب کنجکاوی خود را به دیگران واگذار می کنند.

بسیاری از مردم پیش از آنکه علاقه مند شوند، منتظر می مانند فردی صاحب اقتدار به آنان بگوید چه چیزی مهم است.

بسیاری از مردم پیش از بررسی چیزی، منتظر محبوبیت آن می مانند.

بسیاری از مردم پیش از آنکه به خود اجازه یادگیری بدهند، منتظر جایگاه می مانند.

بسیاری از مردم منتظر می مانند شخص دیگری تصمیم بگیرد چه چیزی شایسته توجه آنان است.

یعنی مردم می توانند به سیستم های دامنه دسترسی و جایگاه اجازه دهند تعیین کنند ذهنشان مجاز است چه چیزی را مهم تلقی کند.

مردم می توانند ناآگاهانه به جای یادگیرندگان فعال، به یادگیرندگان منفعل تبدیل شوند.

بنابراین، مردم باید بپرسند:

چرا به این منبع چنین دامنه دسترسی بزرگی داده شده است؟
چه کسی محیطی را کنترل می کند که این اطلاعات از طریق آن توزیع می شوند؟

چه کسی تصمیم می گیرد چه چیزی ترویج شود؟
چه کسی تصمیم می گیرد چه چیزی تکرار شود؟
چه کسی تصمیم می گیرد چه چیزی پنهان شود؟
چه کسی تصمیم می گیرد چه چیزی حذف شود؟
چه کسی تصمیم می گیرد چه چیزی دیده شدن بیشتری به دست آورد؟
چه کسی تصمیم می گیرد چه چیزی دیده شدن خود را از دست بدهد؟
مردم همچنین باید بفهمند که خود دامنه دسترسی می تواند شروع به ساختن حقیقت ادراک شده کند.

هرچه چیزی بیشتر دیده شود، آشناتر می شود.
هرچه آشناتر شود، بیشتر می تواند پذیرفته شود.
هرچه بیشتر پذیرفته شود، بیشتر می تواند حقیقت به نظر برسد.
به همین دلیل است که خود دیده شدن باید مورد پرسش قرار گیرد.
بنابراین، مردم باید پرسند:

آیا این منبع را به دلیل شواهد دنبال می کنم؟
یا به دلیل دامنه دسترسی آن دنبال می کنم؟
آیا این منبع را به دلیل فهم دنبال می کنم؟
یا به دلیل جایگاه آن دنبال می کنم؟
آیا اطلاعاتی را نادیده می گیرم چون به آن دامنه دسترسی داده نشده است؟

آیا منتظر هستم شخص دیگری به من بگوید اهمیت دارد؟
آیا به شخص دیگری اجازه می‌دهم تصمیم بگیرد چه چیزی شایسته بررسی است؟

مردم باید دست از انتظار برای اجازه یادگیری بردارند.
مردم باید به جای یادگیرندگان منفعل، به یادگیرندگان فعال تبدیل شوند.
ذهن خودشان باید به مهم‌ترین ابزارشان برای یادگیری تبدیل شود.

پول، وابستگی و سیستم‌ها

پول یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی است که رفتار را در سراسر محیط جهان شکل می‌دهد.
بنابراین، مردم باید یاد بگیرند سازوکارهای پیرامون اطلاعات را مورد پرسش قرار دهند.
پول می‌تواند وابستگی ایجاد کند.
وابستگی می‌تواند رفتار را شکل دهد.
رفتار می‌تواند آنچه گفته می‌شود را شکل دهد.
رفتار می‌تواند آنچه تکرار می‌شود را شکل دهد.
رفتار می‌تواند آنچه از آن محافظت می‌شود را شکل دهد.
رفتار می‌تواند آنچه پنهان می‌شود را شکل دهد.
رفتار می‌تواند آنچه به چالش کشیده می‌شود را شکل دهد.
رفتار می‌تواند آنچه اجازه می‌یابد ادامه یابد را شکل دهد.
بنابراین، مردم باید پرسند:

آیا این منبع مسیر پول را ایجاد می‌کند؟
آیا این منبع مسیر پول را کنترل می‌کند؟
آیا این منبع مسیر پول را تأمین مالی می‌کند؟
آیا این منبع بر مسیر پول اثر می‌گذارد؟
آیا این منبع سیستم‌هایی را ایجاد می‌کند یا بر آنها اثر می‌گذارد که مردم به آنها وابسته‌اند؟
آیا مردم به آن سیستم‌ها وابسته‌اند؟
آیا وابستگی بر رفتار اثر می‌گذارد؟
آیا وابستگی بر پرسشگری اثر می‌گذارد؟
آیا وابستگی بر سکوت اثر می‌گذارد؟
آیا وابستگی بر آنچه مردم حاضرند به چالش بکشند اثر می‌گذارد؟
موضوع سرزنش افراد نیست.
موضوع، فهمیدن سازوکارهایی است که رفتار را شکل می‌دهند.

معلمان به‌عنوان منابع

معلمان برای کودکان به منابع اطلاعات تبدیل می‌شوند.
یعنی خود معلمان نیز باید یاد بگیرند چگونه پرسشگری کنند.
بسیاری از معلمان از همان سیستم‌های آموزشی عبور کرده‌اند که کودکان در حال ورود به آنها هستند.
اطلاعات به آنان آموزش داده شده است.
برای انتقال اطلاعات آموزش دیده‌اند.
بر اساس اطلاعات ارزیابی شده‌اند.

سپس در نقش‌هایی قرار گرفته‌اند که در آنها اطلاعات را به نسل بعد منتقل می‌کنند.

موضوع سرزنش معلمان نیست.

موضوع، فهمیدن محیطی است که آنان را شکل می‌دهد.

معلمان درون همان محیط جهان مشارکت دارند.

آنان نیز اطلاعات را به ارث برده‌اند.

آنان نیز از افرادی یاد گرفته‌اند که خودشان به آنان آموخته نشده بود چگونه از محیط جهان یاد بگیرند.

به مردم آموخته می‌شود چگونه درون سیستم‌ها عمل کنند، بی‌آنکه به آنان آموخته شود چگونه آنها را بفهمند.

مردم می‌توانند در عمل کردن درون سیستم‌هایی که به‌درستی آنها را نمی‌فهمند بسیار ماهر شوند.

خودِ معلمان نیز اغلب از همین مسیر عبور کرده‌اند.

این یکی از دلایلی است که تکرار می‌تواند در نسل‌ها ادامه یابد.

بنابراین، مردم باید بپرسند:

چه کسی معلم را آموزش داد؟

چه کسی معلم را تربیت کرد؟

چه سیستم‌هایی معلم را شکل دادند؟

آیا محیط واقعی جهان به معلم آموزش داده شد؟

آیا به معلم آموخته شد پول، وابستگی، اقتدار، سکوت، روایت‌ها، تکرار، دامنهٔ دسترسی و جایگاه چگونه بشریت را شکل می‌دهند؟

یا به معلم آموخته شد چگونه درون یک سیستم موجود عمل کند؟
بنابراین، معلمان باید به تسهیل‌گران پرسشگری، دیدن، فهمیدن، یادگیری و
تفکر مستقل تبدیل شوند.

یادگیری از دروغ‌ها

مردم اغلب فکر می‌کنند دروغ‌ها فقط برای فریب‌دادن وجود دارند.
«منبع و خاستگاه» به مردم می‌آموزد از این نگاه فراتر بروند.
وقتی ذهن‌ها آماده مورد پرسش قرار دادن دروغ‌ها باشند، دروغ‌ها می‌توانند
به ابزارهای آموزشی تبدیل شوند.
دروغ‌ها رفتار را آشکار می‌کنند.
دروغ‌ها وابستگی را آشکار می‌کنند.
دروغ‌ها مشوق‌ها را آشکار می‌کنند.
دروغ‌ها روایت‌ها را آشکار می‌کنند.
دروغ‌ها سکوت را آشکار می‌کنند.
دروغ‌ها الگوهای تکرارشونده را آشکار می‌کنند.
دروغ‌ها آشکار می‌کنند چه اتفاقی می‌افتد وقتی به مردم آموخته نمی‌شود
آنچه دروغ‌ها آشکار می‌کنند را مورد پرسش قرار دهند.
بنابراین، مردم باید بی‌پرسند:
این دروغ چه چیزی را آشکار می‌کند؟
چه سازوکاری اجازه داد این دروغ ادامه یابد؟
چه کسی از این دروغ سود برد؟

چه کسی از این دروغ محافظت کرد؟

چه کسی این دروغ را تکرار کرد؟

این دروغ کدام الگوی تکرارشونده را آشکار می‌کند؟

بشریت چه چیزی می‌تواند از این دروغ یاد بگیرد؟

هدف این نیست که به مردم آموخته شود از دروغ‌ها متنفر باشند.

هدف این است که به مردم آموخته شود از آنها یاد بگیرند.

یادگیری از آنچه نشان داده می‌شود

بسیاری از مردم به آنچه به آنان نشان داده می‌شود واکنش نشان می‌دهند،
به‌جای آنکه از آن یاد بگیرند.

واکنش اغلب پیشرفت را متوقف می‌کند.

مردم خشمگین می‌شوند.

مردم می‌ترسند.

مردم طرف انتخاب می‌کنند.

مردم از مواضع دفاع می‌کنند.

مردم به مواضع حمله می‌کنند.

مردم درون روایت‌ها گرفتار می‌شوند.

«منبع و خاستگاه» به مردم می‌آموزد از واکنش فراتر بروند.

مردم باید پرسند:

از این چه چیزی می‌توان یاد گرفت؟

چه رفتاری در حال آشکارشدن است؟

چه الگوی تکرارشونده‌ای در حال آشکارشدن است؟

این دربارهٔ بشریت چه چیزی را آشکار می‌کند؟
این دربارهٔ وابستگی چه چیزی را آشکار می‌کند؟
این دربارهٔ پول چه چیزی را آشکار می‌کند؟
این دربارهٔ سکوت چه چیزی را آشکار می‌کند؟
این دربارهٔ محیط جهان چه چیزی را آشکار می‌کند؟
مردم همچنین باید بفهمند که صرفاً اطلاعات یاد نمی‌گیرند.
آنان در حال یادگیریِ چگونگی دیدن جهان هستند.
روند پیشرفت چنین می‌شود:

پرسش کنید.

ببینید.

بفهمید.

یاد بگیرید.

تفکر مستقل را پرورش دهید.

این‌گونه مردم از محصولاتِ محیط جهان بودن، به یادگیرندگانِ محیط جهان تبدیل می‌شوند.

منبع قابل مشاهده در برابر منبع نهایی

یکی از بزرگ‌ترین محدودیت‌ها در پرسشگری انسانی این است که مردم اغلب در نخستین منبع قابل مشاهده متوقف می‌شوند.
مردم یک فرد را می‌بینند.

مردم یک سازمان را می‌بینند.
مردم یک دولت را می‌بینند.
مردم یک کارمند عمومی را می‌بینند.
مردم یک رسانه را می‌بینند.
مردم یک کارشناس را می‌بینند.
مردم یک تولیدکننده محتوای آنلاین را می‌بینند.
سپس باور می‌کنند منبع را شناسایی کرده‌اند.
اما «منبع و خاستگاه» به مردم می‌آموزد پرسشگری را ادامه دهند.
منبع قابل مشاهده ممکن است منبع نهایی نباشد.
منبع قابل مشاهده ممکن است در حال اجرای اطلاعات باشد.
منبع قابل مشاهده ممکن است در حال تکرار اطلاعات باشد.
منبع قابل مشاهده ممکن است از اطلاعات محافظت کند.
منبع قابل مشاهده ممکن است به منبع دیگری وابسته باشد.
خود منبع قابل مشاهده ممکن است توسط محیط جهان شکل گرفته باشد.
خود منبع قابل مشاهده ممکن است همچنان در حال یادگیری از محیط جهان باشد.
مردم اغلب در نخستین توضیحی که به آنان داده می‌شود متوقف می‌شوند.
توضیح نخست می‌تواند آرامش بخش به نظر برسد.
توضیح نخست می‌تواند کامل به نظر برسد.
توضیح نخست می‌تواند رضایت بخش به نظر برسد.
اما احساس رضایت با فهمیدن یکسان نیست.

بنابراین، مردم باید پرسند:

آیا این منبع واقعی است؟

یا فقط نخستین منبعی است که با آن روبه‌رو شده‌ام؟

چه کسی پشت این منبع قرار دارد؟

چه کسی بر این منبع اثر می‌گذارد؟

چه کسی از این منبع سود می‌برد؟

این منبع درون چه محیطی عمل می‌کند؟

چه سازوکارهایی این منبع را شکل می‌دهند؟

مردم اغلب خیلی زود متوقف می‌شوند.

«منبع و خاستگاه» به مردم می‌آموزد ادامه دهند.

انگیزه‌های احتمالی

مردم اغلب در نتیجه‌گیری‌های ساده‌انگارانه متوقف می‌شوند.

دولت بد است.

رسانه بد است.

پلیس بد است.

اقتدار بد است.

نهاده‌ها بد هستند.

مردم اغلب به آنچه به آنان نشان داده می‌شود واکنش عاطفی نشان می‌دهند،

به جای آنکه بررسی کنند چه چیزی می‌توان از آن یاد گرفت.

«منبع و خاستگاه» به مردم می‌آموزد از نتیجه‌گیری‌های ساده فراتر بروند.

بنابراین، مردم باید بپرسند:

چه فرض‌هایی می‌کنم؟

آیا نخستین توضیح را می‌پذیرم؟

چه انگیزه‌هایی را هنوز در نظر نگرفته‌ام؟

چه توضیح‌هایی را هنوز در نظر نگرفته‌ام؟

چه پیامدهای بلندمدتی را هنوز در نظر نگرفته‌ام؟

آیا فقط درون روایتی که به من نشان داده شده پرسشگری می‌کنم؟

هدف این نیست که مردم را درون یک نتیجه‌گیری قفل کند.

هدف این است که به مردم کمک کند امکانات را مستقلاً بررسی کنند و از

آنچه به آنان نشان داده می‌شود یاد بگیرند.

محیط جهان پیوسته در حال آموزش است

مردم اغلب در انتظار آموزش دیدن هستند، در حالی که از پیش درون

بزرگ‌ترین محیط یادگیری موجود ایستاده‌اند.

محیط جهان پیوسته در حال آموزش است.

از طریق رفتار آموزش می‌دهد.

از طریق تکرار آموزش می‌دهد.

از طریق روایت‌ها آموزش می‌دهد.

از طریق مشوق‌ها آموزش می‌دهد.

از طریق وابستگی آموزش می‌دهد.

از طریق اقتدار آموزش می‌دهد.

از طریق پیامدها آموزش می‌دهد.

از طریق سکوت آموزش می‌دهد.

مشکل، نبودِ درس‌ها نیست.

مشکل این است که مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای دیدن و یادگرفتن از آنها به مردم داده نشده است.

بنابراین، مردم باید بی‌پرسند:

این چه چیزی به من می‌آموزد؟

این کدام الگوی تکرارشونده را آشکار می‌کند؟

چه پیامدی در حال نشان داده شدن است؟

چه رفتاری در حال آشکار شدن است؟

بشریت چه چیزی می‌تواند از این یاد بگیرد؟

بشریت از بشریت یاد می‌گیرد

بشریت تا حد زیادی توسط خودِ بشریت آموزش داده می‌شود.

اما به خودِ بشریت آموخته نشده است چگونه از محیط جهان یاد بگیرد.

مردم پیش از آنکه یاد بگیرند چگونه مستقلاً اطلاعات را بررسی کنند، آن را به ارث می‌برند.

مردم پیش از آنکه اطلاعات را بفهمند، از آن دفاع می‌کنند.

مردم پیش از آنکه یاد بگیرند، واکنش نشان می‌دهند.

مردم پیش از آنکه پرسش کنند، پیروی می‌کنند.

مردم پیش از آنکه بفهمند، تکرار می‌کنند.

مردم در توضیح‌های ساده متوقف می‌شوند، زیرا یک مسیر ساختاریافته برای پرورش پرسشگری عمیق‌تر به آنان آموزش داده نشده است. این به آن معنا نیست که بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند. معنایش این است که بشریت به ابزارهای بهتری برای یادگیری نیاز دارد.

پیروی، باور و واگذاری تفکر

یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی که محیط جهان را تکرار می‌کند، واگذاری تفکر است.

به مردم آموخته می‌شود پیروی کنند، بی‌آنکه به آنان آموخته شود این را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم آموخته می‌شود که برخی افراد بیشتر از آنان می‌دانند.

به مردم آموخته می‌شود به عناوین اعتماد کنند.

به مردم آموخته می‌شود به اقتدار اعتماد کنند.

به مردم آموخته می‌شود به موقعیت‌ها اعتماد کنند.

به مردم آموخته می‌شود به جایگاه اعتماد کنند.

به مردم آموخته می‌شود آنچه به آنان گفته می‌شود را به خاطر بسپارند.

سپس به مردم پول داده می‌شود تا آنچه به آنان گفته شده از آن پیروی کنند را اجرا کنند.

در نتیجه، بسیاری از مردم اجازه می‌دهند دیگران به جای آنان فکر کنند.

بنابراین، مردم باید پرسند:

آیا اجازه می‌دهم شخص دیگری به جای من فکر کند؟

آیا اجازه می‌دهم شخص دیگری به جای من پرسشگری کند؟

آیا اجازه می‌دهم شخص دیگری حقیقت را برای من تعیین کند؟
آیا به جای شواهد، به عناوین اعتماد می‌کنم؟
آیا به جای رفتار، به جایگاه اعتماد می‌کنم؟
آیا به جای فهم، به اقتدار اعتماد می‌کنم؟
مردم همچنین باید بفهمند که ترک یک روایت، به طور خودکار تفکر مستقل ایجاد نمی‌کند.

مردم می‌توانند یک اقتدار را ترک کنند و اقتدار دیگری را بپذیرند.
مردم می‌توانند یک گروه را ترک کنند و به گروه دیگری بپیوندند.
مردم می‌توانند یک توضیح را ترک کنند و توضیح دیگری را به ارث ببرند.
تفکر مستقل به معنای عوض کردن طرف نیست.
تفکر مستقل یعنی یادگیریِ چگونگی پرسشگری درباره همه طرف‌ها.

پیشرفت آگاهی انسانی

هدف «منبع و خاستگاه» بسیار فراتر از صرفاً آموزش چگونگی پرسشگری درباره اطلاعات است.
موضوع، پیشبرد توانایی بشریت برای یادگیری از محیط جهان است.
پیشرفت آگاهی انسانی صرفاً درباره انباشتن اطلاعات بیشتر نیست.
موضوع، تبدیل شدن به یادگیرندگان بهتر است.
موضوع، افزایش توانایی بشریت برای پرسشگری است.
افزایش توانایی بشریت برای دیدن.

افزایش توانایی بشریت برای فهمیدن.
افزایش توانایی بشریت برای یادگیری.
افزایش توانایی بشریت برای تفکر مستقل.
مردم همچنین باید بفهمند که همه درون محیط جهان هستند.
هیچ کس بیرون از آن قرار ندارد.
دولت‌ها درون آن هستند.
رسانه‌ها درون آن هستند.
معلمان درون آن هستند.
پلیس درون آن است.
نهادها درون آن هستند.
والدین درون آن هستند.
کودکان درون آن هستند.
کارشناسان درون آن هستند.
نویسندگان درون آن هستند.
خوانندگان درون آن هستند.
همه بر آن اثر می‌گذارند.
همه از آن اثر می‌پذیرند.
همه در آن مشارکت دارند.
هر تصمیم یا به تکرار کمک می‌کند یا به یادگیری.
پذیرفتن.
تکرارکردن.

پیروی کردن.
به اشتراک گذاشتن.
دفاع کردن.
ساکت ماندن.
همه پیامد دارند.
روند ابتدایی اغلب این گونه است:
پیروی کنید.
واکنش نشان دهید.
دفاع کنید.
تکرار کنید.
طرف انتخاب کنید.
روند پیشرفته این گونه است:
پرسش کنید.
ببینید.
بفهمید.
یاد بگیرید.
تفکر مستقل را پرورش دهید.
از محیط جهان یاد بگیرید.
مقصد، پرسشگری بی پایان نیست.
مقصد، فهم است.
مقصد، یادگیری است.

مقصد، تفکر مستقل است.

هدف صرفاً بهبود پرسشگری نیست.

هدف، بهبود توانایی بشریت برای یادگیری از خود محیط جهان است.

این گونه مردم از محصولات محیط جهان بودن، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می شوند.

بخش ۲ - استاندارد شواهد

استاندارد شواهد واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید از محیط جهان یاد بگیرند، به جای آنکه صرفاً به محصولات آن تبدیل شوند.

«منبع و خاستگاه» با این پرسش آغاز می‌کند که اطلاعات، سیستم‌ها، داستان‌ها، قوانین، عناوین، رفتار و الگوهای تکرارشونده از کجا آمده‌اند، چه چیزی آنها را شکل داده است، در طول زمان چه چیزی نشان داده‌اند و کدام محیط جهان آنها را تولید کرده است.

بخش ۲ اکنون به «استاندارد شواهد» می‌پردازد.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد واقعاً از آنچه ادعا، آموزش، تکرار، محافظت، ثبت، ارائه یا تحمیل می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

استاندارد شواهد وجود دارد، زیرا به مردم آموزش داده می‌شود چه چیزی را باور کنند، بی‌آنکه به‌درستی به آنان آموخته شود شواهد واقعاً چیست.

اطلاعات به مردم نشان داده می‌شود.

اطلاعات به مردم گفته می‌شود.

اطلاعات به مردم آموزش داده می‌شود.

از مردم انتظار می‌رود اطلاعات را بپذیرند.

از مردم انتظار می‌رود اطلاعات را تکرار کنند.

از مردم انتظار می‌رود از اطلاعات دفاع کنند.

اما به مردم آموخته نمی‌شود چگونه به‌درستی بررسی کنند که آیا شواهد از آنچه گفته می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

این یکی از بزرگ‌ترین مشکلات درون محیط جهان را ایجاد می‌کند.

اطلاعات می‌توانند پیش از آنکه به‌درستی مورد پرسش قرار گیرند، به‌عنوان حقیقت ارائه شوند.

داستان‌ها می‌توانند پیش از آنکه شواهد بررسی شوند، به‌عنوان حقیقت تکرار شوند.

عناوین می‌توانند به‌عنوان شواهد تلقی شوند.

اقتدار می‌تواند به‌عنوان شواهد تلقی شود.

سیستم‌ها می‌توانند به‌عنوان شواهد تلقی شوند.

محبوبیت می‌تواند به‌عنوان شواهد تلقی شود.

سوابق مکتوب می‌توانند به‌عنوان شواهد تلقی شوند.

ادعاهای تکرار شده می‌توانند به‌عنوان شواهد تلقی شوند.

ترس می‌تواند به‌عنوان شواهد ارائه شود.

ضدروایت‌ها می‌توانند به‌عنوان شواهد تلقی شوند.

محتوای تولید شده، تغییر یافته، انتخاب شده یا ساخته شده می‌تواند به‌عنوان شواهد ارائه شود.

اما هیچ‌یک از اینها به‌خودی‌خود شواهد نیستند.

استاندارد شواهد وجود دارد تا از تبدیل اطلاعات بدون پشتوانه به حقیقت پذیرفته شده جلوگیری کند.

استاندارد شواهد به مردم می‌آموزد پیش از پذیرش، سرعت خود را کم کنند.

به مردم می‌آموزد بپرسند واقعاً چه چیزی نشان داده می‌شود، چه چیزی ادعا می‌شود، چه چیزی از ادعا پشتیبانی می‌کند، چه چیزی مفقود است، چه چیزی

با آن در تناقض است، چه چیزی از طریق ترس یا فشار عاطفی ارائه می‌شود و چه چیزی صرفاً آن قدر تکرار شده است که حقیقت به نظر برسد. استاندارد شواهد جایگزین «منبع و خاستگاه» نمی‌شود. بر پایه آن ساخته می‌شود.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده است و چه چیزی آن را شکل داده است.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد از ادعایی که از آن ساخته می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

هدف استاندارد شواهد این نیست که به مردم بگوید چه چیزی را باور کنند. هدف این است که به مردم بیاموزد پیش از آنکه اطلاعات را باور، تکرار یا از آن دفاع کنند یا بر اساس آن عمل کنند، چگونه آن را بررسی کنند.

شواهد باید چه کاری انجام دهند

شواهد صرفاً اطلاعاتی نیستند که وجود دارند.

شواهد باید چیزی را نشان دهند.

شواهد باید از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی کنند.

شواهد باید در برابر پرسشگری تاب بیاورند.

شواهد باید برای بررسی بیشتر باز بمانند.

شواهد باید با واقعیت ارتباط داشته باشند.

شواهد باید با رفتار هم‌راستا باشند.

شواهد باید تناقض را آشکار کنند.

شواهد باید در طول زمان ثابت بمانند.

شواهد باید به مردم کمک کنند از آنچه نشان داده می شود یاد بگیرند.
شواهد همچنین از مورد پرسش قرار گرفتن استقبال می کنند.
شواهد برای در امان ماندن از پرسشگری به محافظت نیاز ندارند.
شواهد از بررسی نمی ترسند.
شواهد برای بقا به عنوان، اقتدار، تکرار، ترس، جایگاه یا فشار عاطفی متکی نیستند.

پرسشگری شواهد را تقویت می کند.
پرسشگری فهم را بهبود می دهد.
پرسشگری ضعف را آشکار می کند.
پرسشگری تناقض را آشکار می کند.
پرسشگری آنچه مفقود است را آشکار می کند.
پرسشگری آنچه بدون پشتوانه است را آشکار می کند.
پرسشگری به مردم کمک می کند یاد بگیرند.
اطلاعات بدون پشتوانه اغلب در برابر پرسشگری مقاومت می کنند، زیرا پرسشگری آنچه را نمی توان به درستی پشتیبانی کرد تهدید می کند.
بنابراین، استاندارد شواهد به مردم می آموزد که پرسشگری دشمن حقیقت نیست.
پرسشگری یکی از مسیرهای ورود به حقیقت است.

اطلاعات، شواهد نیستند

اطلاعات به طور خودکار شواهد نیستند.
یک گفته به طور خودکار شواهد نیست.

یک عنوان به طور خودکار شواهد نیست.
 یک نقش به طور خودکار شواهد نیست.
 یک سیستم به طور خودکار شواهد نیست.
 یک داستان تکرار شده به طور خودکار شواهد نیست.
 یک داستان مکتوب به طور خودکار شواهد نیست.
 یک باور به ارث رسیده به طور خودکار شواهد نیست.
 یک روایت محافظت شده به طور خودکار شواهد نیست.
 اینکه به شخصی پول داده شود تا اطلاعات را تکرار کند، به طور خودکار شواهد نیست.
 اینکه یک سیستم بگوید چیزی حقیقت دارد، به طور خودکار شواهد نیست.
 ترسی که به اطلاعات متصل شده است، به طور خودکار شواهد نیست.
 یک ضروایت که در برابر روایتی دیگر قرار می گیرد، به طور خودکار شواهد نیست.
 اطلاعات تولید شده توسط هوش مصنوعی، تغییر یافته، خلاصه شده، انتخاب شده یا ارائه شده به طور خودکار شواهد نیستند.
 مردم باید پرسند:
 چه چیزی ادعا می شود؟
 چه شواهدی از آن پشتیبانی می کنند؟
 شواهد از کجا آمده اند؟
 آیا شواهد قابل بررسی هستند؟
 آیا شواهد قابل پرسشگری هستند؟
 آیا شواهد از ادعا پشتیبانی می کنند؟

آیا رفتار از ادعا پشتیبانی می‌کند؟
 آیا ثبات از ادعا پشتیبانی می‌کند؟
 چه شواهدی مفقود هستند؟
 چه شواهدی پنهان شده‌اند؟
 چه شواهدی با ادعا در تناقض هستند؟
 چه چیزی بدون شواهد پذیرفته شده است؟
 آیا این شواهد به‌گونه‌ای ایجاد، تغییر، انتخاب، خلاصه، بازچارچوب‌بندی یا
 ارائه شده‌اند که بتوانند همراه‌کننده باشند؟
 این اهمیت دارد، زیرا می‌توان به مردم آموزش داد اطلاعات را بپذیرند،
 بی‌آنکه هرگز یاد بگیرند آیا آن اطلاعات به‌درستی پشتیبانی می‌شوند یا نه.
 آنان می‌توانند اطلاعات بدون پشتوانه را به خاطر بسپارند.
 می‌توانند اطلاعات بدون پشتوانه را تکرار کنند.
 می‌توانند از اطلاعات بدون پشتوانه دفاع کنند.
 می‌توانند اطلاعات بدون پشتوانه را به نسل بعد منتقل کنند.
 سپس محیط جهان از طریق اطلاعاتی تکرار می‌شود که پیش از آنکه
 به‌درستی بررسی شوند، پذیرفته شده بودند.

تبدیل داستان‌های تکرار شده به حقیقت

یکی از بزرگ‌ترین شکست‌ها در یادگیری انسانی این است که مردم می‌توانند
 تکرار را با حقیقت اشتباه بگیرند.
 یک داستان می‌تواند ساخته شود.
 یک عنوان می‌تواند به آن اقتدار بدهد.

یک سیستم می‌تواند به آن دامنه دسترسی بدهد.
 پول می‌تواند به مردم دلیل بدهد تا آن را تکرار کنند.
 زمان می‌تواند آن را آشنا کند.
 سوابق مکتوب می‌توانند ظاهر ماندگاری به آن بدهند.
 تکرار آن توسط افراد کافی می‌تواند به آن تأیید اجتماعی بدهد.
 سپس نسل‌های آینده می‌توانند آن را به عنوان حقیقت به ارث ببرند.
 اما تکرار، شواهد نیست.
 یک داستان تکرار شده، شواهد نیست.
 یک داستان مکتوب، شواهد نیست.
 یک داستان به ارث رسیده، شواهد نیست.
 یک داستان محافظت شده، شواهد نیست.
 داستانی که پشت آن عناوین، سیستم‌ها، پول، دامنه دسترسی، ترس، جایگاه
 و زمان قرار دارند، همچنان شواهد نیست مگر آنکه بتوان آن را به درستی
 بررسی و پشتیبانی کرد.
 بنابراین، مردم باید پرسند:
 چه کسی این داستان را ساخت؟
 چه کسی به آن اقتدار داد؟
 چه کسی آن را تکرار کرد؟
 چه کسی از باور شدن آن سود برد؟
 به چه کسی پول داده شد تا آن را حفظ کند؟
 چه کسی از آن در برابر پرسشگری محافظت کرد؟
 چه شواهدی از آن پشتیبانی می‌کنند؟

چه شواهدی با آن در تناقض هستند؟
وقتی به چالش کشیده می‌شود چه اتفاقی می‌افتد؟

آیا این شواهد است؟

یا یک باور به‌ارث رسیده است؟

بدون استاندارد شواهد، داستان‌های تکرار شده می‌توانند صرفاً به این دلیل به‌عنوان حقیقت پذیرفته شوند که افراد کافی آنها را تکرار می‌کنند، درباره‌شان می‌نویسند، از آنها محافظت می‌کنند یا آنها را به نسل بعد منتقل می‌کنند.

عناوین، اقتدار و نقش‌های پولی شواهد نیستند

اغلب به مردم آموخته می‌شود عناوین را باور کنند.

به آنان آموخته می‌شود اقتدار را باور کنند.

به آنان آموخته می‌شود نقش‌های رسمی را باور کنند.

به آنان آموخته می‌شود سیستم‌ها را باور کنند.

به آنان آموخته می‌شود افرادی را باور کنند که برای سخن گفتن، اجرا کردن، آموزش دادن، ارائه کردن یا تکرار اطلاعات پول می‌گیرند.

اما یک عنوان، شواهد نیست.

اقتدار، شواهد نیست.

یک نقش پولی، شواهد نیست.

یک موقعیت رسمی، شواهد نیست.

بنابراین، مردم باید بپرسند:

چه شواهدی از این عنوان پشتیبانی می‌کنند؟

چه شواهدی از این اقتدار پشتیبانی می‌کنند؟
 چه شواهدی از این نقش پشتیبانی می‌کنند؟
 چه شواهدی از آنچه این شخص می‌گوید پشتیبانی می‌کنند؟
 چه شواهدی از آنچه این سیستم ادعا می‌کند پشتیبانی می‌کنند؟
 اگر این باور شود، چه کسی سود می‌برد؟
 اگر این مورد پرسش قرار نگیرد، چه کسی سود می‌برد؟
 به چه کسی پول داده می‌شود تا آن را تکرار کند؟
 به چه کسی پول داده می‌شود تا آن را اجرا کند؟
 به چه کسی پول داده می‌شود تا از آن محافظت کند؟
 وقتی شواهد درخواست می‌شوند چه اتفاقی می‌افتد؟
 موضوع، رد کردن خودکار هر عنوان، نقش، سیستم یا اقتداری نیست.
 موضوع این است که آنها با شواهد اشتباه گرفته نشوند.
 استاندارد شواهد به مردم می‌آموزد که اقتدار همچنان باید بررسی شود.
 عناوین همچنان باید بررسی شوند.
 سیستم‌ها همچنان باید بررسی شوند.
 نقش‌های پولی همچنان باید بررسی شوند.
 همان استاندارد باید همه‌جا اعمال شود.

سیستم‌ها، منبع و شواهد

صرف وجود داشتن یک سیستم، شاهی بر این نیست که آن سیستم از حقیقت ساخته شده است.

این مستقیماً به «منبع و خاستگاه» متصل می‌شود.
«منبع و خاستگاه» می‌پرسد:

این سیستم از کجا آمده است؟

چه کسی آن را ایجاد کرده است؟

چه چیزی آن را شکل داده است؟

در طول زمان چه رفتاری نشان داده است؟

از چه چیزی محافظت می‌کند؟

چه چیزی را تکرار می‌کند؟

چه چیزی را پنهان می‌کند؟

به چه چیزی اجازه می‌دهد؟

سپس استاندارد شواهد می‌پرسد:

چه شواهدی از ادعاهای سیستم پشتیبانی می‌کنند؟

چه شواهدی با آنها در تناقض هستند؟

چه شواهدی مفقود هستند؟

پس از به چالش کشیده شدن، چه شواهدی تولید می‌شوند؟

آیا شواهد حقیقت را نشان می‌دهند؟

یا فقط اقتدار، تبعیت، تکرار و محافظت را نشان می‌دهند؟

مردم اغلب باور می‌کنند چون چیزی برقرار است، پس باید از حقیقت ساخته شده باشد.

این باید مورد پرسش قرار گیرد.

اگر سیستم‌ها توسط افرادی ایجاد، نگهداری یا محافظت شده باشند که بر مبنای حقیقت عمل نمی‌کردند، در آن صورت اطلاعات، عناوین، قوانین، سوابق، اقتدار و روایت‌های تولیدشده توسط آن سیستم‌ها را نمی‌توان صرفاً به این دلیل که وجود دارند، به عنوان حقیقت پذیرفت.

قدیمی بودن یک سیستم، شاهی بر حقیقت نیست.

قدرتمندبودن یک سیستم، شاهی بر حقیقت نیست.

رسمی بودن یک سیستم، شاهی بر حقیقت نیست.

تکرارشدن یک سیستم در نسل‌ها، شاهی بر حقیقت نیست.

محافظت‌شدن یک سیستم توسط پول، جایگاه، اقتدار، ترس یا زور، شاهی بر حقیقت نیست.

بنابراین، مردم باید پرسند:

چه شواهدی از آن پشتیبانی می‌کنند؟

چه شواهدی با آن در تناقض هستند؟

چه شواهدی مفقود هستند؟

چه شواهدی نادیده گرفته شدند؟

سیستم چه رفتاری نشان می‌دهد؟

سیستم وقتی به چالش کشیده می‌شود چه می‌کند؟

آیا پاسخ می‌دهد؟

آیا اصلاح می‌کند؟

آیا اجتناب می‌کند؟
 آیا از خودش محافظت می‌کند؟
 آیا حقیقت تولید می‌کند؟
 یا تبعیت تولید می‌کند؟
 اینجاست که استاندارد شواهد مستقیماً به محیط جهان متصل می‌شود.
 شواهد فقط بر گفته‌ها اعمال نمی‌شوند.
 بر سیستم‌ها اعمال می‌شوند.
 بر قوانین اعمال می‌شوند.
 بر اقتدار اعمال می‌شوند.
 بر عناوین اعمال می‌شوند.
 بر رفتار اعمال می‌شوند.
 بر روایت‌ها اعمال می‌شوند.
 بر الگوهای تکرار شونده اعمال می‌شوند.
 بر ارائه مبتنی بر ترس اعمال می‌شوند.
 بر ضدروایت‌ها اعمال می‌شوند.
 بر محتوای تولید شده، تغییر یافته، انتخاب شده یا ساخته شده اعمال می‌شوند.
 به همین دلیل است که استاندارد شواهد یکی از مسیرهای گم شده در آموزش است.
 بدون آن، می‌توان به مردم آموخت درون سیستم‌ها عمل کنند، بی‌آنکه هرگز به آنان آموخته شود چگونه مورد پرسش قرار دهند که آیا آن سیستم‌ها توسط حقیقت، شواهد، ثبات و رفتار پشتیبانی می‌شوند یا نه.

استاندارد شواهد وجود دارد تا از تبدیل اطلاعات بدون پشتوانه به حقیقت پذیرفته شده جلوگیری کند.

به مردم کمک می‌کند حرکت از پذیرش به بررسی را آغاز کنند.

به مردم کمک می‌کند از باور به فهم حرکت کنند.

به مردم کمک می‌کند از تبدیل شدن به محصولات اطلاعات تکرار شده، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل شوند.

شواهد در طول زمان

بخش نخست این قسمت توضیح داد که اطلاعات، عناوین، اقتدار، نقش‌های

پولی، سیستم‌ها، سوابق مکتوب، داستان‌های تکرار شده، باورهای

به‌ارث رسیده، ارائه مبتنی بر ترس، ضدروایت‌ها و محتوای تولید شده،

تغییر یافته، انتخاب شده یا ساخته شده، به‌طور خودکار شواهد نیستند.

همچنین توضیح داد که شواهد از مورد پرسش قرار گرفتن استقبال می‌کنند.

این بخش اکنون به چگونگی بررسی شواهد در طول زمان می‌پردازد.

استاندارد شواهد فقط یک لحظه را بررسی نمی‌کند.

آنچه در طول زمان نشان داده می‌شود را بررسی می‌کند.

یک گفته منفرد می‌تواند گمراه‌کننده باشد.

یک سابقه منفرد می‌تواند ناقص باشد.

یک توضیح منفرد می‌تواند گزینشی باشد.

یک پاسخ منفرد می‌تواند از الگوی گسترده‌تر دوری کند.

یک گفته دیر هنگام می‌تواند برای جایگزین کردن آنچه در زمان واقعی نشان

داده شده بود استفاده شود.

به همین دلیل است که شواهد باید در طول زمان بررسی شوند.
مردم باید بپرسند:

در طول زمان چه چیزی نشان داده شده است؟

چه زمانی نشان داده شد؟

آیا در زمان واقعی نشان داده شد؟

آیا پس از رویداد ثبت شد؟

آیا بعداً توضیح داده شد؟

آیا توضیح بعدی با شواهد زمان واقعی مطابقت دارد؟

آیا شواهد ثابت مانده‌اند؟

آیا رفتار ثابت مانده است؟

آیا داستان تغییر کرده است؟

آیا توضیح تغییر کرده است؟

آیا همان الگو تکرار شده است؟

آیا تناقض ظاهر شده است؟

آیا شواهدی افزوده شده‌اند؟

آیا شواهدی حذف شده‌اند؟

آیا شواهدی نادیده گرفته شده‌اند؟

پس از به چالش کشیده شدن چه اتفاقی افتاد؟

هرگز نباید اجازه داد توضیح‌های دیر هنگام، شواهد زمان واقعی
نشان داده شده در توالی را کنار بزنند.

این اهمیت دارد، زیرا وقتی یک الگوی طولانی‌تر چیز دیگری نشان می‌دهد،
حقیقت نباید به یک لحظه منفرد متکی باشد.

شواهد در طول زمان به مردم کمک می‌کنند الگوها را ببینند.
به مردم کمک می‌کنند تناقض را ببینند.
به مردم کمک می‌کنند آنچه از آن محافظت می‌شود را ببینند.
به مردم کمک می‌کنند آنچه از آن اجتناب می‌شود را ببینند.
به مردم کمک می‌کنند ببینند آیا واژه‌ها، رفتار، سوابق، زمان‌بندی و پیامدها با یکدیگر هم‌راستا هستند یا نه.
بنابراین، استاندارد شواهد به مردم می‌آموزد شواهد را به‌عنوان بخشی از یک توالی بررسی کنند، نه به‌عنوان قطعات جدا از هم اطلاعات.

رفتار به‌عنوان شواهد

واژه‌ها کافی نیستند.
آنچه مردم می‌گویند باید با آنچه انجام می‌دهند مقایسه شود.
رفتار می‌تواند آنچه گفته‌ها پنهان می‌کنند را آشکار کند.
رفتار می‌تواند آنچه عناوین از آن محافظت می‌کنند را آشکار کند.
رفتار می‌تواند آنچه سیستم‌ها از آن اجتناب می‌کنند را آشکار کند.
رفتار می‌تواند آنچه پول، وابستگی، ترس، موقعیت، اعتبار یا مشوق شکل می‌دهند را آشکار کند.
یک فرد می‌تواند بگوید بر مبنای حقیقت عمل می‌کند.
یک سیستم می‌تواند بگوید بر مبنای عدالت عمل می‌کند.
یک نهاد می‌تواند بگوید بر مبنای مراقبت عمل می‌کند.
یک نقش پولی می‌تواند بگوید بر مبنای وظیفه عمل می‌کند.
یک عنوان می‌تواند بگوید بر مبنای اقتدار عمل می‌کند.

اما استاندارد شواهد می پرسد آیا رفتار از آنچه ادعا می شود پشتیبانی می کند یا نه.

مردم باید پرسند:

آیا رفتار با واژه ها مطابقت دارد؟

آیا عمل با ادعا مطابقت دارد؟

آیا سیستم وقتی به چالش کشیده می شود پاسخ می دهد؟

آیا اقتدار وقتی شواهد به آن نشان داده می شود اصلاح می کند؟

آیا نقش پولی از حقیقت محافظت می کند؟

یا از موقعیت، سیستم، پول، اعتبار یا روایت محافظت می کند؟

آیا سکوت با ادعا در تناقض است؟

آیا اجتناب با ادعا در تناقض است؟

آیا تأخیر با ادعا در تناقض است؟

آیا حذف، مسدود کردن، کنار گذاشتن یا مجازات با ادعا در تناقض است؟

رفتار در طول زمان می تواند به یکی از روشن ترین مسیرهای شواهد تبدیل شود، زیرا رفتار نشان می دهد مردم و سیستم ها واقعاً چه می کنند، نه فقط اینکه چه می گویند انجام می دهند.

اگر واژه ها و رفتار از هم جدا شوند، استاندارد شواهد باید این جدایی را مورد پرسش قرار دهد.

اگر یک ادعا چیزی بگوید اما رفتار بارها چیز دیگری نشان دهد، رفتار باید بررسی شود.

شواهد پس از به چالش کشیده شدن

استاندارد شواهد همچنین باید بررسی کند پس از به چالش کشیده شدن اطلاعات چه اتفاقی می افتد.

بسیاری از ادعاها تا زمانی قوی به نظر می رسند که شواهد درخواست شوند.

بسیاری از سیستم ها تا زمانی حقیقت محور به نظر می رسند که از آنها خواسته شود پاسخ دهند.

بسیاری از عناوین تا زمانی معتبر به نظر می رسند که ادعاهایشان بررسی شوند.

بسیاری از روایت ها تا زمانی باثبات به نظر می رسند که تناقض ها نشان داده شوند.

چالش، استانداردهای شواهد را آشکار می کند.

شواهد از مورد پرسش قرار گرفتن استقبال می کنند، زیرا پرسشگری آنچه حقیقت دارد را تقویت می کند و آنچه ضعیف، مفقود، متناقض یا بدون پشتوانه است را آشکار می کند.

اطلاعات بدون پشتوانه اغلب در برابر پرسشگری مقاومت می کنند، زیرا پرسشگری آنچه را نمی توان به درستی پشتیبانی کرد تهدید می کند.

مردم باید بپرسند:

وقتی شواهد درخواست می شوند چه اتفاقی می افتد؟

آیا شواهد ارائه می شوند؟

آیا پرسش پاسخ داده می شود؟

آیا مسئله اصلاح می شود؟

آیا تناقض بررسی و پاسخ داده می شود؟

آیا شواهد نادیده گرفته می شوند؟

آیا فرد پرسش کننده مورد حمله قرار می گیرد؟

آیا از سکوت استفاده می شود؟

آیا به جای شواهد از اقتدار استفاده می‌شود؟
 آیا به جای حقیقت از فرایند استفاده می‌شود؟
 آیا مسئله آن قدر به تأخیر انداخته می‌شود تا مردم از پرسشگری دست
 بردارند؟
 آیا به جای بررسی شواهد، از سیستم محافظت می‌شود؟
 آنچه پس از چالش اتفاق می‌افتد اهمیت دارد، زیرا پاسخ به شواهد تبدیل
 می‌شود.
 پاسخ‌دادن می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 اصلاح‌کردن می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 خودداری از پاسخ می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 اجتناب می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 سکوت می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 تناقض می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 محافظت می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 پاسخ‌ندادن تکرارشونده می‌تواند به شواهد تبدیل شود.
 استاندارد شواهد به مردم می‌آموزد نه فقط ادعای اولیه، بلکه رفتاری را که
 پس از مورد پرسش قرار گرفتن ادعا رخ می‌دهد نیز بررسی کنند.

شواهد، خط زمانی و پاسخ

استاندارد شواهد همچنین ایجاب می‌کند مردم شواهد را در طول خط زمانی
 و پاسخ دنبال کنند.

شواهد نباید از زمانِ نشان داده شدن، محلِ پیدایش، کسانی که آنها را دیدند، کسانی که آنها را دریافت کردند، کسانی که می توانستند به چالششان بکشند و آنچه پس از آن اتفاق افتاد جدا شوند.

مردم باید پرسند:

چه زمانی این نشان داده شد؟

کجا این نشان داده شد؟

چه کسی آن را تولید کرد؟

چه کسی آن را دریافت کرد؟

چه کسی آن را دید؟

چه کسی به چالش کشیده شد؟

چه کسی فرصت پاسخ دادن داشت؟

چه کسی فرصت اصلاح کردن داشت؟

چه کسی فرصت ابطال آن را داشت؟

چه کسی سکوت کرد؟

بعد چه اتفاقی افتاد؟

چه رفتاری پس از آن رخ داد؟

چه الگویی ادامه یافت؟

این اهمیت دارد، زیرا وقتی شواهد از خط زمانی خود جدا شوند، می توانند تضعیف شوند.

همچنین وقتی مردم نادیده می گیرند چه کسی آن را دید، چه کسی آن را دریافت کرد، چه کسی فرصت پاسخ دادن داشت و بعد چه اتفاقی افتاد، شواهد می توانند تضعیف شوند.

شواهد زمان واقعی اهمیت دارند، زیرا نشان می‌دهند در همان زمان چه چیزی قرار داده، نشان داده، ثبت، به چالش کشیده یا قابل مشاهده شده بود. توضیح‌های دیر هنگام باید در برابر آنچه در زمان واقعی نشان داده شده بود مورد پرسش قرار گیرند.

مردم باید بپرسند:

آیا توضیح بعدی با شواهد زمان واقعی مطابقت دارد؟

آیا گفته بعدی آنچه نشان داده شده بود را بازنویسی می‌کند؟

آیا سابقه بعدی از آنچه به چالش کشیده شد اجتناب می‌کند؟

آیا توضیح بعدی زمینه را حذف می‌کند؟

آیا خط زمانی از ادعا پشتیبانی می‌کند؟

آیا رفتار پس از دیده شدن، از ادعا پشتیبانی می‌کند یا با آن در تناقض است؟

یک استاندارد واقعی شواهد فقط نمی‌پرسد آیا چیزی وجود دارد یا نه.

می‌پرسد آن چیز چگونه درون سابقه گسترده‌تر وجود دارد.

می‌پرسد شواهد وقتی به ترتیب قرار داده شوند چه چیزی نشان می‌دهند.

می‌پرسد آیا خط زمانی از ادعا پشتیبانی می‌کند یا نه.

می‌پرسد آیا رفتار پس از دیده شدن، از ادعا پشتیبانی می‌کند یا با آن در تناقض است.

این گونه مردم به جای صرفاً جمع‌آوری اطلاعات، شروع می‌کنند از شواهد یاد بگیرند.

دیده شده، پنهان، مفقود و متناقض

استاندارد شواهد باید به مردم بیاموزد آنچه نشان داده می شود را با آنچه نشان داده نمی شود مقایسه کنند.

مردم اغلب توسط شواهدی که در برابرشان قرار داده می شود هدایت می شوند.

اما آنچه مفقود است می تواند به همان اندازه مهم باشد.

آنچه پنهان است می تواند به همان اندازه مهم باشد.

آنچه با آن تناقض دارد می تواند به همان اندازه مهم باشد.

آنچه از پرسشگری محافظت می شود می تواند به همان اندازه مهم باشد. مردم باید پرسند:

چه چیزی نشان داده می شود؟

چه چیزی نشان داده نمی شود؟

چه چیزی مفقود است؟

چه چیزی پنهان است؟

چه چیزی بدون پشتوانه است؟

چه چیزی با آن در تناقض است؟

از چه چیزی محافظت می شود؟

از چه چیزی اجتناب می شود؟

چه چیزی حذف شده است؟

چه چیزی پاسخ داده نشده است؟

این اهمیت دارد، زیرا مردم می توانند توسط شواهد گزینش شده هدایت شوند.

می توان یک بخش از تصویر را به آنان نشان داد، در حالی که باقی آن پنهان است.

می‌توان یک گفته را به آنان نشان داد، در حالی که رفتار با آن در تناقض است. می‌توان یک سابقه را به آنان نشان داد، در حالی که خط زمانی نادیده گرفته می‌شود.

می‌توان اقتدار را به آنان نشان داد، در حالی که شواهد مفقود هستند. می‌توان اعتماد به نفس را به آنان نشان داد، در حالی که پشتوانه وجود ندارد. استاندارد شواهد به مردم کمک می‌کند فراتر از ارائه گزینشی را ببینند. به مردم کمک می‌کند آنچه نشان داده می‌شود را با آنچه مفقود، پنهان، متناقض، اجتناب شده یا محافظت شده است مقایسه کنند.

ارائه شواهد، ترس و اطاعت

استاندارد شواهد همچنین باید چگونگی ارائه شواهد را مورد پرسش قرار دهد.

هرچه سازوکاری که شواهد را ارائه می‌کند قدرتمندتر باشد، مورد پرسش قرار دادن خودِ شواهد مهم‌تر می‌شود.

می‌توان ترس را به مردم نشان داد و آنان را به این سو سوق داد که خود محیط ترس را شواهد تلقی کنند.

ترس می‌تواند فوریت ایجاد کند.

ترس می‌تواند اطاعت ایجاد کند.

ترس می‌تواند پرسشگری را متوقف کند.

ترس می‌تواند باعث شود مردم پیش از آنکه شواهد را به درستی بررسی کنند، شواهد ضعیف، ناقص، گزینش شده یا بدون پشتوانه را بپذیرند.

ترس می‌تواند باعث شود مردم از عناوین، سیستم‌ها، نقش‌های پولی، گفته‌های رسمی، هشدارهای تکرار شده و فشار عمومی پیروی کنند، بی‌آنکه پرسند آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه. اما ترس، شواهد نیست.

فوریت، شواهد نیست.
 فشار رسمی، شواهد نیست.
 هشدارهای تکرار شده، شواهد نیستند.
 تبعیت پولی، شواهد نیست.
 تکرار گسترده، شواهد نیست.
 استاندارد شواهد باید پرسد آیا به مردم شواهد نشان داده می شود یا ترسی
 که برای واداشتن آنان به پذیرش بدون شواهد طراحی شده است.
 مردم باید پرسند:
 چه شواهدی نشان داده می شوند؟
 چگونه ارائه می شوند؟
 چه ترسی به آنها متصل می شود؟
 چه واکنشی ایجاد می شود؟
 چه شواهدی مفقود هستند؟
 چه شواهدی متناقض هستند؟
 از چه شواهدی در برابر پرسشگری محافظت می شود؟
 آیا به مردم کمک می شود بفهمند؟
 یا مردم به سوی تبعیت رانده می شوند؟
 این با «تأثیر عاطفی»، «روایت در برابر واقعیت» و «تأثیر روان شناختی»
 هم پوشانی دارد، اما جای آن اینجاست، زیرا استاندارد شواهد باید مورد
 پرسش قرار دهد که آیا ترس به عنوان جایگزین شواهد استفاده می شود یا نه.

ضدروایت و استاندارد شواهد

استاندارد شواهد همچنین باید ضدروایت‌ها را مورد پرسش قرار دهد. مردم می‌توانند یک روایت نادرست را ببینند، آن را رد کنند و سپس ضدروایت را بپذیرند، چون به نظر می‌رسد با روایت نخست مخالف است. اما مخالفت، شواهد نیست.

یک ضدروایت همچنان می‌تواند ساخته شود.

یک ضدروایت همچنان می‌تواند تأمین مالی شود.

یک ضدروایت همچنان می‌تواند دامنه‌دسترسی دریافت کند.

یک ضدروایت همچنان می‌تواند کنترل شود.

یک ضدروایت همچنان می‌تواند مردم را به باورکردن بدون شواهد سوق دهد.

مردم می‌توانند از یک داستان ساخته‌شده بیرون بیایند و بلافاصله وارد داستان ساخته‌شده دیگری شوند.

بنابراین، استاندارد شواهد باید هم روایت و هم ضدروایت را مورد پرسش قرار دهد.

مردم باید پرسند:

چه شواهدی از ضدروایت پشتیبانی می‌کنند؟

از کجا آمده است؟

چه کسی به آن دامنه‌دسترسی داد؟

چه کسی از باورشدن آن سود می‌برد؟

آیا به مردم کمک می‌کند شواهد را بررسی کنند؟

یا صرفاً مردم را از یک باور به باور دیگری منتقل می‌کند؟

آیا «منبع و خاستگاه» را مورد پرسش قرار می‌دهد؟
 آیا «استاندارد شواهد» را مورد پرسش قرار می‌دهد؟
 آیا «مشوق و منفعت» را مورد پرسش قرار می‌دهد؟
 آیا همان استاندارد را همه‌جا اعمال می‌کند؟
 استاندارد شواهد نباید اجازه دهد مردم یک باور بدون پشتوانه را با باور بدون پشتوانه دیگری جایگزین کنند.
 مسیر از یک روایت به روایت دیگری نیست.
 مسیر، از باور بدون پشتوانه به پرسشگری مبتنی بر شواهد، دیدن، فهمیدن، یادگیری و تفکر مستقل است.

هوش مصنوعی، شواهد ساخته‌شده و تاریخچه منبع

استاندارد شواهد همچنین باید مردم را آماده کند تا شواهدی را مورد پرسش قرار دهند که می‌توان آنها را تولید، تغییر، خلاصه، انتخاب، بازچارچوب‌بندی یا ساخته کرد.
 هرچه شواهد ساخته‌شده قانع‌کننده‌تر شوند، «منبع و خاستگاه» مهم‌تر می‌شود.

هوش مصنوعی می‌تواند شواهد دروغین را واقعی جلوه دهد.
 هوش مصنوعی می‌تواند داستان‌های دروغین را دارای پشتوانه جلوه دهد.
 هوش مصنوعی می‌تواند تصاویر، صداها، اسناد، خلاصه‌ها و توضیح‌های دروغین را معتبر جلوه دهد.
 هوش مصنوعی همچنین می‌تواند برای پنهان کردن، بازچارچوب‌بندی، خلاصه کردن، انتخاب یا تحریف شواهد استفاده شود.

بنابراین، اطلاعات تولیدشده یا ارائه شده توسط هوش مصنوعی نباید بدون بررسی به عنوان شواهد تلقی شوند.

این مستقیماً به «منبع و خاستگاه» بازمی گردد.

«منبع و خاستگاه» می پرسد:

این شواهد از کجا آمده اند؟

نخستین بار چه زمانی وجود داشتند؟

چه کسی آنها را تولید کرد؟

چه تاریخچه ای دارند؟

آیا پیش از وجود ابزارهایی برای تولید، تغییر یا ساختن آنها قابل مشاهده بودند؟

سپس استاندارد شواهد می پرسد:

آیا می توان آن تاریخچه را بررسی کرد؟

آیا خط زمانی از آن پشتیبانی می کند؟

آیا منبع اصلی قابل بررسی است؟

آیا می توان شواهد را از محتوای تولیدشده، تغییر یافته، خلاصه شده یا بازچارچوب بندی شده جدا کرد؟

شواهدی که پیش از امکان دست کاری توسط هوش مصنوعی تاریخچه ای روشن دارند، با شواهدی که فقط پس از وجود ابزارهای تولید، تغییر یا ساختن ظاهر می شوند متفاوت اند.

مردم باید بپرسند:

چه چیزی این شواهد را ایجاد کرده است؟

آیا تولید شده اند؟

آیا تغییر داده شده اند؟

آیا خلاصه شده‌اند؟

آیا انتخاب شده‌اند؟

آیا از زمینه جدا شده‌اند؟

آیا اصل آنها قابل بررسی است؟

آیا منبع قابل بررسی است؟

آیا خط زمانی قابل بررسی است؟

آیا رفتار از آنها پشتیبانی می‌کند؟

آیا سابقه گسترده‌تر شواهد از آنها پشتیبانی می‌کند؟

استاندارد شواهد باید به مردم کمک کند مورد پرسش قرار دهند که آیا شواهد را می‌بینند یا ارائه‌ای ساخته شده را که شبیه شواهد به نظر می‌رسد.

استاندارد شواهد و پیشرفت بشریت

استاندارد شواهد فقط درباره اثبات یا رد ادعاهای منفرد نیست.

بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت» است.

استاندارد شواهد فقط درباره مورد پرسش قرار دادن شواهد نیست.

موضوع، جلوگیری از این است که بشریت ارائه را با حقیقت اشتباه بگیرد.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که ارائه با حقیقت، ترس با شواهد، اقتدار با حقیقت و داستان‌های تکرار شده با شواهد اشتباه گرفته می‌شوند و اطلاعات بدون پشتوانه به نسل‌های آینده به ارث می‌رسند.

استاندارد شواهد وجود دارد تا از تکرار این مسیر جلوگیری کند.

به محافظت از مسیر ورود به فهم کمک می‌کند.

به مردم می‌آموزد پیش از پذیرفتن سرعت خود را کم کنند.

به مردم می‌آموزد آنچه نشان داده می‌شود را بررسی کنند.

به مردم می‌آموزد آنچه مفقود است را تشخیص دهند.

به مردم می‌آموزد واژه‌ها را با رفتار مقایسه کنند.

به مردم می‌آموزد شواهد را در طول زمان دنبال کنند.

به مردم می‌آموزد پاسخ پس از چالش را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم می‌آموزد ارائه مبتنی بر ترس را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم می‌آموزد ضروایت‌ها را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم می‌آموزد شواهد ساخته شده یا تغییر یافته را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم می‌آموزد همان استاندارد را همه جا اعمال کنند.

این‌گونه استاندارد شواهد از «منبع و خاستگاه» ارث می‌برد.

«منبع و خاستگاه» به مردم کمک می‌کند مورد پرسش قرار دهند که اطلاعات، سیستم‌ها، داستان‌ها، عناوین، رفتار و الگوهای تکرارشونده از کجا آمده‌اند.

سپس استاندارد شواهد به مردم کمک می‌کند بیازمایند آیا شواهد از آنچه ادعا، نشان، تکرار، محافظت، به چالش کشیده، پنهان یا متناقض می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

این‌گونه مردم از باور به بررسی حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از تبدیل‌شدن به محصولاتِ اطلاعاتِ بدون پشتوانه، به یادگیرندگانِ محیطِ جهان تبدیل می‌شوند.
استاندارد شواهد اهمیت دارد، زیرا هدف صرفاً مورد پرسش قرار دادن شواهد نیست.
هدف، بهبود توانایی بشریت برای یادگیری از شواهدی است که در خودِ محیطِ جهان نشان داده می‌شوند.
بدون استاندارد شواهد، مردم می‌توانند اطلاعاتِ بدون پشتوانه را به ارث ببرند و آن را به‌عنوان حقیقت تکرار کنند.
با استاندارد شواهد، مردم می‌توانند شروع کنند به دیدن اینکه چه چیزی پشتیبانی شده است، چه چیزی مفقود است، چه چیزی متناقض است، از چه چیزی محافظت می‌شود، چه چیزی ساخته شده است، چه چیزی مبتنی بر ترس است و چه چیزی باید بیشتر مورد پرسش قرار گیرد.
به همین دلیل است که استاندارد شواهد درون «مسیر گمشده به‌سوی پیشرفت بشریت» قرار دارد.

بخش ۳ - مشوق و منفعت

مشوق و منفعت واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید از محیط جهان یاد بگیرند، به جای آنکه صرفاً به محصولات آن تبدیل شوند.

بخش ۲ نشان داد که مردم باید بررسی کنند آیا شواهد از آنچه ادعا، تکرار، محافظت، ارائه یا تحمیل می شود پشتیبانی می کنند یا نه.

«مشوق و منفعت» وجود دارد، زیرا مردم تا زمانی که نفهمند چه رفتاری پاداش می گیرد، از چه چیزی محافظت می شود، به چه چیزی وابسته اند، یا از دست دادن چه چیزی موجب ترس می شود، نمی توانند رفتار انسانی را به درستی بفهمند.

اغلب به مردم آموخته می شود به اعمال نگاه کنند.

به آنان آموخته نمی شود آنچه آن اعمال را به حرکت درمی آورد مورد پرسش قرار دهند.

اغلب به مردم آموخته می شود به پیامدها نگاه کنند.

به آنان آموخته نمی شود مشوق هایی را که آن پیامدها را تولید می کنند مورد پرسش قرار دهند.

به مردم آموخته می شود به سیستم ها اعتماد کنند.

به آنان آموخته نمی شود مورد پرسش قرار دهند آن سیستم ها از ادامه یافتن چه چیزی به دست می آورند.

اغلب به مردم آموخته می شود درباره افراد قضاوت کنند.

به آنان آموخته نمی شود سازوکارهایی را که فرد را شکل می دهند مورد پرسش قرار دهند.

«مشوق و منفعت» به مردم می‌آموزد بپرسند:

چه کسی به دست می‌آورد؟

چه کسی سود می‌برد؟

چه کسی به این وابسته است؟

چه کسی از این محافظت می‌کند؟

چه کسی از ازدست‌دادن این می‌ترسد؟

چه کسی برای این پاداش می‌گیرد؟

به چه کسی برای این پول پرداخت می‌شود؟

چه کسی در ادامه‌یافتن این مشارکت دارد؟

مردم فقط درون محیط جهان زندگی نمی‌کنند.

از طریق رفتاری که توسط مشوق‌ها شکل گرفته است، به بازآفرینی آن کمک می‌کنند.

این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که بشریت همان جهان را تکرار می‌کند.

مردم همان جهان را بارها ایجاد نمی‌کنند چون شرور هستند.

همان جهان را بارها ایجاد می‌کنند، زیرا مشوق‌ها بارها به آنان برای بازآفرینی آن پاداش می‌دهند.

بشریت اغلب همان جهان را بازآفرینی می‌کند، بی‌آنکه به‌طور کامل بفهمد در چه چیزی مشارکت دارد.

این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که مشکلات تکرارشونده جهان ادامه می‌یابند.

پول، وابستگی و محیط جهان

پول یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی است که رفتار انسانی را شکل می‌دهد.

پول می‌تواند وابستگی ایجاد کند.

وابستگی می‌تواند تبعیت ایجاد کند.

تبعیت می‌تواند سکوت ایجاد کند.

سکوت می‌تواند از سیستم‌ها محافظت کند.

سیستم‌ها می‌توانند ادامه یابند، زیرا مردم به آنها وابسته‌اند.

اغلب به مردم آموخته می‌شود پول را فقط به‌عنوان پرداخت در نظر بگیرند.

اما پول رفتار را نیز شکل می‌دهد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم می‌گویند اثر بگذارد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم نمی‌گویند اثر بگذارد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم تکرار می‌کنند اثر بگذارد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم از آن محافظت می‌کنند اثر بگذارد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم از مورد پرسش قرار دادنش اجتناب می‌کنند اثر

بگذارد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم اجرا می‌کنند اثر بگذارد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم اجازه می‌دهند ادامه یابد اثر بگذارد.

پول می‌تواند بر آنچه مردم عادی‌سازی می‌کنند اثر بگذارد.

مردم باید پرسند:

به چه کسی پول پرداخت می‌شود؟

چه کسی به آنان پول می‌دهد؟

برای انجام چه کاری به آنان پول پرداخت می‌شود؟
برای مورد پرسش قرار ندادن چه چیزی به آنان پول پرداخت می‌شود؟
برای تکرار چه چیزی به آنان پول پرداخت می‌شود؟
برای اجرای چه چیزی به آنان پول پرداخت می‌شود؟
برای محافظت از چه چیزی به آنان پول پرداخت می‌شود؟
اگر به چالش بکشند چه اتفاقی می‌افتد؟
اگر آشکار کنند چه اتفاقی می‌افتد؟
پول لازم نیست هر فکر را کنترل کند.
وابستگی می‌تواند کافی باشد.
مردم می‌توانند به محصولاتِ مشوق‌ها تبدیل شوند، بی‌آنکه هرگز به طور کامل آن را تشخیص دهند.

یاداش‌های انسانی، تعلق و هم‌رنگ‌شدن

مردم فقط تحت تأثیر پول نیستند.
مردم همچنین می‌توانند تحت تأثیر اینها قرار گیرند:
پذیرش.
محبوبیت.
شناخته‌شدن.
توجه.
جایگاه.
تأیید.
تعلق.

آسایش.

امنیت.

پرهیز از انتقاد.

پرهیز از طرد شدن.

پرهیز از کنار گذاشته شدن.

مردم اغلب نمی پرسند:

«آیا این حقیقت دارد؟»

ممکن است در عوض بپرسند:

«دیگران چه می کنند؟»

«آیا مردم مرا تأیید خواهند کرد؟»

«اگر مخالفت کنم، آیا همچنان تعلق خواهم داشت؟»

ترس از تنها ایستادن می تواند از میل به فهمیدن قوی تر شود.

مردم ممکن است رفتار خود را تغییر دهند تا تأیید به دست آورند، از کنار گذاشته شدن جلوگیری کنند، تعلق را حفظ کنند و در محیط هایی که باور دارند به آنها وابسته اند جا بیفتند.

مردم می توانند به تدریج اجازه دهند تعلق از فهم مهم تر شود.

مردم باید بپرسند:

آیا حقیقت را دنبال می کنم؟

یا مردم را دنبال می کنم؟

آیا مستقلاً فکر می کنم؟

یا تلاش می‌کنم هم‌رنگ شوم؟
وقتی مردم دست از تفکر مستقل برمی‌دارند، چه کسی سود می‌برد؟
چه رفتارهایی کپی می‌شوند؟
چه رفتارهایی عادی‌سازی می‌شوند؟

مردم از مردم تقلید می‌کنند

مردم اغلب رفتار را از دیگران به ارث می‌برند.
مردم از اینها تقلید می‌کنند:
زبان.
نظرها.
روندها.
سبک‌های زندگی.
ظاهرها.
نگرش‌ها.
عادت‌ها.
رفتارهای اجتماعی.
رفتارهای آنلاین.
نه لزوماً چون مستقلاً آنها را می‌فهمند، بلکه چون عادی، محبوب، موفق یا پذیرفته‌شده به نظر می‌رسند.
رفتار تکرار شونده می‌تواند صرفاً به این دلیل عادی‌سازی شود که افراد کافی آن را انجام می‌دهند.
هم‌رنگ‌شدن می‌تواند عادی شود.

عادی سازی می تواند به تکرار تبدیل شود.
تکرار می تواند به رفتار به ارث رسیده تبدیل شود.
رفتار به ارث رسیده می تواند به واقعیت پذیرفته شده تبدیل شود.
هرچه رفتار مدت بیشتری تکرار شود، سازوکار پشت آن می تواند نامرئی تر شود.
مردم ممکن است دست از پرسشگری بردارند، زیرا خود تکرار می تواند ظاهر حقیقت ایجاد کند.

محیط های سطحی

محیط های مدرن می توانند مردم را تشویق کنند ظاهر را بر فهم اولویت دهند.
مردم ممکن است درگیر این شوند که:
چگونه به نظر می رسند.
چگونه آنلاین دیده می شوند.
چقدر موفق به نظر می رسند.
چقدر خوشحال به نظر می رسند.
چقدر محبوب به نظر می رسند.
دیگران درباره آنان چه فکر می کنند.
مردم ممکن است نسخه های آرمانی شده ای از خود ارائه کنند، در حالی که واقعیت را پنهان می کنند.
لبخندهای ساختگی می توانند جای بهزیستی واقعی را بگیرند.
موفقیت به نمایش گذاشته شده می تواند جای حقیقت را بگیرد.

هویت آنلاین می تواند جای اصالت را بگیرد.
تصویر می تواند از فهم مهم تر شود.
مردم می توانند در ظاهر مرتبط باشند، در حالی که احساس انزوا کنند.
مردم می توانند خوشحال به نظر برسند، در حالی که ناراضی باشند.
مردم می توانند موفق به نظر برسند، در حالی که در خلوت با مشکل دست و پنجه نرم کنند.
وقتی ظاهر از حقیقت مهم تر شود، محیط های سطحی می توانند شکل بگیرند.

محبوبیت، جایگاه و مقایسه

مردم ممکن است خود را با دیگران بسنجند.
پول بیشتر.
دارایی بیشتر.
دنبال کننده بیشتر.
جایگاه بیشتر.
توجه بیشتر.
شناخته شدن بیشتر.
این می تواند چرخه های بی پایان مقایسه بدون فهم ایجاد کند.
محبوبیت، شواهد نیست.
توجه، شواهد نیست.
دنبال کننده، شواهد نیست.
جایگاه، شواهد نیست.

دیده شدن گسترده، چیزی را به طور خودکار حقیقت نمی کند.
مردم می توانند دیده شدن را با حقیقت، محبوبیت را با درست بودن و نفوذ را
با اعتبار اشتباه بگیرند.

ترس، سکوت و تعلق

مردم ممکن است از پرسشگری اجتناب کنند، زیرا پرسشگری می تواند تعلق را
تهدید کند.

مردم ممکن است از اینها بترسند:

انتقاد.

تمسخر.

طرد شدن.

کنار گذاشته شدن.

شرمندگی.

انزوا.

از دست دادن فرصت ها.

تنها ایستادن.

ترس می تواند سکوت را تشویق کند.

سکوت می تواند از تکرار محافظت کند.

تکرار می تواند عادی سازی شود.

رفتار عادی سازی شده می تواند به نسل های آینده به ارث برسد.

چرخه می‌تواند ادامه یابد، بی‌آنکه مردم به‌طور کامل بفهمند در چه چیزی مشارکت دارند.

مردم همچنین باید بفهمند که مشوق‌ها می‌توانند از حقیقت قوی‌تر شوند. مردم می‌توانند بدانند چیزی باید مورد پرسش قرار گیرد و همچنان ادامه دهند، زیرا مشوق‌ها از رفتار محافظت می‌کنند.

آموزش، معلمان و تکرار جهان

آموزش یکی از روشن‌ترین نمونه‌های «مشوق و منفعت» است. معلمان اغلب محصولات همان سیستم آموزشی هستند که درون آن آموزش دیده‌اند.

درون آن آموزش دیدند.

درون آن تربیت شدند.

درون آن حقوق می‌گیرند.

درون آن ارزیابی می‌شوند.

درون آن در نقش‌ها قرار می‌گیرند.

از آنان انتظار می‌رود درون آن آموزش دهند.

از آنان انتظار می‌رود درون آن اطلاعات را انتقال دهند.

از آنان انتظار می‌رود درون آن اطلاعات را ارزیابی کنند.

اما به آنان آموخته نمی‌شود مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای پرسشگری دربارهٔ خود محیط جهان را به کودکان آموزش دهند.

موضوع حمله به معلمان نیست.

موضوع، فهمیدن سیستم است.

معلم‌ان می‌توانند به مشارکت‌کنندگان در تکرار همان جهان تبدیل شوند، زیرا درون همان محیط مبتنی بر مشوق عمل می‌کنند.

آموزش می‌تواند همان جهان را بارها بازآفرینی کند، بی‌آنکه هرگز قصد آن را داشته باشد.

مردم باید پرسند:

آموزش به چه چیزی پاداش می‌دهد؟

آموزش چه چیزی را تکرار می‌کند؟

آموزش از چه چیزی محافظت می‌کند؟

آموزش از چه چیزی اجتناب می‌کند؟

آموزش چه چیزی را آموزش نمی‌دهد؟

اگر آموزش تغییر کند چه اتفاقی می‌افتد؟

اگر کودکان یاد بگیرند خود محیط جهان را مورد پرسش قرار دهند چه اتفاقی می‌افتد؟

چرا مشوق و منفعت اهمیت دارد

«مشوق و منفعت» اهمیت دارد، زیرا مردم تا زمانی که نفهمند چه چیزی به آن تکرار پاداش می‌دهد، نمی‌توانند به‌درستی بفهمند چرا بشریت همان جهان را تکرار می‌کند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده است و چه چیزی آن را شکل داده است.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

«مشوق و منفعت» می پرسد:

چه کسی سود می برد؟

چه کسی وابسته است؟

چه کسی محافظت می کند؟

چه کسی از دست می دهد؟

این مشوق چه رفتاری ایجاد می کند؟

این رفتار به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می کند؟

این گونه مردم شروع می کنند سازوکارهایی را ببینند که زیر محیط جهان عمل می کنند.

این گونه مردم از باور به بررسی حرکت می کنند.

این گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می کنند.

این گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می کنند.

این گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می کنند.

این گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می کنند.

بشریت نمی تواند پیشرفت کند، در حالی که مردم بدون فهمیدن آنچه در آن مشارکت دارند، همان کاری را ادامه می دهند که مردم پیش از آنان انجام دادند.

این گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات سیستم های مبتنی بر مشوق، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می شوند.

مشوق و منفعت

مشوق در طول زمان

بخش نخست این قسمت توضیح داد که مردم فقط درون محیط جهان زندگی نمی‌کنند.

از طریق رفتاری که توسط مشوق‌ها شکل گرفته است، به بازآفرینی آن کمک می‌کنند.

این بخش اکنون به چگونگی ادامه یافتن مشوق‌ها در طول زمان می‌پردازد.

مردم همیشه مشوق‌های خود را فوراً آشکار نمی‌کنند.

رفتار در طول زمان اغلب آنها را آشکار می‌کند.

یک فرد ممکن است چیزی بگوید اما بارها به شکل دیگری رفتار کند.

یک سیستم ممکن است بگوید برای یک هدف وجود دارد، اما بارها از چیز دیگری محافظت کند.

یک سازمان ممکن است ادعای بی‌طرفی کند، اما بارها همان پیامدها را تولید کند.

یک نقش ممکن است ادعای وظیفه کند، در حالی که بارها تبعیت تولید می‌کند.

یک موقعیت پولی ممکن است ادعای حقیقت کند، در حالی که بارها از سیستمی محافظت می‌کند که به آن وابسته است.

مشوق در طول زمان به مردم کمک می‌کند الگوهایی را ببینند که لحظه‌های منفرد می‌توانند پنهان کنند.

مردم باید بپرسند:

چه رفتاری در طول زمان تکرار شده است؟

چه پیامدهایی تکرار شده‌اند؟

از چه مشوق‌هایی همچنان محافظت می‌شود؟

چه مشوق‌هایی همچنان پنهان می‌مانند؟
 چه کسی بارها سود می‌برد؟
 چه کسی بارها از زیان جلوگیری می‌کند؟
 چه کسی بارها پول به دست می‌آورد؟
 چه کسی بارها جایگاه به دست می‌آورد؟
 چه کسی بارها موقعیت خود را حفظ می‌کند؟
 چه کسی بارها از پاسخ‌گویی دوری می‌کند؟
 چه کسی بارها در ادامه یافتن همان محیط مشارکت می‌کند؟
 الگوها در طول زمان می‌توانند مشوق‌هایی را آشکار کنند که گفته‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند توضیح دهند.
 این مستقیماً به استاندارد شواهد متصل می‌شود.
 استاندارد شواهد می‌پرسد آیا رفتار از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.
 «مشوق و منفعت» می‌پرسد چه مشوقی آن رفتار را شکل می‌دهد.

نقش‌های به‌ارث‌رسیده و مشارکت تکرارشونده

مشوق‌ها می‌توانند از طریق نقش‌ها به ارث برسند.
 ممکن است فردی پس از رفتن، بازنشستگی، مرگ یا جایگزین شدن شخص دیگری وارد یک نقش شود.
 ممکن است آن فرد باور کند صرفاً یک شغل را پذیرفته است.
 اما آن نقش ممکن است از پیش یک الگو با خود داشته باشد.
 ممکن است رفتار تکرارشونده‌ای را با خود حمل کند.

ممکن است سکوت تکرارشونده‌ای را با خود حمل کند.
ممکن است محافظت تکرارشونده‌ای را با خود حمل کند.
ممکن است اجرای تکرارشونده‌ای را با خود حمل کند.
ممکن است اطاعت تکرارشونده‌ای را با خود حمل کند.
ممکن است آموزش تکرارشونده‌ای را با خود حمل کند.
ممکن است تبعیت تکرارشونده‌ای را با خود حمل کند.
سپس فردی که وارد آن نقش می‌شود ممکن است همان چیزی را ادامه دهد
که افراد پیشین ادامه داده بودند.
این‌گونه محیط جهان می‌تواند در نسل‌ها تکرار شود.
مردم لازم نیست سازوکار اصلی را ایجاد کرده باشند تا در آن مشارکت کنند.
می‌توانند یک نقش را به ارث ببرند و به ادامه سازوکار کمک کنند.
مردم باید پرسند:
این نقش پیش از ورود این فرد چه رفتاری تولید می‌کرد؟
این نقش اکنون چه رفتاری را ایجاب می‌کند؟
این نقش پس از رفتن این فرد چه رفتاری را ادامه خواهد داد؟
این نقش از چه چیزی محافظت می‌کند؟
این نقش چه چیزی را تکرار می‌کند؟
این نقش چه چیزی را دلسرد می‌کند؟
این نقش مردم را از مورد پرسش قرار دادن چه چیزی باز می‌دارد؟

این نقش چه چیزی را عادی می‌کند؟

این اهمیت دارد، زیرا مردم می‌توانند در آسیب تکرارشونده، سکوت تکرارشونده، تبعیت تکرارشونده و محافظت تکرارشونده از سیستم مشارکت کنند، در حالی که باور دارند فقط همان کاری را انجام می‌دهند که افراد پیش از آنان انجام دادند.

سکوت، محافظت و مشوق

سکوت می‌تواند یکی از قوی‌ترین نشانه‌های مشوق باشد.

مردم اغلب فکر می‌کنند سکوت هیچ معنایی ندارد.

اما سکوت می‌تواند به رفتار تبدیل شود.

سکوت می‌تواند از سیستم‌ها محافظت کند.

سکوت می‌تواند از پول محافظت کند.

سکوت می‌تواند از اقتدار محافظت کند.

سکوت می‌تواند از وابستگی محافظت کند.

سکوت می‌تواند از اعتبار محافظت کند.

سکوت می‌تواند از موقعیت‌ها محافظت کند.

سکوت می‌تواند از روایت‌ها محافظت کند.

سکوت می‌تواند از رفتار نادرست محافظت کند.

مردم باید پرسند:

چه کسی سکوت می‌کند؟

سکوت از چه چیزی محافظت می‌کند؟

چه کسی از سکوت سود می‌برد؟

اگر سکوت پایان یابد چه کسی زیان می‌کند؟
 اگر کسی سخن بگوید چه اتفاقی می‌افتد؟
 ممکن است با چه پیامدهایی روبه‌رو شود؟
 چه مشوق‌هایی مردم را به سکوت تشویق می‌کنند؟
 سکوت اجازه داده چه چیزی ادامه یابد؟
 مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن آنچه به آن وابسته‌اند را تهدید می‌کند.
 مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن درآمدشان را تهدید می‌کند.
 مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن اعتبارشان را تهدید می‌کند.
 مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن موقعیتشان درون یک سیستم را تهدید می‌کند.
 مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن نقشی را که به ارث برده‌اند تهدید می‌کند.
 مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا عادی‌سازی به آنان آموخته است
 پرسشگری نکنند.
 بنابراین، سکوت به رفتاری تبدیل می‌شود که باید مورد پرسش قرار گیرد.

ترس از ازدست‌دادن

مردم فقط به دلیل آنچه به دست می‌آورند عمل نمی‌کنند.
 همچنین به دلیل آنچه از ازدست‌دادنش می‌ترسند عمل می‌کنند.
 ترس از ازدست‌دادن می‌تواند به همان اندازه خود منفعت، رفتار را شکل دهد.

مردم ممکن است از ازدست دادن اینها بترسند:

پول.

اشتغال.

جایگاه.

موقعیت.

تعلق.

تأیید.

محافظت.

اقتدار.

نفوذ.

امنیت.

اعتبار.

آینده.

ترس از ازدست دادن می تواند پیش از آنکه پرسشگری آغاز شود، آن را متوقف کند.

ترس از ازدست دادن می تواند سکوت ایجاد کند.

ترس از ازدست دادن می تواند پیروی ایجاد کند.

ترس از ازدست دادن می تواند اطاعت ایجاد کند.

ترس از ازدست دادن می تواند مشارکت در چیزهایی ایجاد کند که مردم ممکن است کاملاً با آنها موافق نباشند.

مردم باید بپرسند:

این شخص از ازدست دادن چه چیزی می ترسد؟

این نقش از ازدست دادن چه چیزی می ترسد؟

این سیستم از ازدست‌دادن چه چیزی می‌ترسد؟
اگر مردم دیگر باور نکنند چه چیزی تغییر می‌کند؟
اگر مردم دیگر تبعیت نکنند چه چیزی تغییر می‌کند؟
اگر مردم شروع به پرسشگری کنند چه چیزی تغییر می‌کند؟
اگر مردم دیگر همان کاری را انجام ندهند که افراد پیش از آنان انجام می‌دادند چه چیزی تغییر می‌کند؟
ترس از ازدست‌دادن می‌تواند مدت‌ها پیش از آنکه هرگونه زور لازم شود، تبعیت ایجاد کند.
مردم همچنین باید بفهمند که حقیقت همیشه آن قدر قوی نیست که بر مشوق‌ها غلبه کند.
مردم می‌توانند بدانند چیزی باید مورد پرسش قرار گیرد و همچنان ادامه دهند، زیرا ترس از ازدست‌دادن از رفتار محافظت می‌کند.

مشارکت جمعی و جهان تکرارشونده

محیط جهان معمولاً توسط یک نفر حفظ نمی‌شود.
توسط میلیون‌ها نفر حفظ می‌شود که قطعات کوچکی را به همان سازوکار اضافه می‌کنند.
یک نفر آموزش می‌دهد.
یک نفر اجرا می‌کند.
یک نفر تکرار می‌کند.
یک نفر تأیید می‌کند.
یک نفر می‌نویسد.
یک نفر سکوت می‌کند.

یک نفر پیروی می‌کند.

یک نفر محافظت می‌کند.

این رفتارها به تنهایی ممکن است بی‌ضرر به نظر برسند.

اما در مجموع می‌توانند کل یک محیط جهان را بازآفرینی کنند.

مردم ممکن است فقط اینها را ببینند:

نقش خودشان.

وظیفه خودشان.

دستمزد خودشان.

دستور خودشان.

مسئولیت خودشان.

بقای خودشان.

اما محیط جهان از مشارکت ترکیبی افراد بسیاری ساخته می‌شود که

بخش‌های کوچک همان سازوکار را تکرار می‌کنند.

بنابراین، مردم باید پرسند:

من در چه چیزی مشارکت دارم؟

به ادامه کدام الگوی تکرارشونده کمک می‌کنم؟

رفتار من به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟

اگر میلیون‌ها نفر همان کار را ادامه دهند چه اتفاقی می‌افتد؟

این یکی از مهم‌ترین بخش‌های «مشوق و منفعت» است.

آموزش، معلمان و مشوق

آموزش باید از طریق «مشوق و منفعت» مورد پرسش قرار گیرد، زیرا آموزش نسل بعد را شکل می‌دهد.

معلمان محصولات همان سیستم مبتنی بر مشوق هستند.

درون آن آموزش دیدند.

درون آن تربیت شدند.

درون آن حقوق می‌گیرند.

درون آن ارزیابی می‌شوند.

درون آن در نقش‌ها قرار می‌گیرند.

از آنان انتظار می‌رود درون آن اطلاعات را انتقال دهند.

از آنان انتظار می‌رود درون آن اطلاعات را ارزیابی کنند.

از آنان انتظار می‌رود به کودکان کمک کنند درون آن عمل کنند.

اما مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای آموزش پرسشگری درباره محیط واقعی جهان به آنان داده نمی‌شود.

این اهمیت دارد، زیرا معلمان برای کودکان به منابع اطلاعات تبدیل می‌شوند.

همچنین بخشی از ساختار مشوق می‌شوند که شکل می‌دهد چه چیزی به کودکان آموزش داده شود، چه چیزی را تکرار کنند، برای چه چیزی پاداش بگیرند و از پرسشگری درباره چه چیزی دلسرد شوند.

موضوع حمله به معلمان نیست.

موضوع، فهمیدن سیستم مبتنی بر مشوقی است که درون آن عمل می‌کنند.

بنابراین، آموزش می‌تواند همان جهان را بارها بازآفرینی کند، بی‌آنکه هرگز قصد آن را داشته باشد.

مردم باید پرسند:

آموزش به چه چیزی پاداش می‌دهد؟

آموزش چه چیزی را تکرار می‌کند؟

آموزش از چه چیزی محافظت می‌کند؟

آموزش چه چیزی را عادی‌سازی می‌کند؟

آموزش چه چیزی را دلسرد می‌کند؟

آموزش چه چیزی را مورد پرسش قرار نمی‌دهد؟

برای انتقال چه چیزی به معلمان پول پرداخت می‌شود؟

معلمان برای ارزیابی چه چیزی آموزش می‌بینند؟

کودکان برای عمل کردن درون چه چیزی آماده می‌شوند؟

اگر معلمان خود سیستم را مورد پرسش قرار دهند چه اتفاقی می‌افتد؟

اگر به کودکان آموخته شود خود محیط جهان را مورد پرسش قرار دهند چه اتفاقی می‌افتد؟

اگر مشوق‌های درون آموزش مورد پرسش قرار نگیرند، آموزش نمی‌تواند به درستی بهبود یابد.

اگر به معلمان پول پرداخت شود، آموزش ببینند، ارزیابی شوند و در نقش‌هایی قرار گیرند که همان سیستم را تکرار می‌کند، آموزش می‌تواند همچنان افرادی تولید کند که برای عمل کردن درون محیط جهان آماده شده‌اند، نه برای یادگیری از آن.

سیستم‌ها، مشوق و پیامدهای تکرارشونده

سیستم‌ها می‌توانند برای مدت‌های طولانی زنده بمانند، زیرا مشوق‌ها درون آنها ساخته شده‌اند.

مردم ممکن است وارد سیستم‌ها شوند و باور کنند مستقل هستند.

اما سیستم‌ها می‌توانند به تدریج از طریق وابستگی رفتار را شکل دهند.

هرچه مشوق‌ها مدت بیشتری بدون پرسش باقی بمانند، عادی‌تر می‌توانند به نظر برسند.

سیستم‌ها می‌توانند به سکوت پاداش دهند.

سیستم‌ها می‌توانند به تبعیت پاداش دهند.

سیستم‌ها می‌توانند به وفاداری پاداش دهند.

سیستم‌ها می‌توانند به تکرار پاداش دهند.

سیستم‌ها می‌توانند به اجرا پاداش دهند.

سیستم‌ها می‌توانند به محافظت از خود سیستم پاداش دهند.

سیستم‌ها می‌توانند پرسشگری را مجازات کنند.

سیستم‌ها می‌توانند آشکارسازی را مجازات کنند.

سیستم‌ها می‌توانند حقیقت را مجازات کنند.

سیستم‌ها می‌توانند خودداری را مجازات کنند.

مردم باید پرسند:

سیستم به چه رفتاری پاداش می‌دهد؟

سیستم چه رفتاری را دلسرد می‌کند؟

سیستم چه رفتاری را مجازات می‌کند؟

سیستم از چه رفتاری محافظت می‌کند؟

سیستم چه پیامدهایی را بارها ایجاد می‌کند؟
چه مشکلات تکرارشونده‌ای همچنان ظاهر می‌شوند؟
چه مشوق‌هایی آن پیامدها را ایجاد می‌کنند؟
مردم اغلب تلاش می‌کنند پیامدها را اصلاح کنند، بی‌آنکه مشوق‌ها را مورد
پرسش قرار دهند.
اگر مشوق‌ها بدون تغییر بمانند، رفتار نیز اغلب بدون تغییر می‌ماند.
اگر رفتار بدون تغییر بماند، پیامدها نیز اغلب بدون تغییر می‌مانند.
بنابراین، بشریت می‌تواند همان جهان را تکرار کند، در حالی که باور دارد در
تلاش برای بهبود آن است.

مشوق و پیشرفت بشریت

«مشوق و منفعت» بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت» است.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که مشوق‌ها نامرئی باقی می‌مانند.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که مردم بدون فهمیدن آنچه در آن
مشارکت دارند، همان کاری را ادامه می‌دهند که افراد پیش از آنان انجام
دادند.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که تعلق از حقیقت قوی‌تر می‌شود.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که محبوبیت جای فهم را می‌گیرد.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که محیط‌های سطحی جای اصالت را
می‌گیرند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که ترس از کنار گذاشته شدن
پرسشگری را متوقف می‌کند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که عادی‌سازی، تکرار را به واقعیت
پذیرفته شده تبدیل می‌کند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که سیستم‌ها به جای فهم، به تکرار
پاداش می‌دهند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که آموزش کودکان را برای عمل کردن
درون محیط جهان آماده می‌کند، بی‌آنکه به آنان بیاموزد چگونه آن را
به درستی مورد پرسش قرار دهند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که مردم از چیزی که به آنان آسیب
می‌زند دفاع می‌کنند، چون به آن وابسته‌اند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده است و چه چیزی آن را شکل
داده است.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کنند
یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد:

چه کسی سود می‌برد؟

چه کسی وابسته است؟

چه کسی محافظت می‌کند؟

چه کسی زیان می‌کند؟

به چه کسی پول پرداخت می‌شود؟

چه کسی سکوت می‌کند؟

چه کسی پیروی می‌کند؟

چه کسی عادی‌سازی می‌کند؟

این مشوق چه رفتاری ایجاد می‌کند؟
این رفتار به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
این‌گونه مردم شروع می‌کنند سازوکارهایی را ببینند که زیر محیط جهان عمل می‌کنند.
این‌گونه مردم از باور به بررسی حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.
وقتی مشوق‌ها قابل مشاهده می‌شوند، رفتار قابل مشاهده می‌شود.
وقتی رفتار قابل مشاهده می‌شود، مشارکت قابل مشاهده می‌شود.
وقتی مشارکت قابل مشاهده می‌شود، فهم ممکن می‌شود.
وقتی فهم ممکن می‌شود، بشریت می‌تواند شروع کند به متوقف کردن تکرار همان جهان.

بخش ۴ - منش و ثبات

منش و ثبات واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید یاد بگیرند محیط جهان را ببینند، به جای آنکه صرفاً به محصولات آن تبدیل شوند.

بخش ۲ نشان داد که مردم باید بررسی کنند آیا شواهد از آنچه ادعا می شود پشتیبانی می کنند یا نه.

بخش ۳ نشان داد که مردم باید بفهمند چه مشوق هایی رفتار را پاداش می دهند، از آن محافظت می کنند و تکرارش می کنند.

بخش ۴ اکنون به «منش و ثبات» می پردازد.

«منش و ثبات» وجود دارد، زیرا مردم تا زمانی که نفهمند چه رفتاری بارها در طول زمان نشان داده می شود، نمی توانند افراد، سیستم ها، سازمان ها، محیط ها یا خود جهان را به درستی بفهمند.

اغلب به مردم آموخته می شود به واژه ها گوش دهند.

به درستی به آنان آموخته نمی شود رفتار را مطالعه کنند.

به مردم آموخته می شود به عناوین اعتماد کنند.

به درستی به آنان آموخته نمی شود ثبات را بررسی کنند.

اغلب به مردم آموخته می شود وعده ها را باور کنند.

به درستی به آنان آموخته نمی شود الگوها را مورد پرسش قرار دهند.

اغلب به مردم آموخته می شود لحظه های منفرد را قضاوت کنند.

به آنان آموخته نمی شود از رفتار تکرارشونده یاد بگیرند.

«منش و ثبات» به مردم می آموزد بپرسند:

چه رفتاری بارها نشان داده می‌شود؟
چه رفتاری بارها پاداش می‌گیرد؟
از چه رفتاری بارها محافظت می‌شود؟
از چه رفتاری بارها اجتناب می‌شود؟
چه رفتاری در طول زمان ثابت می‌ماند؟
چه رفتاری بسته به شرایط تغییر می‌کند؟
چه رفتاری به بازآفرینی محیط جهان کمک می‌کند؟
منش یک لحظه نیست.

منش، رفتاری است که بارها در طول زمان نشان داده می‌شود.
ثبات یک گفته نیست.

ثبات، هم‌راستایی تکرارشونده میان واژه‌ها، رفتار و پیامدها در طول زمان است.

منش یکی از بزرگ‌ترین ابزارهای یادگیری بشریت است، زیرا رفتار تکرارشونده آنچه واژه‌ها، تصویر، اعتبار و ارائه اغلب پنهان می‌کنند را آشکار می‌کند.

این اهمیت دارد، زیرا رفتار تکرارشونده اغلب بیش از آنچه لحظه‌های منفرد هرگز می‌توانند آشکار کنند، نشان می‌دهد.

چه چیزی در حال نشان داده شدن است

محیط جهان از پیش به بشریت نشان می‌دهد چگونه عمل می‌کند.
مشکل همیشه این نیست که چیزی نشان داده نمی‌شود.

مشکل این است که به مردم به درستی آموخته نشده چگونه آنچه نشان داده می شود را مورد پرسش قرار دهند، ببینند، بفهمند و از آن یاد بگیرند.

مردم ممکن است دروغ ها را ببینند.

ممکن است تناقض را ببینند.

ممکن است سکوت را ببینند.

ممکن است وابستگی را ببینند.

ممکن است ترس را ببینند.

ممکن است ببینند پول رفتار را شکل می دهد.

ممکن است ببینند سیستم ها از خودشان محافظت می کنند.

ممکن است ببینند رسانه ها روایت ها را تکرار می کنند.

ممکن است ببینند اقتدار از شواهد اجتناب می کند.

ممکن است ببینند مردم پیروی می کنند.

ممکن است ببینند الگوهای تکرار شونده ادامه می یابند.

اما بدون چارچوب درست پرسشگری، مردم همچنان می توانند به فهم نادرست برسند.

مردم اغلب به فهم های نادرست می رسند، زیرا به درستی به آنان آموخته نشده چگونه آنچه نشان داده می شود را مورد پرسش قرار دهند، ببینند، بفهمند و از آن یاد بگیرند.

مردم می توانند آنچه نشان داده می شود را ببینند و همچنان نفهمند چه معنایی دارد.

می توانند رفتار را ببینند و فقط بر افراد تمرکز کنند.

می توانند تناقض را ببینند و در خشم متوقف شوند.

می توانند دروغ ها را ببینند و در سرزنش متوقف شوند.

می‌توانند سیستم‌ها را ببینند و در توضیح‌های سطحی متوقف شوند.
می‌توانند مشکلات تکرارشونده را ببینند و هنوز سازوکارهایی را که آنها را
ایجاد می‌کنند نفهمند.
«منش و ثبات» به مردم می‌آموزد آنچه از طریق رفتار تکرارشونده نشان داده
می‌شود را مورد پرسش قرار دهند.
از مردم می‌خواهد فقط نپرسند:
چه اتفاقی افتاد؟
بلکه همچنین بپرسند:
این چه چیزی را نشان می‌دهد؟
چه رفتاری در حال آشکارشدن است؟
چه الگویی در حال آشکارشدن است؟
چه تناقضی در حال نمایش است؟
این دربارهٔ محیط جهان چه چیزی می‌آموزد؟
بشریت چه چیزی می‌تواند از این یاد بگیرد؟
جهان مدرسهٔ واقعی است، زیرا محیط جهان پیوسته رفتار، تناقض، تکرار،
مشوق، سکوت، وابستگی، اقتدار، ترس و پیامد را نشان می‌دهد.
مردم نمی‌توانند از چیزی که نمی‌توانند ببینند، یاد بگیرند.
اما مردم همچنین نمی‌توانند از چیزی یاد بگیرند که به آنان آموخته نشده
چگونه آن را مورد پرسش قرار دهند.

واژه‌ها، رفتار و الگوها

مردم اغلب آنچه افراد می‌گویند را قضاوت می‌کنند.
اما رفتار می‌تواند آنچه واژه‌ها پنهان می‌کنند را آشکار کند.
واژه‌ها می‌توانند از پیش تمرین شوند.
واژه‌ها می‌توانند انتخاب شوند.
واژه‌ها می‌توانند تکرار شوند.
از واژه‌ها می‌توان محافظت کرد.
واژه‌ها می‌توانند ارائه شوند.
پنهان کردن رفتار در دوره‌های طولانی اغلب دشوارتر است.
اطلاعات می‌توانند به مردم بگویند چه اتفاقی افتاد.
رفتار می‌تواند به مردم پیام‌وزد چرا اتفاق افتاد.
مردم باید بپرسند:
آیا واژه‌ها با رفتار مطابقت دارند؟
آیا اعمال با ادعاها مطابقت دارند؟
آیا پیامدها با وعده‌ها مطابقت دارند؟
آیا رفتار در طول زمان همان می‌ماند؟
آیا رفتار بسته به اینکه چه کسی نگاه می‌کند تغییر می‌کند؟
آیا رفتار بسته به اینکه چه کسی سود می‌برد تغییر می‌کند؟
رفتار تکرار شونده می‌تواند تناقض‌هایی را آشکار کند که گفته‌های منفرد
نمی‌توانند.
الگوها اغلب بیش از وعده‌ها آشکار می‌کنند.

ثبات اغلب بیش از اعتبار آشکار می‌کند.
رفتار اغلب بیش از عناوین آشکار می‌کند.
بنابراین، مردم باید یاد بگیرند الگوها را مطالعه کنند، نه لحظه‌های منفرد را.

رفتار هرگز در انزوا وجود ندارد

رفتار در انزوا وجود ندارد.
مردم بر مردم اثر می‌گذارند.
سیستم‌ها بر مردم اثر می‌گذارند.
مردم بر سیستم‌ها اثر می‌گذارند.
بزرگسالان بر کودکان اثر می‌گذارند.
کودکان بزرگسال می‌شوند.
نسل‌های آینده رفتارها را به ارث می‌برند.
سپس نسل‌های آینده به بازآفرینی محیط جهان کمک می‌کنند.
هر رفتار تکرارشونده پیامدهایی فراتر از فرد دارد.
یک رفتار تکرارشونده می‌تواند عادی شود.
عادی‌سازی می‌تواند به ارث‌رسیدن تبدیل شود.
به ارث‌رسیدن می‌تواند به واقعیت پذیرفته‌شده تبدیل شود.
بنابراین، مردم باید بپرسند:
این چه رفتاری ایجاد می‌کند؟
چه کسی از این رفتار یاد می‌گیرد؟

چه کسی این رفتار را به ارث خواهد برد؟
این رفتار به بازآفرینی کدام محیط جهان در آینده کمک خواهد کرد؟
«منش و ثبات» به مردم می‌آموزد فراتر از فرد فکر کنند و شروع کنند از محیط گسترده‌تر یاد بگیرند.

منش فراتر از اعتبار

اغلب به مردم آموخته می‌شود به اعتبار اعتماد کنند.
اما اعتبار به‌طور خودکار منش نیست.
اعتبار می‌تواند ساخته شود.
از اعتبار می‌توان محافظت کرد.
اعتبار می‌تواند تکرار شود.
اعتبار می‌تواند ترویج شود.
اعتبار می‌تواند به ارث برسد.
منش متفاوت است.
منش بارها از طریق رفتار نشان داده می‌شود.
مردم باید بپرسند:
چه رفتاری بارها نشان داده می‌شود؟
وقتی فشار ظاهر می‌شود چه اتفاقی می‌افتد؟
وقتی هیچ‌کس نگاه نمی‌کند چه اتفاقی می‌افتد؟
وقتی چیزی برای به‌دست آوردن وجود دارد چه اتفاقی می‌افتد؟
وقتی چیزی برای از دست دادن وجود دارد چه اتفاقی می‌افتد؟
وقتی حقیقت با مشوق در تعارض قرار می‌گیرد چه اتفاقی می‌افتد؟

منش اغلب زمانی بیش از همه قابل مشاهده می شود که مشوق ها درگیر هستند.

به همین دلیل است که «منش و ثبات» مستقیماً به «مشوق و منفعت» متصل می شود.

ثبات در طول زمان

ثبات را نمی توان از یک رویداد قضاوت کرد.

ثبات باید در طول زمان بررسی شود.

مردم ممکن است بگویند برای حقیقت ارزش قائل اند.

ممکن است بگویند برای یادگیری ارزش قائل اند.

ممکن است بگویند برای انصاف ارزش قائل اند.

ممکن است بگویند برای پرسشگری ارزش قائل اند.

اما ثبات می پرسد آیا رفتار بارها از آن ادعاها پشتیبانی می کند یا نه.

مردم باید بپرسند:

در طول زمان چه رفتاری نشان داده شده است؟

چه الگوهایی تکرار شده اند؟

چه تناقض هایی ظاهر شده اند؟

چه رفتارهایی بدون تغییر مانده اند؟

چه رفتارهایی وقتی شرایط تغییر می کند ناپدید می شوند؟

ثبات اغلب به یکی از قوی ترین مسیرهای شواهد تبدیل می شود، زیرا مردم در

نهایت آنچه را بارها انجام می دهند نشان می دهند.

این مستقیماً به استاندارد شواهد متصل می‌شود.
استاندارد شواهد می‌پرسد آیا رفتار از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.
«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار در طول زمان بارها هم‌راستا باقی می‌ماند یا نه.

تصویر در برابر منش

مردم می‌توانند در مدیریت تصویر ماهر شوند.
تصویر چیزی است که مردم می‌خواهند دیگران ببینند.
منش چیزی است که رفتار بارها نشان می‌دهد.
تصویر می‌تواند ساخته شود.
از تصویر می‌توان محافظت کرد.
تصویر می‌تواند نمایش داده شود.
تصویر می‌تواند ترویج شود.
تصویر می‌تواند پاداش بگیرد.
اما تصویر به‌طور خودکار منش نیست.

مردم باید پرسند:

آیا تصویر را می‌بینم؟

یا رفتار را می‌بینم؟

آیا ارائه را می‌بینم؟

یا ثبات را می‌بینم؟

چه رفتاری بارها نشان داده می‌شود؟

چه رفتاری بارها پنهان می‌شود؟
وقتی فشار برداشته می‌شود چه رفتاری ظاهر می‌شود؟
وقتی فشار افزوده می‌شود چه رفتاری ظاهر می‌شود؟
مردم می‌توانند سال‌ها از یک تصویر محافظت کنند، در حالی که رفتارشان بارها چیز دیگری را آشکار می‌کند.

مردم، سیستم‌ها و محیط جهان

«منش و ثبات» فقط بر افراد اعمال نمی‌شود.
بر هر چیزی که درون محیط جهان عمل می‌کند اعمال می‌شود.
بر اینها اعمال می‌شود:

- مردم.
 - معلم‌ان.
 - والدین.
 - مدارس.
 - دولت‌ها.
 - رسانه‌ها.
 - نهادها.
 - سیستم‌ها.
 - سازمان‌ها.
 - جوامع.
 - محیط‌ها.
- مردم اغلب آنچه اینها می‌گویند را بررسی می‌کنند.

اما به درستی آنچه اینها بارها انجام می دهند را بررسی نمی کنند.
بنابراین، مردم باید پرسند:
چه رفتاری بارها نشان داده می شود؟
از چه رفتاری بارها محافظت می شود؟
از چه رفتاری بارها اجتناب می شود؟
چه رفتاری بارها پاداش می گیرد؟
چه رفتاری بارها عادی سازی می شود؟
چه رفتاری بارها به ارث می رسد؟
چه رفتاری به عنوان چیزی برای یادگرفتن به بشریت نشان داده می شود؟
«منش و ثبات» باید همه جا اعمال شود.

آموزش، معلمان و منش

آموزش نیز باید از طریق «منش و ثبات» مورد پرسش قرار گیرد.
معلمان برای کودکان به منابع اطلاعات تبدیل می شوند.
کودکان فقط از اطلاعات یاد نمی گیرند.
از رفتار نیز یاد می گیرند.
کودکان مشاهده می کنند:
بزرگسالان چه می کنند.
معلمان چه می کنند.
سیستم ها به چه چیزی پاداش می دهند.

سیستم‌ها از چه چیزی اجتناب می‌کنند.
سیستم‌ها از چه چیزی محافظت می‌کنند.
سیستم‌ها چه چیزی را تکرار می‌کنند.
سیستم‌ها چه چیزی را عادی نشان می‌دهند.
موضوع حمله به معلمان نیست.
موضوع، فهمیدن محیطی است که درون آن عمل می‌کنند.
مردم باید پرسند:

کودکان بارها چه رفتارهایی را می‌بینند؟
کودکان بارها برای چه رفتارهایی پاداش می‌گیرند؟
کودکان بارها از پرسشگری دربارهٔ چه رفتارهایی دلسرد می‌شوند؟
آیا کودکان برای تکرار محیط جهان آماده می‌شوند؟
یا برای یادگیری از آن آماده می‌شوند؟
اگر به کودکان آموخته نشود چگونه رفتار، تناقض، مشوق، سکوت و الگوهای
تکرارشونده را مورد پرسش قرار دهند، می‌توانند همان محیط جهان را به
ارث ببرند، بی‌آنکه بفهمند چه چیزی به آنان نشان داده می‌شود.

چرا منش و ثبات اهمیت دارد

«منش و ثبات» اهمیت دارد، زیرا مردم تا زمانی که رفتار تکرارشونده را نفهمند، نمی‌توانند محیط جهان را به درستی بفهمند.

هدف این نیست که در خشم، سرزنش، ترس یا مخالفت بی‌پایان گرفتار شویم.

هدف، یادگیری از چیزی است که محیط جهان از پیش نشان می‌دهد.

خود محیط جهان به یک محیط آموزشی تبدیل می‌شود.

رفتار به درس تبدیل می‌شود.

تناقض به درس تبدیل می‌شود.

تکرار به درس تبدیل می‌شود.

خود محیط به معلم تبدیل می‌شود.

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که مردم دست از واکنش به آنچه به آنان نشان داده می‌شود بردارند و شروع کنند از آن یاد بگیرند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده است و چه چیزی آن را شکل داده است.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه چیزی به رفتار پاداش می‌دهد.

«منش و ثبات» می‌پرسد:

آیا رفتار بارها با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است؟

رفتار چه چیزی را نشان می‌دهد؟
 تناقض چه چیزی می‌آموزد؟
 الگوی تکرارشونده چه چیزی را آشکار می‌کند؟
 بشریت چه چیزی می‌تواند از آنچه نشان داده می‌شود یاد بگیرد؟
 این‌گونه مردم شروع می‌کنند فراتر از لحظه‌های منفرد حرکت کنند.
 این‌گونه مردم شروع می‌کنند الگوها را تشخیص دهند.
 این‌گونه مردم شروع می‌کنند تناقض‌ها را تشخیص دهند.
 این‌گونه مردم شروع می‌کنند ثبات را تشخیص دهند.
 این‌گونه مردم شروع می‌کنند از آنچه محیط جهان از پیش نشان می‌دهد یاد بگیرند.
 این‌گونه مردم از باور به بررسی حرکت می‌کنند.
 این‌گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می‌کنند.
 این‌گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می‌کنند.
 این‌گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می‌کنند.
 این‌گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.
 این‌گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

منش در طول زمان

بخش نخست این قسمت توضیح داد که «منش و ثبات» دربارهٔ لحظه‌های منفرد نیست.

دربارهٔ فهمیدن رفتار تکرارشونده در طول زمان است.

این بخش اکنون به چگونگی عمل کردن «منش و ثبات» در طول زمان می‌پردازد.

مردم همیشه منش خود را فوراً آشکار نمی‌کنند.

رفتار در طول زمان اغلب آن را آشکار می‌کند.

یک فرد ممکن است چیزی بگوید اما بارها چیز دیگری انجام دهد.

یک سیستم ممکن است یک هدف را ادعا کند اما بارها پیامدهای متفاوتی تولید کند.

یک سازمان ممکن است ادعای بی‌طرفی کند اما بارها از رفتارهای خاصی محافظت کند.

یک نهاد ممکن است ادعای انصاف کند اما بارها از پرسش‌های دشوار دوری کند.

یک نقش ممکن است ادعای وظیفه کند اما بارها تبعیت تولید کند.

منش در طول زمان به مردم کمک می‌کند الگوهایی را ببینند که لحظه‌های منفرد می‌توانند پنهان کنند.

مردم باید پرسند:

چه رفتاری بارها نشان داده شده است؟

چه پیامدهایی بارها تولید شده‌اند؟

چه الگوهایی همچنان ظاهر می‌شوند؟

چه تناقض‌هایی همچنان ظاهر می‌شوند؟

چه رفتاری بدون تغییر می ماند؟
چه رفتاری بسته به شرایط تغییر می کند؟
چه رفتاری بسته به اینکه چه کسی نگاه می کند تغییر می کند؟
الگوها در طول زمان اغلب منش را دقیق تر از گفته ها به تنهایی آشکار می کنند.

تناقض و رفتار انسانی

تناقض می تواند به یکی از قوی ترین مسیرها برای فهم منش تبدیل شود.
مردم می توانند بگویند برای حقیقت ارزش قائل اند، در حالی که از حقیقت های دشوار دوری می کنند.
مردم می توانند بگویند برای پرسشگری ارزش قائل اند، در حالی که پرسش ها را دلسرد می کنند.
مردم می توانند بگویند برای یادگیری ارزش قائل اند، در حالی که از تکرار محافظت می کنند.
مردم می توانند بگویند برای انصاف ارزش قائل اند، در حالی که بارها پیامدهای ناعادلانه تولید می کنند.
مردم می توانند بگویند برای تفکر مستقل ارزش قائل اند، در حالی که به هم رنگی پاداش می دهند.
مردم باید پرسند:
واژه ها و رفتار کجا از هم جدا می شوند؟
چه تناقض هایی بارها ظاهر می شوند؟
با وجود تناقض، چه الگوهایی ادامه می یابند؟
چه کسی از ادامه یافتن تناقض سود می برد؟
چه مشوق هایی از تناقض محافظت می کنند؟

تناقض به طور خودکار اثباتِ نیت بد نیست.
اما تناقضِ تکرارشونده باید مورد پرسش قرار گیرد.
تناقض تکرارشونده می‌تواند سازوکارهایی را که زیر سطح عمل می‌کند آشکار کند.

محیط جهان از پیش در حال نشان دادن به بشریت است

محیط جهان از پیش به بشریت نشان می‌دهد چگونه عمل می‌کند.
مشکل همیشه این نیست که چیزی نشان داده نمی‌شود.
مشکل این است که به بشریت به درستی آموخته نشده چگونه از آنچه نشان داده می‌شود یاد بگیرد.
مردم می‌توانند تناقض را ببینند و در سرزنش متوقف شوند.
مردم می‌توانند دروغ‌ها را ببینند و در خشم متوقف شوند.
مردم می‌توانند سیستم‌ها را ببینند و در توضیح‌های سطحی متوقف شوند.
مردم می‌توانند مشکلات تکرارشونده را ببینند و در ناامیدی متوقف شوند.
مردم می‌توانند رفتارهای تکرارشونده را ببینند و در واکنش‌های عاطفی متوقف شوند.
مردم می‌توانند رویدادهای قابل مشاهده را ببینند و همچنان سازوکارهایی را که آنها را ایجاد می‌کنند نفهمند.
مردم اغلب به فهم‌های نادرست می‌رسند، زیرا هنوز دانش، فهم یا توانایی پرسشگری کافی ندارند.
مردم ممکن است ببینند:

یک رویداد.

یک فرد.

یک سیستم.

یک دروغ.

یک تناقض.

یک پیامد.

و سپس همان جا متوقف شوند.

«منش و ثبات» به مردم می آموزد ادامه دهند.

مردم باید پرسند:

این چه رفتاری را آشکار می کند؟

این چه سازوکاری را نشان می دهد؟

این چه الگوی تکرارشونده ای را نشان می دهد؟

این چه تناقضی را به نمایش می گذارد؟

بشریت چه چیزی می تواند از این یاد بگیرد؟

هدف، پرسشگری بی پایان نیست.

هدف، فهم است.

واکنش در برابر یادگیری

یکی از بزرگترین محدودیت ها در پیشرفت بشریت این است که مردم اغلب به آنچه به آنان نشان داده می شود واکنش نشان می دهند، به جای آنکه از آن یاد بگیرند.

واکنش می تواند پیشرفت را متوقف کند.

مردم خشمگین می شوند.
مردم می ترسند.
مردم طرف انتخاب می کنند.
مردم از مواضع دفاع می کنند.
مردم به مواضع حمله می کنند.
مردم درون روایت‌ها گرفتار می شوند.
مردم می توانند انرژی عظیمی صرف واکنش کنند، بی آنکه بفهمند به چه چیزی واکنش نشان می دهند.
«منش و ثبات» به مردم می آموزد از واکنش فراتر بروند.
مردم باید پرسند:
این چه چیزی را نشان می دهد؟
این چه چیزی می آموزد؟
چه رفتاری در حال آشکارشدن است؟
چه الگوی تکرارشونده‌ای در حال آشکارشدن است؟
چه سازوکاری در حال عمل است؟
بشریت چه چیزی می تواند از این یاد بگیرد؟
مقصد، واکنش نیست.
مقصد، فهم است.

منش‌گزینی و تفکر‌گزینی

مردم همیشه به صورت ثابت رفتار نمی‌کنند.

ممکن است بسته به این عوامل رفتار متفاوتی داشته باشند:

پول.

جایگاه.

مخاطب.

اقتدار.

تأیید.

محبوبیت.

ترس.

منفعت.

زیان.

مردم ممکن است در یک محیط حقیقت‌گو به نظر برسند و در محیطی دیگر از حقیقت دوری کنند.

مردم ممکن است یک موضوع را مورد پرسش قرار دهند و از موضوعی دیگر محافظت کنند.

مردم ممکن است یک سیستم را به چالش بکشند و از سیستم دیگری دفاع کنند.

مردم ممکن است اصول را به صورت گزینی اعمال کنند.

مردم باید پرسند:

آیا این رفتار همه جا ثابت می‌ماند؟

یا فقط در شرایط خاص ظاهر می‌شود؟

وقتی مشوق‌ها ظاهر می‌شوند چه چیزی تغییر می‌کند؟

وقتی فشار ظاهر می‌شود چه چیزی تغییر می‌کند؟

وقتی چیزی ارزشمند در معرض خطر قرار می‌گیرد چه چیزی تغییر می‌کند؟
منش اغلب زمانی بیش از همه قابل مشاهده می‌شود که مشوق‌ها و فشار با
هم برخورد می‌کنند.

سکوت، مشارکت و رفتار تکرارشونده

منش فقط با عمل آشکار نمی‌شود.
منش می‌تواند با سکوت نیز آشکار شود.
سکوت می‌تواند به رفتار تبدیل شود.
سکوت می‌تواند به محافظت تبدیل شود.
سکوت می‌تواند به مشارکت تبدیل شود.
مردم باید پرسند:
چه کسی سکوت می‌کند؟
از چه چیزی محافظت می‌شود؟
اجازه داده می‌شود چه رفتار تکرارشونده‌ای ادامه یابد؟
از چه حقیقتی اجتناب می‌شود؟
چه تناقضی نادیده گرفته می‌شود؟
مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن آنچه به آن وابسته‌اند را تهدید
می‌کند.
مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن موقعیتشان را تهدید می‌کند.
مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن تعلق را تهدید می‌کند.

مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سخن گفتن تأیید را تهدید می‌کند. بنابراین، منش شامل آنچه مردم بارها انتخاب می‌کنند انجام ندهند نیز می‌شود.

رفتار، نفوذ و نسل‌های آینده

رفتار هرگز در انزوا وجود ندارد.
مردم بر مردم اثر می‌گذارند.
سیستم‌ها بر مردم اثر می‌گذارند.
مردم بر سیستم‌ها اثر می‌گذارند.
بزرگسالان بر کودکان اثر می‌گذارند.
کودکان بزرگسال می‌شوند.
نسل‌های آینده رفتارها را به ارث می‌برند.
سپس نسل‌های آینده به بازآفرینی محیط جهان کمک می‌کنند.
هر رفتار تکرارشونده پیامدهایی فراتر از فرد دارد.
مردم ممکن است باور کنند فقط یک تصمیم کوچک می‌گیرند.
اما میلیون‌ها رفتار تکرارشونده می‌توانند کل یک محیط جهان را بازآفرینی کنند.
بنابراین، مردم باید پرسند:
من در چه رفتاری مشارکت دارم؟
به عادی‌سازی چه رفتاری کمک می‌کنم؟

نسل‌های آینده چه رفتاری را به ارث خواهند برد؟
این رفتار به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک خواهد کرد؟

آموزش، معلمان و منش

آموزش نیز باید از طریق «منش و ثبات» بررسی شود.
کودکان فقط اطلاعات را به ارث نمی‌برند.
کودکان رفتار را نیز به ارث می‌برند.
کودکان مشاهده می‌کنند:
بزرگسالان چگونه رفتار می‌کنند.
معلمان چگونه رفتار می‌کنند.
اقتدار چگونه رفتار می‌کند.
سیستم‌ها چگونه رفتار می‌کنند.
مردم چگونه واکنش نشان می‌دهند.
مردم چگونه سکوت می‌کنند.
مردم چگونه پرسشگری می‌کنند.
مردم چگونه از پرسشگری اجتناب می‌کنند.
کودکان می‌توانند به تدریج خودشان آن رفتارها را به ارث ببرند.
موضوع حمله به معلمان نیست.
موضوع، فهمیدن محیطی است که آنان را شکل می‌دهد.
مردم باید بپرسند:
کودکان بارها چه رفتارهایی را می‌بینند؟

کودکان بارها چه رفتارهایی را به ارث می‌برند؟
کودکان بارها برای چه رفتارهایی پاداش می‌گیرند؟
کودکان بارها از پرسشگری دربارهٔ چه رفتارهایی دلسرد می‌شوند؟
اگر رفتار تکرارشونده نامرئی باقی بماند، آموزش نمی‌تواند به‌درستی بهبود یابد.

آگاهی انسانی و یادگیری از محیط جهان

یکی از بزرگ‌ترین مسیرهای گم‌شده در پیشرفت بشریت، یادگیری از چیزی است که از پیش قابل مشاهده است.

بشریت پیوسته اینها را می‌بیند:

تناقض.

وابستگی.

سکوت.

اقتدار.

ترس.

پیروی.

عادی‌سازی.

مشوق‌ها.

تکرار.

رفتار.

اما به بشریت به درستی آموخته نشده چگونه از این سازوکارها یاد بگیرد.
مردم اغلب منتظر آموزش دیدن هستند، در حالی که از پیش درون بزرگترین محیط یادگیری موجود ایستاده‌اند.
خود محیط جهان، درس است.
خود محیط جهان، شواهد است.
خود محیط جهان، فرصت یادگیری است.
خود محیط جهان، معلم است.
آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که مردم دست از واکنش به آنچه به آنان نشان داده می‌شود بردارند و شروع کنند از آن یاد بگیرند.
بنابراین، مردم باید بپرسند:
این چه چیزی را نشان می‌دهد؟
این چه چیزی می‌آموزد؟
بشریت چه چیزی می‌تواند از این یاد بگیرد؟
چه الگوی تکرارشونده‌ای در حال آشکارشدن است؟
چه رفتاری در حال آشکارشدن است؟
کدام محیط جهان در حال بازآفرینی است؟
وقتی مردم یاد می‌گیرند این پرسش‌ها را بپرسند، شروع می‌کنند فراتر از واکنش و به سوی فهم حرکت کنند.

منش و پیشرفت بشریت

«منش و ثبات» بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت» است. بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که تناقض‌های تکرارشونده نامرئی باقی می‌مانند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که مردم چیزی می‌گویند و بارها چیز دیگری انجام می‌دهند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که تصویر از رفتار مهم‌تر می‌شود.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که اعتبار از ثبات مهم‌تر می‌شود.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که استانداردهای دوگانه عادی‌سازی شده باقی می‌مانند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که مشوق‌ها بارها بر اصول غلبه می‌کنند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که رفتارهای تکرارشونده بدون بررسی به ارث می‌رسند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که کودکان رفتارها را به ارث می‌برند، بی‌آنکه به آنان آموخته شود چگونه آنها را مورد پرسش قرار دهند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند در حالی که مردم به آنچه نشان داده می‌شود واکنش نشان می‌دهند، به جای آنکه از آن یاد بگیرند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده است و چه چیزی آن را شکل داده است.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

«مشوق و منفعت» می پرسد چه چیزی به رفتار پاداش می دهد و از آن محافظت می کند.

«منش و ثبات» می پرسد:

آیا رفتار بارها با آنچه ادعا می شود هم راستا است؟

رفتار چه چیزی را نشان می دهد؟

تناقض چه چیزی می آموزد؟

الگوی تکرارشونده چه چیزی را آشکار می کند؟

بشریت چه چیزی می تواند از آنچه نشان داده می شود یاد بگیرد؟

این گونه مردم شروع می کنند الگوها را تشخیص دهند.

این گونه مردم شروع می کنند تناقضها را تشخیص دهند.

این گونه مردم شروع می کنند ثبات را تشخیص دهند.

این گونه مردم شروع می کنند از آنچه محیط جهان از پیش نشان می دهد یاد بگیرند.

این گونه مردم از باور به بررسی حرکت می کنند.

این گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می کنند.

این گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می کنند.

این گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می کنند.

این گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می کنند.

این گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می شوند.

بخش ۵ - اجازه برای پرسشگری

اجازه برای پرسشگری واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید یاد بگیرند محیط جهان را ببینند، به جای آنکه صرفاً به محصولات آن تبدیل شوند.

بخش ۲ نشان داد که مردم باید بررسی کنند آیا شواهد از آنچه ادعا می شود پشتیبانی می کنند یا نه.

بخش ۳ نشان داد که مردم باید بفهمند چه مشوق هایی رفتار را پاداش می دهند، از آن محافظت می کنند و تکرارش می کنند.

بخش ۴ نشان داد که مردم باید از آنچه رفتار تکرارشونده از پیش به بشریت نشان می دهد یاد بگیرند.

بخش ۵ اکنون به «اجازه برای پرسشگری» می پردازد.

«اجازه برای پرسشگری» وجود دارد، زیرا مردم توسط محیط هایی شکل می گیرند که به آنان می آموزند بپذیرند، پیروی کنند، تکرار کنند، اطاعت کنند و سکوت کنند، و به آنان آموخته نمی شود چگونه این را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم آموخته می شود چه فکر کنند، بی آنکه به آنان آموخته شود چگونه خود تفکر را به درستی مورد پرسش قرار دهند.

به مردم آموخته می شود چه چیزی را باور کنند و به آنان آموخته نمی شود باور چگونه شکل گرفته است.

به مردم آموخته می شود چه چیزی را تکرار کنند و به آنان آموخته نمی شود چگونه آنچه تکرار می شود را بررسی کنند.

به مردم آموخته می شود به چه کسی اعتماد کنند و به آنان آموخته نمی شود چگونه اعتماد را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم آموخته می‌شود کدام اقتدار را بپذیرند و به آنان آموخته نمی‌شود چگونه اقتدار را مورد پرسش قرار دهند.

به مردم آموخته می‌شود چگونه درون سیستم‌ها عمل کنند و به آنان آموخته نمی‌شود چگونه سیستم‌ها را مورد پرسش قرار دهند.

این یکی از بزرگ‌ترین موانع پیشرفت بشریت را ایجاد می‌کند.

مردم می‌توانند شروع کنند احساس کنند پرسشگری به اجازه نیاز دارد.

اجازه از اقتدار.

اجازه از سیستم‌ها.

اجازه از معلمان.

اجازه از والدین.

اجازه از کارفرمایان.

اجازه از دولت.

اجازه از رسانه‌ها.

اجازه از کارشناسان.

اجازه از گروه‌ها.

اجازه از محبوبیت.

اجازه از پذیرش اجتماعی.

اجازه از محیط جهان پیرامونشان.

«اجازه برای پرسشگری» به مردم می‌آموزد بپرسند:

آیا اجازه دارم این را مورد پرسش قرار دهم؟

چه کسی به من آموخت به اجازه نیاز دارم؟

اگر پرسش کنم از چه چیزی می‌ترسم که اتفاق بیفتد؟

اگر پرسش نکنم چه کسی سود می برد؟
وقتی پرسشگری دلسرد می شود، از چه رفتاری محافظت می شود؟
وقتی مردم برای پرسشگری منتظر اجازه می مانند، کدام محیط جهان بازآفرینی می شود؟
«اجازه برای پرسشگری» فقط درباره پرسیدن سؤال نیست.
درباره فهمیدن این است که چرا مردم از همان ابتدا خود را از پرسشگری باز می دارند.
«اجازه برای پرسشگری» همچنین به مردم می آموزد خود اجازه را مورد پرسش قرار دهند.

شرطی سازی و ساختارهای مادام العمر اجازه

مردم اغلب شرطی می شوند که در تمام زندگی خود به دنبال اجازه باشند.
کودکان ممکن است از بزرگسالان اجازه بخواهند.
دانش آموزان ممکن است از معلمان اجازه بخواهند.
کارکنان ممکن است از کارفرمایان اجازه بخواهند.
مردم ممکن است از سیستم ها اجازه بخواهند.
مردم ممکن است از گروه ها اجازه بخواهند.
مردم ممکن است از اقتدار اجازه بخواهند.
مردم ممکن است از خود جامعه اجازه بخواهند.
با گذشت زمان، این رفتار می تواند عادی شود.
مردم می توانند به تدریج اعتماد به مشاهدات خود را از دست بدهند.

می‌توانند به تدریج اعتماد به توانایی خود برای یادگیری را از دست بدهند.
می‌توانند به تدریج دست از مورد پرسش قرار دادن آنچه نشان داده می‌شود
بردارند.

مردم می‌توانند آن قدر به جست‌وجوی اجازه عادت کنند که دیگر تشخیص
ندهند در حال انجام آن هستند.

ساختارهای اجازه در نهایت می‌توانند نامرئی شوند.

مردم ممکن است دیگر متوجه نباشند که درون آنها عمل می‌کنند.
مردم باید بپرسند:

چه کسی به من آموخت اجازه بخواهم؟

از چه زمانی شروع کردم به اجازه‌خواستن؟

چه ساختارهای اجازه‌ای را به ارث برده‌ام؟

آیا به توانایی خودم برای یادگیری اعتماد دارم؟

یا پیش از یادگیری منتظر تأیید می‌مانم؟

انتظار برای اجازه یادگیری

مردم اغلب منتظر آموزش دیدن هستند، در حالی که از پیش درون بزرگ‌ترین
محیط یادگیری موجود ایستاده‌اند.

محیط جهان از پیش رفتار، تناقض، تکرار، وابستگی، سکوت، اقتدار، مشوق،
ترس، پیامد و الگوهای تکرارشونده را نشان می‌دهد.

اما مردم ممکن است همچنان منتظر بمانند شخص دیگری به آنان بگوید چه
چیزی مهم است.

ممکن است منتظر بمانند اقتدار آن را تأیید کند.

ممکن است منتظر بمانند رسانه‌ها آن را نشان دهند.

ممکن است منتظر بمانند کارشناسان آن را توضیح دهند.
 ممکن است منتظر بمانند معلمان آن را آموزش دهند.
 ممکن است منتظر بمانند گروه‌ها آن را بپذیرند.
 ممکن است پیش از بررسی آن منتظر محبوبیتش بمانند.
 ممکن است پیش از یادگیری منتظر اجازه بمانند.
 بشریت اغلب برای یادگیری از جهانی که از پیش قابل مشاهده است منتظر اجازه می‌ماند.
 یعنی مردم می‌توانند درون محیط جهان زندگی کنند، بی‌آنکه از آن یاد بگیرند.
 می‌توانند آنچه نشان داده می‌شود را ببینند و همچنان آن را مورد پرسش قرار ندهند.
 می‌توانند تناقض را ببینند و همچنان منتظر بمانند شخص دیگری آن را توضیح دهد.
 می‌توانند رفتار تکرارشونده را ببینند و همچنان منتظر بمانند شخص دیگری پرسشگری درباره آن را تأیید کند.
 می‌توانند ببینند سیستم‌ها همان الگوها را تکرار می‌کنند و همچنان منتظر بمانند شخص دیگری به آنان بگوید اهمیت دارد.
 مردم باید پرسند:
 آیا از محیط جهان یاد می‌گیرم؟
 یا منتظر اجازه برای یادگیری از آن هستم؟
 آیا آنچه نشان داده می‌شود را مورد پرسش قرار می‌دهم؟
 یا منتظر هستم شخص دیگری ابتدا آن را مورد پرسش قرار دهد؟
 آیا از ذهن خودم استفاده می‌کنم؟

یا منتظر هستم منبع دیگری تصمیم بگیرد چه چیزی شایسته توجه من است؟
جهان مدرسه واقعی است.

اما مردم نمی‌توانند از جهان یاد بگیرند اگر برای مورد پرسش قرار دادن آن
منتظر اجازه باشند.

اقتدار، تأیید و تفکر واگذارشده

به مردم آموخته می‌شود به اقتدار اعتماد کنند، بی‌آنکه به‌درستی به آنان
آموخته شود اقتدار را مورد پرسش قرار دهند.

به آنان آموخته می‌شود به عناوین اعتماد کنند.

به آنان آموخته می‌شود به نقش‌ها اعتماد کنند.

به آنان آموخته می‌شود به موقعیت‌ها اعتماد کنند.

به آنان آموخته می‌شود به سیستم‌ها اعتماد کنند.

به آنان آموخته می‌شود به گفته‌های رسمی اعتماد کنند.

به آنان آموخته می‌شود به منابع تأییدشده اعتماد کنند.

به آنان آموخته می‌شود به آنچه قابل قبول ارائه می‌شود اعتماد کنند.

این می‌تواند تفکر واگذارشده ایجاد کند.

تفکر واگذارشده زمانی رخ می‌دهد که مردم به فرد، نقش، سیستم، منبع،
گروه یا اقتدار دیگری اجازه دهند تعیین کند آنان مجازند چه چیزی را مورد
پرسش قرار دهند، باور کنند، بپذیرند، تکرار کنند یا رد کنند.

مردم ممکن است باور کنند مستقل فکر می‌کنند، در حالی که همچنان درون
مرزهایی فکر می‌کنند که دیگران ایجاد کرده‌اند.

ممکن است یک چیز را مورد پرسش قرار دهند، در حالی که چارچوب گسترده‌تر را بدون پرسش باقی می‌گذارند.

ممکن است یک اقتدار را رد کنند و اقتدار دیگری را بپذیرند.

ممکن است یک روایت را ترک کنند و وارد روایت دیگری شوند.

ممکن است در یک نتیجه‌گیری متوقف شوند، زیرا توسط کسی که از پیش به او اعتماد دارند تأیید شده است.

«اجازه برای پرسشگری» به مردم می‌آموزد بپرسند:

آیا برای خودم فکر می‌کنم؟

یا اجازه می‌دهم منبع دیگری به جای من فکر کند؟

آیا خود چارچوب را مورد پرسش قرار می‌دهم؟

یا فقط درون چارچوبی که به من داده شده پرسشگری می‌کنم؟

آیا به شواهد اعتماد می‌کنم؟

یا به تأیید اعتماد می‌کنم؟

آیا از فهم پیروی می‌کنم؟

یا از اقتدار پیروی می‌کنم؟

اگر مردم پرسشگری را به دیگران واگذار کنند، تفکر مستقل نمی‌تواند پرورش یابد.

ترس، تعلق و هم‌رنگ‌شدن

مردم اغلب خود را از پرسشگری بازمی‌دارند، زیرا پرسشگری می‌تواند تعلق را تهدید کند.

ممکن است از طردشدن بترسند.

ممکن است از مورد انتقاد قرار گرفتن بترسند.
 ممکن است از مسخره شدن بترسند.
 ممکن است از منزوی شدن بترسند.
 ممکن است از ازدست دادن تأیید بترسند.
 ممکن است از ازدست دادن جایگاه بترسند.
 ممکن است از ازدست دادن کار بترسند.
 ممکن است از ازدست دادن روابط بترسند.
 ممکن است از تنها ایستادن بترسند.
 تعلق می تواند از پرسشگری قوی تر شود.
 تأیید می تواند از حقیقت قوی تر شود.
 ترس می تواند از فهم قوی تر شود.
 مردم ممکن است سکوت کنند چون می خواهند هم رنگ شوند.
 مردم ممکن است آنچه دیگران تکرار می کنند را تکرار کنند، چون می خواهند تعلق داشته باشند.
 مردم ممکن است از آنچه دیگران دفاع می کنند دفاع کنند، چون از کنار گذاشته شدن می ترسند.
 مردم ممکن است از پرسیدن سؤال اجتناب کنند، چون نمی خواهند متفاوت به نظر برسند.
 مردم ممکن است پیش از آنکه بفهمند از چه چیزی پیروی می کنند، از رفتار دیگران پیروی کنند.
 این مستقیماً به «مشوق و منفعت» متصل می شود.
 مردم ممکن است فقط به این دلیل از پرسشگری دوری نکنند که باور دارند چیزی حقیقت دارد.

ممکن است از پرسشگری دوری کنند، زیرا پرسشگری آنچه به آن وابسته‌اند، به آن تعلق دارند یا از ازدست‌دادنش می‌ترسند را تهدید می‌کند.

مردم باید بپرسند:

اگر این را مورد پرسش قرار دهم، از ازدست‌دادن چه چیزی می‌ترسم؟

آیا سکوت می‌کنم چون می‌فهمم؟

یا سکوت می‌کنم چون از کنار گذاشته شدن می‌ترسم؟

آیا موافقم چون آن را بررسی کرده‌ام؟

یا موافقم چون می‌خواهم تعلق داشته باشم؟

آیا این را تکرار می‌کنم چون حقیقت دارد؟

یا تکرار می‌کنم چون دیگران آن را تکرار می‌کنند؟

«اجازه برای پرسشگری» به مردم می‌آموزد حقیقت را از تعلق جدا کنند.

پیروی، هم‌رنگی و پذیرش اجتماعی

محیط‌های انسانی اغلب به پیروی پاداش می‌دهند.

مردم می‌توانند برای موافقت کردن پاداش بگیرند.

می‌توانند برای تکرار کردن پاداش بگیرند.

می‌توانند برای تبعیت کردن پاداش بگیرند.

می‌توانند برای ماندن درون مرزهای پذیرفته شده پاداش بگیرند.

می‌توانند برای مورد پرسش قرار ندادن آنچه دیگران می‌پذیرند پاداش بگیرند.

هم‌رنگی می‌تواند عادی شود.

عادی سازی می تواند به ارث برسد.

رفتار به ارث رسیده می تواند به واقعیت پذیرفته شده تبدیل شود.

سپس مردم می توانند پذیرش اجتماعی را با حقیقت اشتباه بگیرند.

ممکن است باور کنند چیزی درست است چون افراد زیادی آن را می پذیرند.

ممکن است باور کنند چیزی امن است چون افراد زیادی از آن پیروی می کنند.

ممکن است باور کنند مورد پرسش قرار دادن چیزی نادرست است چون افراد

کمی آن را مورد پرسش قرار می دهند.

ممکن است باور کنند چیزی مهم نیست چون تأیید، دامنه دسترسی، جایگاه یا

محبوبیت دریافت نکرده است.

مردم همچنین ممکن است از متفاوت بودن بترسند.

ممکن است از جدا ایستادن بترسند.

ممکن است از جا نیفتادن بترسند.

ممکن است از اشتباه به نظر رسیدن بترسند.

ممکن است از تنها بودن بترسند.

مردم باید بپرسند:

آیا پیروی می کنم چون می فهمم؟

یا پیروی می کنم چون دیگران پیروی می کنند؟

آیا می پذیرم چون شواهد از آن پشتیبانی می کنند؟

یا می پذیرم چون از نظر اجتماعی پذیرفته شده است؟

آیا از پرسشگری دوری می کنم چون آن را بررسی کرده ام؟

یا چون پرسشگری دربارهٔ آن مرا از دیگران جدا می‌کند؟
پیروی، فهم نیست.

هم‌رنگی، حقیقت نیست.

پذیرش اجتماعی، شواهد نیست.

ساختارهای اجازه می‌توانند به یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی تبدیل شوند
که اجازه می‌دهند مشکلات تکرارشوندهٔ جهان ادامه یابند.

«اجازه برای پرسشگری» اهمیت دارد، زیرا مردم تا زمانی که برای تعیین اینکه
چه چیزی قابل پرسش است به تأیید اجتماعی وابسته‌اند، نمی‌توانند به
متفکران مستقل تبدیل شوند.

کودکان، آموزش و ازدست‌دادن توانایی پرسشگری

کودکان به‌طور طبیعی سؤال می‌پرسند.

کودکان اغلب می‌خواهند بدانند چرا.

می‌پرسند چرا چیزها اتفاق می‌افتند.

می‌پرسند چرا مردم به شیوه‌های خاصی رفتار می‌کنند.

می‌پرسند چرا قوانین وجود دارند.

می‌پرسند چرا بزرگسالان چیزی می‌گویند و چیز دیگری انجام می‌دهند.

می‌پرسند چون در تلاش‌اند بفهمند.

اما محیط جهان می‌تواند به‌تدریج کودکان را از پرسشگری دور کند.

ممکن است به کودکان آموخته شود ساکت باشند.

ممکن است به کودکان آموخته شود بپذیرند.

ممکن است به کودکان آموخته شود تکرار کنند.

ممکن است به کودکان آموخته شود اطاعت کنند.

ممکن است به کودکان آموخته شود دیگر «چرا» نپرسند.

ممکن است به کودکان آموخته شود پرسشگری بی ادبی است.

ممکن است به کودکان آموخته شود مورد پرسش قرار دادن اقتدار نادرست است.

ممکن است به کودکان آموخته شود پاسخ‌های درست از پرسش‌های بهتر مهم‌ترند.

ممکن است به کودکان آموخته شود تأیید از فهم مهم‌تر است.

حتی ممکن است کودکان صرفاً به این دلیل که پرسش‌هایی می‌پرسند که مرزهای پذیرفته‌شده را به چالش می‌کشد، «دشوار»، «مختل‌کننده»، «مسئله‌ساز» یا «دردسرساز» برچسب بخورند.

آموزش اغلب به پاسخ‌ها بیش از پرسشگری پاداش می‌دهد.

اغلب به تکرار بیش از بررسی پاداش می‌دهد.

اغلب به اطاعت بیش از تفکر مستقل پاداش می‌دهد.

اغلب کودکان را برای عمل کردن درون محیط جهان آماده می‌کند، بی‌آنکه به آنان پیام‌وزد چگونه آن را به درستی مورد پرسش قرار دهند.

به همین دلیل است که «اجازه برای پرسشگری» برای آموزش حیاتی است.

اگر کودکان توانایی پرسشگری را از دست بدهند، می‌توانند محیط جهان را به ارث ببرند، بی‌آنکه بفهمند چه چیزی آن را شکل می‌دهد.

اگر به کودکان آموخته نشود چگونه ایمن و درست پرسشگری کنند، می‌توانند به محصولات همان الگوهای تکرارشونده‌ای تبدیل شوند که در آنها متولد شده‌اند.

مردم باید بی‌پرسند:

آیا به کودکان آموخته می‌شود چگونه پرسشگری کنند؟
یا فقط چگونه پاسخ دهند؟
آیا به کودکان آموخته می‌شود چگونه بررسی کنند؟
یا فقط چگونه تکرار کنند؟
آیا به کودکان آموخته می‌شود چگونه از محیط جهان یاد بگیرند؟
یا برای عمل کردن درون آن آماده می‌شوند؟
کودکان به اجازه برای پرسشگری نیاز دارند، زیرا پرسشگری یکی از مسیرهای ورود به دیدن، فهمیدن، یادگیری و تفکر مستقل است.

چرا اجازه برای پرسشگری اهمیت دارد

«اجازه برای پرسشگری» اهمیت دارد، زیرا مردم نمی‌توانند از جهانی یاد بگیرند که احساس می‌کنند اجازه ندارند آن را مورد پرسش قرار دهند.
ساختارهای نامرئی اجازه می‌توانند به مرزهای روان‌شناختی تبدیل شوند که مردم دیگر آنها را نمی‌بینند.
مردم ممکن است از نظر جسمی آزاد باشند، در حالی که از نظر ذهنی درون مرزهایی عمل می‌کنند که به ارث برده‌اند.
مردم می‌توانند تمام زندگی خود منتظر بمانند شخص دیگری مشکلاتی را حل کند که خودشان در آنها مشارکت دارند.
می‌توانند منتظر رهبران بمانند.
می‌توانند منتظر سیستم‌ها بمانند.
می‌توانند منتظر کارشناسان بمانند.

می‌توانند منتظر اقتدار بمانند.

می‌توانند منتظر بمانند شخص دیگری عمل کند.

بشریت نمی‌تواند به متفکران مستقل تبدیل شود، در حالی که برای تفکر مستقل منتظر اجازه است.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند، در حالی که مردم برای تبدیل شدن به یادگیرندگان محیط جهان منتظر اجازه‌اند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده است و چه چیزی آن را شکل داده است.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه چیزی به رفتار پاداش می‌دهد و از آن محافظت می‌کند.

«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار بارها با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد:

چه کسی یا چه چیزی باعث شد مردم باور کنند پرسشگری به اجازه نیاز دارد؟

وقتی مردم پرسش می‌کنند چه اتفاقی می‌افتد؟

وقتی مردم پرسش نمی‌کنند چه اتفاقی می‌افتد؟

وقتی پرسشگری دلسرد می‌شود، از چه رفتاری محافظت می‌شود؟

وقتی مردم برای پرسشگری منتظر اجازه می‌مانند، کدام محیط جهان بازآفرینی می‌شود؟

این‌گونه مردم شروع می‌کنند مرزهای نامرئی پیرامون تفکر خود را ببینند.

این‌گونه مردم شروع می‌کنند تفکر واگذار شده را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند سکوت مبتنی بر ترس را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند هم‌رنگی را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند تأیید اجتماعی را به‌عنوان یک سازوکار تشخیص دهند.

این‌گونه مردم از پذیرش به پرسشگری حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از پرسشگری به دیدن حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

خودسانسوری و اجازه درونی

بخش نخست این قسمت توضیح داد که مردم می‌توانند شروع کنند احساس کنند پرسشگری به اجازه نیاز دارد.
این بخش اکنون به یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهای نامرئی در حال عمل درون محیط جهان می‌پردازد.
مردم اغلب پیش از آنکه شخص دیگری مانع پرسشگری آنان شود، خودشان جلوی خود را می‌گیرند.
خودشان را سانسور می‌کنند.
خودشان را ساکت می‌کنند.

مشاهدات خود را کنار می‌گذارند.
 تناقض‌ها را نادیده می‌گیرند.
 از پرسش‌های دشوار دوری می‌کنند.
 کنجکاوی را سرکوب می‌کنند.
 خود را از سخن‌گفتن باز می‌دارند.
 مردم ممکن است فکر کنند:
 نباید این را مورد پرسش قرار دهم.
 نباید آن را بگویم.
 نباید بپرسم.
 باید این را رها کنم.
 نباید آن را به چالش بکشم.
 نباید جدا بایستم.
 مردم می‌توانند به تدریج به مانع خودشان برای یادگیری تبدیل شوند.
 مردم باید پرسند:
 چرا خودم را متوقف می‌کنم؟
 از چه چیزی می‌ترسم؟
 چه کسی به من آموخت از پرسشگری بترسم؟
 چه پیامدهایی را در ذهن خود تصور می‌کنم؟
 آیا از حقیقت محافظت می‌کنم؟
 یا از آسایش، تأیید، تعلق یا وابستگی محافظت می‌کنم؟
 «اجازه برای پرسشگری» به مردم می‌آموزد موانع درونی‌ای را تشخیص دهند
 که پیش از آنکه یادگیری حتی آغاز شود، آن را متوقف می‌کنند.

«اجازه برای پرسشگری» همچنین به مردم می‌آموزد خود اجازه را مورد پرسش قرار دهند.

ساختارهای نامرئی اجازه

ساختارهای اجازه در نهایت می‌توانند نامرئی شوند.
مردم ممکن است دیگر متوجه نباشند درون آنها عمل می‌کنند.
مردم ممکن است باور کنند آزاداندیش هستند، در حالی که همچنان درون مرزهای به‌ارث‌رسیده عمل می‌کنند.
مردم ممکن است باور کنند در حال پرسشگری هستند، در حالی که همچنان درون حوزه‌های تأییدشده پرسشگری باقی می‌مانند.
مردم ممکن است باور کنند مستقل‌اند، در حالی که همچنان از دیگران تأیید می‌خواهند.
مردم ممکن است از نظر جسمی آزاد شوند، در حالی که از نظر روانی محدود باقی بمانند.
نه به این دلیل که کسی به‌صورت فیزیکی آنان را متوقف می‌کند، بلکه چون ساختارهای نامرئی اجازه عادی‌سازی شده‌اند.
مردم می‌توانند آن‌قدر به جست‌وجوی اجازه عادت کنند که دیگر تشخیص ندهند در حال انجام آن هستند.
مردم باید پرسند:
اجازه دارم چه چیزی را مورد پرسش قرار دهم؟
چه کسی آن مرزها را تعیین کرد؟
چه چیزی را هرگز مورد پرسش قرار نداده‌ام؟
به من آموخته شده چه چیزی را مورد پرسش قرار ندهم؟

مورد پرسش قرار دادن چه چیزی ناراحت‌کننده به نظر می‌رسد؟
اگر آن را مورد پرسش قرار دهم، از چه اتفاقی می‌ترسم؟
ساختارهای نامرئی اجازه می‌توانند به مرزهای روان‌شناختی تبدیل شوند که
مردم دیگر آنها را نمی‌بینند.

رفتار گروهی و اجازه جمعی

انسان‌ها یادگیرندگان اجتماعی هستند.
مردم اغلب از رفتار دیگران یاد می‌گیرند.
مردم گروه‌ها را مشاهده می‌کنند.
از گروه‌ها تقلید می‌کنند.
گروه‌ها را تکرار می‌کنند.
از گروه‌ها پیروی می‌کنند.
از گروه‌ها دفاع می‌کنند.
از گروه‌ها پذیرش می‌خواهند.
بنابراین، گروه‌ها می‌توانند ساختارهای اجازه جمعی ایجاد کنند.
ممکن است مردم وقتی دیگران پرسش می‌کنند، برای پرسشگری احساس
امنیت کنند.
ممکن است وقتی دیگران سکوت می‌کنند، آنان نیز سکوت کنند.
ممکن است وقتی دیگران پیروی می‌کنند، آنان نیز پیروی کنند.
ممکن است وقتی دیگران تکرار می‌کنند، آنان نیز تکرار کنند.
ممکن است صرفاً به این دلیل که هیچ‌کس دیگری پرسش نمی‌کند، از
پرسشگری دوری کنند.

رفتار جمعی می‌تواند از فهم فردی قوی‌تر شود.

مردم باید بپرسند:

این گروه به چه رفتاری پاداش می‌دهد؟

این گروه چه رفتاری را دلسرد می‌کند؟

این گروه چه رفتاری را عادی‌سازی می‌کند؟

این گروه از چه رفتاری محافظت می‌کند؟

آیا مستقلاً فکر می‌کنم؟

یا رفتار گروه را کپی می‌کنم؟

گروه‌ها به‌طور خودکار فهم ایجاد نمی‌کنند.

گروه‌ها می‌توانند تکرار را نیز بازآفرینی کنند.

سکوت، اطاعت و مشارکت

سکوت یکی از قوی‌ترین سازوکارهای اجازه است که درون محیط جهان عمل می‌کند.

مردم اغلب فکر می‌کنند سکوت هیچ معنایی ندارد.

اما سکوت می‌تواند به مشارکت تبدیل شود.

سکوت می‌تواند به محافظت تبدیل شود.

سکوت می‌تواند به سهم‌داشتن تبدیل شود.

مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا از پیامدها می‌ترسند.

مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا به سیستم‌ها وابسته‌اند.

مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا از جدا ایستادن می‌ترسند.

مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا سکوت را به عنوان رفتار عادی به ارث برده‌اند.

مردم ممکن است سکوت کنند، زیرا یاد گرفته‌اند اطاعت پاداش می‌گیرد.
مردم باید بپرسند:

چه کسی از سکوت سود می‌برد؟

از چه رفتاری محافظت می‌شود؟

اجازه داده می‌شود چه تناقضی ادامه یابد؟

کدام محیط جهان در حال بازآفرینی است؟

مردم باید بفهمند اطاعت به طور خودکار فهم نیست.

اطاعت به طور خودکار حقیقت نیست.

مشارکت همیشه فعال نیست.

مردم می‌توانند صرفاً با ادامه دادن رفتارهایی که هرگز بررسی نکرده‌اند، مشارکت کنند.

ساختارهای اجازه می‌توانند به یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی تبدیل شوند که اجازه می‌دهند مشکلات تکرارشونده جهان ادامه یابند.

سطحی بودن، تصویر و پذیرش اجتماعی

مردم اغلب پیش از آنکه یاد بگیرند فهم را پرورش دهند، یاد می‌گیرند تصویر را مدیریت کنند.

مردم می‌توانند در موفق به نظر رسیدن ماهر شوند.

مردم می‌توانند در خوشحال به نظر رسیدن ماهر شوند.

مردم می‌توانند در دانا به نظر رسیدن ماهر شوند.
مردم می‌توانند در مهم به نظر رسیدن ماهر شوند.
مردم می‌توانند در پذیرفته‌شده به نظر رسیدن ماهر شوند.
محیط‌های اجتماعی می‌توانند به ارائه پاداش دهند.
مردم ممکن است واژه‌های دیگران را کپی کنند.
ممکن است رفتار دیگران را کپی کنند.
ممکن است ظاهر دیگران را کپی کنند.
ممکن است از آنچه باور دارند محبوب است تقلید کنند.
ممکن است احساس واقعی خود را پنهان کنند.
ممکن است زندگی‌هایی را ارائه کنند که بازتاب واقعیت نیست.
ممکن است به جای حقیقت از تصویر محافظت کنند.
ممکن است سال‌ها وانمود کنند خوشحال‌اند، در حالی که احساس واقعی خود را پنهان می‌کنند.
ممکن است در حفظ تصویری گرفتار شوند که دیگر خودشان را در آن نمی‌شناسند.

مردم باید پرسند:

در تلاش برای محافظت از چه چیزی هستم؟
آیا واقعیت را نشان می‌دهم؟
یا یک تصویر را نشان می‌دهم؟
آیا مستقلاً فکر می‌کنم؟
یا از آنچه موفق به نظر می‌رسد تقلید می‌کنم؟
آیا از محیط جهان یاد می‌گیرم؟

یا یاد می‌گیرم چگونه درون آن جا بیفتم؟
سطحی بودن می‌تواند به سازوکار دیگری تبدیل شود که مردم را از پرسشگری باز می‌دارد.
مردم ممکن است از ازدست‌دادن تصویری بترسند که سال‌ها صرف ساختنش کرده‌اند.

اجازه برای متفاوت بودن

یکی از بزرگ‌ترین موانع نامرئی پرسشگری، ترس از متفاوت بودن است.
مردم ممکن است از جدا ایستادن بترسند.
ممکن است از مخالفت بترسند.
ممکن است از اشتباه به نظر رسیدن بترسند.
ممکن است از قضاوت شدن بترسند.
ممکن است از تنها بودن بترسند.
ممکن است از ازدست‌دادن پذیرش بترسند.
ممکن است از ازدست‌دادن تعلق بترسند.
ممکن است از تبدیل شدن به فردی بیرون از جمع بترسند.
این می‌تواند فشار عظیمی برای هم‌رنگی ایجاد کند.
مردم در نهایت می‌توانند یاد بگیرند که جافتادن از فهمیدن امن‌تر است.
مردم باید بپرسند:
آیا در تلاش برای فهمیدن هستم؟
یا در تلاش برای جافتادن هستم؟

آیا از حقیقت محافظت می‌کنم؟
یا از تعلق محافظت می‌کنم؟
آیا از فهم پیروی می‌کنم؟
یا از پذیرش پیروی می‌کنم؟
پیشرفت بشریت اغلب زمانی آغاز می‌شود که مردم دیگر از متفاوت بودن
نترسند.

انتظار برای اینکه دیگران مشکلات را حل کنند

مردم اغلب منتظر می‌مانند شخص دیگری مشکلاتی را حل کند که خودشان
در آنها مشارکت دارند.
ممکن است منتظر رهبران بمانند.
ممکن است منتظر سیستم‌ها بمانند.
ممکن است منتظر کارشناسان بمانند.
ممکن است منتظر اقتدار بمانند.
ممکن است منتظر بمانند شخص دیگری عمل کند.
اما محیط جهان به‌طور جمعی توسط میلیون‌ها مشارکت فردی بازآفرینی
می‌شود.
یک نفر آموزش می‌دهد.
یک نفر تکرار می‌کند.
یک نفر اجرا می‌کند.
یک نفر تأیید می‌کند.
یک نفر محافظت می‌کند.

یک نفر سکوت می‌کند.

یک نفر پیروی می‌کند.

این رفتارها به تنهایی ممکن است کوچک به نظر برسند.

اما در مجموع می‌توانند کل یک محیط جهان را بازآفرینی کنند.

مردم باید بپرسند:

من در چه چیزی مشارکت دارم؟

به بازآفرینی چه چیزی کمک می‌کنم؟

چه رفتاری را تکرار می‌کنم؟

از چه رفتاری محافظت می‌کنم؟

چه رفتاری را عادی‌سازی می‌کنم؟

بشریت نمی‌تواند مشکلات تکرارشونده را حل کند، در حالی که منتظر است
شخص دیگری آنها را حل کند.

آگاهی انسانی و اجازه برای پرسشگری

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که مردم دیگر برای یادگیری منتظر
اجازه نباشند.

مردم اغلب منتظر آموزش دیدن هستند، در حالی که از پیش درون بزرگ‌ترین
محیط یادگیری موجود ایستاده‌اند.

خود محیط جهان، درس است.

خود محیط جهان، شواهد است.

خود محیط جهان، فرصت یادگیری است.

خود محیط جهان، معلم است.

مردم برای یادگیری از چیزی که از پیش قابل مشاهده است به اجازه نیاز ندارند.

به ابزارهایی برای فهمیدن آن نیاز دارند.

بشریت اغلب برای یادگیری از جهانی که از پیش قابل مشاهده است منتظر اجازه می ماند.

به همین دلیل است که «اجازه برای پرسشگری» اهمیت دارد.

موانع نامرئی ای را که یادگیری را متوقف می کنند برمی دارد.

اجازه برای پرسشگری و پیشرفت بشریت

«اجازه برای پرسشگری» بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت» است.

بشریت نمی تواند پیشرفت کند، در حالی که مردم برای پرسشگری منتظر اجازه اند.

بشریت نمی تواند پیشرفت کند، در حالی که تفکر واگذار شده جای تفکر مستقل را می گیرد.

بشریت نمی تواند پیشرفت کند، در حالی که تعلق از حقیقت قوی تر می شود.

بشریت نمی تواند پیشرفت کند، در حالی که ترس از فهم قوی تر می شود.

بشریت نمی تواند پیشرفت کند، در حالی که پذیرش اجتماعی رفتار را کنترل می کند.

بشریت نمی تواند پیشرفت کند، در حالی که سطحی بودن عادی می شود.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند، در حالی که کودکان توانایی پرسشگری را از دست می‌دهند و به بزرگسالانی تبدیل می‌شوند که پیش از یادگیری همچنان به دنبال اجازه‌اند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند، در حالی که مردم پیش از آنکه یادگیری آغاز شود خود را از یادگیری بازمی‌دارند.

بشریت نمی‌تواند به متفکران مستقل تبدیل شود، در حالی که برای تفکر مستقل منتظر اجازه است.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند، در حالی که مردم برای تبدیل شدن به یادگیرندگان محیط جهان منتظر اجازه‌اند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده است و چه چیزی آن را شکل داده است.

استاندارد شواهد می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کنند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه چیزی به رفتار پاداش می‌دهد و از آن محافظت می‌کند.

«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار تکرارشونده با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد:

چه کسی یا چه چیزی اجازه را کنترل می‌کند؟

چه چیزی مردم را از پرسشگری بازمی‌دارد؟

وقتی پرسشگری دلسرد می‌شود، از چه رفتاری محافظت می‌شود؟

وقتی مردم برای اجازه منتظر می‌مانند، کدام محیط جهان بازآفرینی می‌شود؟

وقتی مردم دیگر برای یادگیری منتظر اجازه نمی‌مانند، چه اتفاقی می‌افتد؟

این‌گونه مردم شروع می‌کنند موانع نامرئی پیرامون تفکر خود را تشخیص دهند.

این‌گونه مردم شروع می‌کنند خودسانسوری را تشخیص دهند.

این‌گونه مردم شروع می‌کنند رفتار گروهی را تشخیص دهند.

این‌گونه مردم شروع می‌کنند سکوت مبتنی بر ترس را تشخیص دهند.

این‌گونه مردم شروع می‌کنند سطحی بودن را تشخیص دهند.

این‌گونه مردم از پذیرش به پرسشگری حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از پرسشگری به دیدن حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

بخش ۶ - تأثیر عاطفی

تأثیر عاطفی واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید یاد بگیرند محیط جهان را ببینند، به جای آنکه صرفاً به محصولات آن تبدیل شوند.

بخش ۲ نشان داد که مردم باید بررسی کنند آیا شواهد از آنچه ادعا می شود پشتیبانی می کند یا نه.

بخش ۳ نشان داد که مردم باید بفهمند مشوقها چه رفتارهایی را پاداش می دهند، از آنها محافظت می کنند و تکرارشان می کنند.

بخش ۴ نشان داد که مردم باید از آنچه رفتار تکرارشونده از پیش به بشریت نشان می دهد، یاد بگیرند.

بخش ۵ نشان داد که مردم باید بفهمند چرا ممکن است پیش از آنکه یادگیری حتی آغاز شود، خودشان پرسشگری را متوقف کنند.

بخش ۶ اکنون به «تأثیر عاطفی» می پردازد.

«تأثیر عاطفی» وجود دارد زیرا مردم تا زمانی که نفهمند عاطفه چگونه می تواند پیش از شکل گیری فهم، ذهن را شکل دهد، نمی توانند رفتار انسانی، باور، اعتماد، سکوت، واکنش، تکرار یا یادگیری را به درستی بفهمند.

مردم پیش از آنکه کاملاً متفکرانی مستقل باشند، موجوداتی عاطفی اند.

مردم می توانند پیش از آنکه بفهمند، واکنش نشان دهند.

مردم می توانند پیش از آنکه بررسی کنند، بترسند.

مردم می توانند پیش از آنکه پرسش کنند، دفاع کنند.

مردم می توانند پیش از آنکه شواهد را بیازمایند، باور کنند.

مردم می‌توانند پیش از آنکه یاد بگیرند، طرفی را انتخاب کنند.

مردم می‌توانند پیش از آنکه بفهمند چه چیزی این دلبستگی را شکل داده است، از نظر عاطفی وابسته شوند.

این یکی از بزرگ‌ترین موانع پیشرفت بشریت را ایجاد می‌کند.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم می‌پذیرند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم رد می‌کنند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر اینکه مردم به چه کسی اعتماد می‌کنند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم از آن می‌ترسند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم از آن دفاع می‌کنند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم از آن دوری می‌کنند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم درباره آن سکوت می‌کنند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم تکرار می‌کنند اثر بگذارد.

عاطفه می‌تواند بر آنچه مردم از مورد پرسش قرار دادن آن خودداری می‌کنند اثر بگذارد.

«تأثیر عاطفی» به مردم می‌آموزد بپرسند:

چه عاطفه‌ای فعال می‌شود؟

چه واکنشی ایجاد می‌شود؟

چه ترسی برانگیخته می‌شود؟

از چه خشمی استفاده می‌شود؟

از چه دلبستگی‌ای محافظت می‌شود؟

از چه باوری دفاع می‌شود؟

این عاطفه چه رفتاری تولید می‌کند؟

این واکنش عاطفی به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
«تأثیر عاطفی» درباره حذف عاطفه از بشریت نیست.
درباره یادگیری این است که عاطفه چگونه پیش از شکل‌گیری فهم، بشریت را شکل می‌دهد.

عاطفه دشمن نیست

عاطفه دشمن نیست.
عاطفه بخشی از انسان بودن است.
عاطفه می‌تواند نشان دهد چیزی اهمیت دارد.
عاطفه می‌تواند مردم را نسبت به خطر هشدار دهد.
عاطفه می‌تواند رنج را آشکار کند.
عاطفه می‌تواند مراقبت را آشکار کند.
عاطفه می‌تواند ترس را آشکار کند.
عاطفه می‌تواند دلبستگی را آشکار کند.
عاطفه می‌تواند آنچه مردم برایش ارزش قائل‌اند آشکار کند.
اما عاطفه به‌طور خودکار حقیقت نیست.
ترس به‌طور خودکار حقیقت نیست.
خشم به‌طور خودکار حقیقت نیست.
خشم شدید به‌طور خودکار حقیقت نیست.
هیجان به‌طور خودکار حقیقت نیست.

اندوه به طور خودکار حقیقت نیست.
شادی به طور خودکار حقیقت نیست.
فوریت به طور خودکار حقیقت نیست.
اعتماد به نفس به طور خودکار حقیقت نیست.
مردم می توانند چیزی را به شدت احساس کنند و همچنان آنچه به آنان نشان داده می شود نادرست بفهمند.
مردم می توانند احساس یقین کنند و همچنان اشتباه کنند.
مردم می توانند بترسند و همچنان نفهمند چه چیزی ترس را ایجاد کرده است.
مردم می توانند خشمگین باشند و همچنان سازوکار زیر آن خشم را نفهمند.
مردم باید پرسند:
چه احساسی دارم؟
چرا این احساس را دارم؟
چه چیزی این عاطفه را ایجاد کرده است؟
چه شواهدی از آنچه احساس می کنم پشتیبانی می کند؟
این عاطفه مرا به سوی چه رفتاری سوق می دهد؟
آیا این عاطفه به من کمک می کند بفهمم؟
یا این عاطفه مانع یادگیری من می شود؟
عاطفه باید مورد پرسش قرار گیرد، نه اینکه کورکورانه از آن اطاعت شود.

ارائه عاطفی شواهد نیست

ارائه عاطفی شواهد نیست.

مهربان به گوش رسیدنِ یک شخص شواهد نیست.

پراحساس به گوش رسیدنِ یک شخص شواهد نیست.

خشمگین به گوش رسیدنِ یک شخص شواهد نیست.

صادق به گوش رسیدنِ یک شخص شواهد نیست.

بااعتمادبه نفس به گوش رسیدنِ یک شخص شواهد نیست.

آرام به گوش رسیدنِ یک شخص شواهد نیست.

دلسوز به گوش رسیدنِ یک شخص شواهد نیست.

داشتن عنوان شواهد نیست.

کارشناس نامیده شدن شواهد نیست.

مردم می توانند پیش از آنکه بررسی کنند آیا شواهد از ادعا پشتیبانی می کند، تحت تأثیر ارائه عاطفی قرار گیرند.

یک شخص می تواند آرام سخن بگوید و همچنان گمراه کند.

یک شخص می تواند مهربان به گوش برسد و همچنان فریب دهد.

یک شخص می تواند پراحساس به گوش برسد و همچنان اشتباه کند.

یک شخص می تواند خشمگین به گوش برسد و همچنان در حال دست کاری باشد.

یک شخص می تواند صادق به گوش برسد و همچنان نقش بازی کند.

یک شخص می تواند بااعتمادبه نفس به گوش برسد و همچنان فاقد شواهد باشد.

یک شخص می تواند پیش از بررسی حقیقت، از یک عنوان برای ایجاد اعتماد استفاده کند.

مردم باید پرسند:

آیا به شواهد اعتماد می‌کنم؟
یا به نحوهٔ ارائهٔ اعتماد می‌کنم؟
آیا حقیقت را می‌شنوم؟
یا به عاطفه واکنش نشان می‌دهم؟
آیا شواهد به من نشان داده می‌شود؟
یا از نظر عاطفی تحت تأثیر قرار می‌گیرم تا بپذیرم؟
این مستقیماً به «استاندارد شواهد» مرتبط است.
«استاندارد شواهد» می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.
«تأثیر عاطفی» می‌پرسد آیا از عاطفه استفاده می‌شود تا مردم پیش از بررسی شواهد بپذیرند.

نمایش عاطفی و تصویر کاذب از منش

نمایش عاطفی میتواند در گذر زمان تصویری کاذب از منش ایجاد کند.
یک شخص میتواند بارها مهربانی را به نمایش بگذارد.
یک شخص میتواند بارها صداقت را به نمایش بگذارد.
یک شخص میتواند بارها اعتمادبهنفس را به نمایش بگذارد.
یک شخص میتواند بارها آرامش را به نمایش بگذارد.
یک شخص میتواند بارها نگرانی را به نمایش بگذارد.
یک شخص میتواند بارها اقتدار را به نمایش بگذارد.

یک شخص میتواند بارها کارشناسی را به نمایش بگذارد.
با گذشت زمان، نمایش عاطفی تکرارشونده میتواند تصویری عمومی ایجاد

این مستقیماً به «منش و ثبات» مرتبط است.
منش چیزی نیست که یک شخص از نظر عاطفی به نمایش میگذارد.
منش چیزی است که رفتار به طور تکرارشونده در طول زمان نشان می دهد.
مردم باید پرسند:

چه رفتاری از این ارائه عاطفی پشتیبانی می کند؟
چه ثباتی از این تصویر پشتیبانی می کند؟
چه شواهدی از این اعتماد پشتیبانی می کند؟
چه مشوقی ممکن است این نمایش را شکل دهد؟
وقتی این تصویر عاطفی مورد پرسش قرار می گیرد، چه اتفاقی می افتد؟
نمایش عاطفی باید مورد پرسش قرار گیرد، زیرا یک تصویر کاذب از منش

واکنش پیش از فهم

یکی از بزرگترین محدودیت ها در یادگیری انسان این است که مردم اغلب
پیش از آنکه بفهمند، واکنش نشان می دهند.
واکنش می تواند سریع رخ دهد.
فهم به تلاش نیاز دارد.
واکنش می تواند فوری به نظر برسد.
فهم به پرسشگری نیاز دارد.

واکنش می‌تواند همراه با یقین به نظر برسد.

فهم به بررسی نیاز دارد.

واکنش می‌تواند باعث شود مردم باور کنند از پیش می‌دانند.

فهم مستلزم آن است که مردم سرعت خود را کم کنند و یاد بگیرند.

ممکن است مردم چیزی را ببینند و بلافاصله خشمگین شوند.

ممکن است چیزی را بشنوند و بلافاصله بترسند.

ممکن است چیزی را بخوانند و بلافاصله طرفی را انتخاب کنند.

ممکن است چیزی را تماشا کنند و بلافاصله از موضعی دفاع کنند.

ممکن است چیزی را تجربه کنند و بلافاصله نتیجه‌ای را بپذیرند.

اما واکنش، فهم نیست.

مردم باید پرسند:

آیا واکنش نشان می‌دهم؟

یا یاد می‌گیرم؟

آیا دفاع می‌کنم؟

یا بررسی می‌کنم؟

آیا طرفی را انتخاب می‌کنم؟

یا تلاش می‌کنم بفهمم؟

آیا از نظر عاطفی به حرکت درمی‌آیم؟

یا به روشنی می‌بینم؟

مقصد واکنش نیست.

مقصد فهم است.

ترس به عنوان یک سازوکار عاطفی

ترس یکی از نیرومندترین سازوکارهای عاطفی فعال درون محیط جهان است.

ترس می تواند پرسشگری را متوقف کند.

ترس می تواند سخن گفتن را متوقف کند.

ترس می تواند افشاگری را متوقف کند.

ترس می تواند یادگیری را متوقف کند.

ترس می تواند حقیقت را متوقف کند.

ترس می تواند تفکر مستقل را متوقف کند.

ترس می تواند تبعیت ایجاد کند.

ترس می تواند سکوت ایجاد کند.

ترس می تواند اطاعت ایجاد کند.

ترس می تواند تکرار ایجاد کند.

مردم ممکن است از اقتدار بترسند.

مردم ممکن است از سیستم ها بترسند.

مردم ممکن است از ازدست دادن پول بترسند.

مردم ممکن است از ازدست دادن کار بترسند.

مردم ممکن است از ازدست دادن تعلق بترسند.

مردم ممکن است از ازدست دادن تأیید بترسند.

مردم ممکن است از اشتباه بودن بترسند.

مردم ممکن است از تنها بودن بترسند.

مردم ممکن است از جدا ایستادن بترسند.

ترس می‌تواند از پرسشگری نیرومندتر شود.

ترس می‌تواند از شواهد نیرومندتر شود.

ترس می‌تواند از ثبات نیرومندتر شود.

ترس می‌تواند از حقیقت نیرومندتر شود.

مردم باید بپرسند:

چه ترسی در حال عمل است؟

چه کسی از این ترس سود می‌برد؟

این ترس چه رفتاری ایجاد می‌کند؟

این ترس مانع پرسشگری من درباره‌ی چه چیزی می‌شود؟

این ترس مانع یادگیری من درباره‌ی چه چیزی می‌شود؟

این ترس به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟

ترس نباید به‌طور خودکار رفتار را کنترل کند.

ترس باید مورد پرسش قرار گیرد.

خشم، خشم شدید و تسخیر عاطفی

خشم می‌تواند آشکار کند که چیزی اهمیت دارد.

اما خشم همچنین می‌تواند یادگیری را متوقف کند.

خشم شدید می‌تواند باعث شود مردم احساس قدرت کنند، در حالی که مانع فهم می‌شود.

مردم می‌توانند به‌وسیله‌ی خشم از نظر عاطفی تسخیر شوند.

ممکن است پیش از بررسی، حمله کنند.

ممکن است پیش از فهم، سرزنش کنند.

ممکن است پیش از پرسشگری، تکرار کنند.

ممکن است پیش از یادگیری، دفاع کنند.

ممکن است در واکنش عاطفی گرفتار شوند.

همچنین روایت‌ها، سیستم‌ها، گروه‌ها، رسانه‌ها و محیط‌های اجتماعی می‌توانند از خشم استفاده کنند تا مردم را به جای فهم، در حال واکنش نگه دارند.

مردم همچنین ممکن است خشم را با حقیقت اشتباه بگیرند.

ممکن است شخصی را باور کنند چون آن شخص خشمگین به گوش میرسد

ممکن است شخصی را باور کنند چون آن شخص پراحساس به نظر می‌رسد.

ممکن است شخصی را باور کنند چون با نیروی عاطفی سخن می‌گویند.

اما خشم شواهد نیست.

اشتیاق شواهد نیست.

نیروی عاطفی شواهد نیست.

مردم باید پرسند:

این خشم چه چیزی را نشان می‌دهد؟

این خشم چه چیزی را پنهان می‌کند؟

این خشم مرا به انجام چه کاری سوق می‌دهد؟

چه کسی از این خشم سود می‌برد؟

این خشم شدید چه رفتاری ایجاد می‌کند؟

آیا این خشم به من کمک می‌کند یاد بگیرم؟

یا مرا در واکنش گرفتار می‌کند؟
خشم نباید به پایان یادگیری تبدیل شود.
خشم باید به چیزی تبدیل شود که مردم از آن یاد می‌گیرند.

اعتماد ساخته شده و فریب عاطفی

اعتماد می‌تواند از نظر عاطفی ساخته شود.
مردم می‌توانند پیش از بررسی شواهد، تحت تأثیر قرار گیرند تا اعتماد کنند.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص مهربان به نظر می‌رسد.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص آرام به نظر می‌رسد.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص صادق به نظر می‌رسد.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص با اعتماد به نفس به نظر می‌رسد.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص دلسوز به نظر می‌رسد.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص حرفه‌ای به نظر می‌رسد.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص از یک عنوان استفاده می‌کند.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص به عنوان کارشناس معرفی شده است.
ممکن است به شخصی اعتماد کنند چون آن شخص داستانی عاطفی تعریف می‌کند.
اما ظاهر شواهد نیست.
مهربانی شواهد نیست.

آرامش شواهد نیست.

صداقت شواهد نیست.

اعتماد به نفس شواهد نیست.

ظاهر حرفه‌ای شواهد نیست.

جایگاه کارشناسی شواهد نیست.

یک داستان عاطفی به خودی خود شواهد نیست.

مردم میتوانند با نمایش عاطفی فریب بخورند.

یک شخص میتواند مهربانی را به نمایش بگذارد.

یک شخص میتواند صداقت را به نمایش بگذارد.

یک شخص میتواند اعتماد به نفس را به نمایش بگذارد.

یک شخص میتواند نگرانی را به نمایش بگذارد.

یک شخص میتواند اقتدار را به نمایش بگذارد.

یک شخص میتواند کارشناسی را به نمایش بگذارد.

مردم باید پرسند:

چه شواهدی از این اعتماد پشتیبانی می‌کند؟

چه رفتاری از این اعتماد پشتیبانی می‌کند؟

چه ثباتی از این اعتماد پشتیبانی می‌کند؟

چه مشوقی ممکن است این نحوهٔ ارائه را شکل دهد؟

آیا به من کمک می‌شود بفهمم؟

یا از نظر عاطفی تحت تأثیر قرار می‌گیرم تا باور کنم؟

اعتماد ساخته شده باید مورد پرسش قرار گیرد، زیرا فریب عاطفی می‌تواند

باعث شود مردم پیش از بررسی شواهد، باور کنند.

دلبستگی عاطفی به باور

مردم می‌توانند از نظر عاطفی به باورها وابسته شوند.

می‌توانند به روایت‌ها وابسته شوند.

می‌توانند به گروه‌ها وابسته شوند.

می‌توانند به هویت‌ها وابسته شوند.

می‌توانند به سیستم‌ها وابسته شوند.

می‌توانند به اقتدار وابسته شوند.

می‌توانند به دروغ‌ها وابسته شوند.

می‌توانند به آنچه به ارث برده‌اند وابسته شوند.

وقتی دلبستگی عاطفی شکل می‌گیرد، پرسشگری می‌تواند مانند حمله احساس شود.

مورد پرسش قرار دادن باور می‌تواند مانند مورد پرسش قرار دادن خود شخص احساس شود.

مورد پرسش قرار دادن گروه می‌تواند مانند خیانت احساس شود.

مورد پرسش قرار دادن سیستم می‌تواند مانند خطر احساس شود.

مورد پرسش قرار دادن روایت می‌تواند مانند فقدان احساس شود.

این می‌تواند مردم را از یادگیری بازدارد.

ممکن است مردم از باورهای دفاع کنند که هرگز آنها را بررسی نکرده‌اند، زیرا آن باورها به بخشی از آنچه تصور می‌کنند هستند تبدیل شده است.

مردم باید پرسند:

آیا از حقیقت دفاع می‌کنم؟

یا از دلبستگی دفاع می‌کنم؟

آیا از شواهد محافظت می‌کنم؟

یا از هویت محافظت می‌کنم؟
آیا این را بررسی می‌کنم؟
یا از نظر عاطفی از آن محافظت می‌کنم؟
اگر این باور نادرست بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟
اگر آن را مورد پرسش قرار می‌دادم، چه چیزی را از دست می‌دادم؟
دلبستگی عاطفی می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین موانع تفکر مستقل تبدیل شود.

محیط‌های اجتماعی و تأثیر عاطفی

محیط‌های مدرن می‌توانند به‌طور مداوم عاطفه را فعال کنند.
ترس به مردم نشان داده می‌شود.
خشم شدید به مردم نشان داده می‌شود.
تعارض به مردم نشان داده می‌شود.
مقایسه به مردم نشان داده می‌شود.
محبوبیت به مردم نشان داده می‌شود.
جایگاه به مردم نشان داده می‌شود.
حسرت به مردم نشان داده می‌شود.
حسادت به مردم نشان داده می‌شود.
فوریت به مردم نشان داده می‌شود.
سطحی بودن به مردم نشان داده می‌شود.
این محیط‌های عاطفی می‌توانند رفتار را شکل دهند.

می‌توانند مردم را وادار به واکنش کنند.
می‌توانند مردم را وادار به مقایسه کنند.
می‌توانند مردم را وادار به تقلید کنند.
می‌توانند مردم را وادار به دفاع کنند.
می‌توانند باعث شوند مردم احساس ناکافی بودن کنند.
می‌توانند باعث شوند مردم به دنبال تأیید باشند.
می‌توانند باعث شوند مردم از طرد شدن بترسند.
می‌توانند باعث شوند مردم دیده شدن را با اهمیت اشتباه بگیرند.
همچنین می‌توانند باعث شوند مردم نمایش عاطفی را با حقیقت اشتباه

مردم باید پرسند:

این محیط چه عاطفه‌ای ایجاد می‌کند؟
این محیط چه رفتاری را پاداش می‌دهد؟
چه مقایسه‌ای تشویق می‌شود؟
چه واکنشی تولید می‌شود؟
به چه ارائه عاطفی اعتماد می‌شود؟
از شکل‌گیری چه فهمی جلوگیری می‌شود؟
محیط‌های اجتماعی می‌توانند به کلاس‌های عاطفی تبدیل شوند.
اما اگر به مردم آموخته نشود چگونه تأثیر عاطفی را مورد پرسش قرار دهند،
آن کلاس‌ها می‌توانند به جای فهم، واکنش را آموزش دهند.

آموزش، کودکان و تأثیر عاطفی

آموزش همچنین باید به کودکان بیاموزد تأثیر عاطفی را مورد پرسش قرار دهند.

کودکان فقط به اطلاعات نیاز ندارند.

کودکان باید بفهمند ذهنشان چگونه می‌تواند شکل داده شود.

باید بفهمند عاطفه چگونه می‌تواند بر اعتماد، ترس، باور، واکنش، سکوت، تعلق و رفتار اثر بگذارد.

ممکن است کودکان ترسانده شوند.

ممکن است کودکان خشمگین شوند.

ممکن است کودکان شرمسار شوند.

ممکن است کودکان خجالت‌زده شوند.

ممکن است به کودکان احساس طردشدگی داده شود.

ممکن است به کودکان القا شود که پرسشگری کار نادرستی است.

کودکان ممکن است یاد بگیرند سکوت کنند، زیرا عاطفه به آنان آموخته است پرسشگری ناراحتی ایجاد می‌کند.

کودکان همچنین ممکن است یاد بگیرند به ارائه عاطفی اعتماد کنند.

ممکن است کسی را باور کنند چون مهربان به گوش میرسد

ممکن است کسی را باور کنند چون با اعتماد به نفس به گوش میرسد

ممکن است کسی را باور کنند چون پراحساس به گوش میرسد

ممکن است کسی را باور کنند چون عنوانی دارد.

ممکن است کسی را باور کنند چون به عنوان کارشناس معرفی شده است.

موضوع حذف عاطفه از کودکان نیست.

موضوع کمک به کودکان برای فهم عاطفه است.

کودکان باید یاد بگیرند که مهربان، خشمگین، با اعتماد به نفس، صادق، کارشناس یا صاحب اقتدار به نظر رسیدن یک شخص، نیاز به پرسشگری درباره شواهد، رفتار، ثبات و مشوق را از بین نمی برد.

مردم باید بپرسند:

آیا به کودکان آموخته می شود عاطفه چگونه رفتار را شکل می دهد؟

آیا به کودکان آموخته می شود ترس چگونه می تواند پرسشگری را متوقف کند؟

آیا به کودکان آموخته می شود خشم چگونه می تواند یادگیری را متوقف کند؟

آیا به کودکان آموخته می شود تعلق چگونه می تواند باور را شکل دهد؟

آیا به کودکان آموخته می شود شرم چگونه می تواند سکوت ایجاد کند؟

آیا به کودکان آموخته می شود ارائه عاطفی چگونه می تواند پیش از بررسی شواهد، اعتماد ایجاد کند؟

آیا به کودکان آموخته می شود چگونه تأثیر عاطفی را به شکلی ایمن مورد پرسش قرار دهند؟

اگر به کودکان آموخته نشود چگونه تأثیر عاطفی را مورد پرسش قرار دهند، می توانند به محصولات محیط های عاطفی ای تبدیل شوند که آنها را نمی فهمند.

چرا تأثیر عاطفی اهمیت دارد

«تأثیر عاطفی» اهمیت دارد زیرا بشریت تا زمانی که عاطفه به طور تکرارشونده بر فهم غلبه می‌کند، نمی‌تواند به درستی از محیط جهان یاد بگیرد.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

«استاندارد شواهد» می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه چیزی رفتار را پاداش می‌دهد و از آن محافظت می‌کند.

«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار تکرارشونده با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد چه کسی یا چه چیزی اجازه را کنترل می‌کند.

«تأثیر عاطفی» می‌پرسد:

چه عاطفه‌ای این را شکل می‌دهد؟

چه واکنشی ایجاد می‌شود؟

از چه ترسی استفاده می‌شود؟

از چه خشمی استفاده می‌شود؟

چه اعتمادی ساخته می‌شود؟

از چه دلبستگی‌ای محافظت می‌شود؟

این عاطفه چه رفتاری تولید می‌کند؟

این عاطفه مانع چه فهمی می‌شود؟

این‌گونه مردم شروع می‌کنند تأثیر عاطفی را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند واکنش را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند دلبستگی عاطفی را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند اعتماد ساخته‌شده را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند فریب عاطفی را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم شروع می‌کنند رفتار مبتنی بر ترس را تشخیص دهند.
این‌گونه مردم از واکنش به پرسشگری حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از پرسشگری به دیدن حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از تبدیل‌شدن به محصولات محیط‌های عاطفی، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

تأثیر عاطفی در طول زمان

بخش نخست این قسمت توضیح داد که عاطفه دشمن نیست، اما عاطفه به‌طور خودکار حقیقت هم نیست.

بررسی شواهد از نظر عاطفی ساخته شود، و نمایش عاطفی تکرارشونده

این بخش اکنون به چگونگی عملِ «تأثیر عاطفی» در طول زمان می‌پردازد. تأثیر عاطفی فقط در یک لحظه رخ نمی‌دهد. می‌تواند تکرار شود. می‌تواند عادی‌سازی شود. می‌تواند به ارث برسد. می‌تواند به بخشی از محیط جهان تبدیل شود. ممکن است مردم بارها پیش از فهم، واکنش نشان دهند. ممکن است بارها پیش از بررسی، بترسند. ممکن است بارها پیش از پرسشگری، دفاع کنند. ممکن است بارها پیش از آزمودن شواهد، از باورها محافظت کنند. ممکن است بارها پیش از یادگیری، از عاطفه پیروی کنند. ممکن است بارها پیش از بررسی شواهد، به نحوهٔ ارائهٔ اعتماد کنند. در طول زمان، واکنش‌های عاطفی می‌توانند به الگو تبدیل شوند. الگوهای عاطفی می‌توانند به رفتار تبدیل شوند. رفتار می‌تواند به بازآفرینی محیط جهان کمک کند. مردم باید بپرسند: چه واکنش عاطفی‌ای در طول زمان تکرار شده است؟ چه ترسی تکرار شده است؟ چه خشمی تکرار شده است؟ از چه دلبستگی‌ای محافظت شده است؟

به چه ارائه عاطفی‌ای بارها اعتماد شده است؟
چه نمایش عاطفی‌ای بارها اعتماد ایجاد کرده است؟
چه الگوی عاطفی‌ای همچنان ظاهر می‌شود؟
این عاطفه بارها چه رفتاری تولید کرده است؟
این الگوی عاطفی به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک کرده است؟
«تأثیر عاطفی در طول زمان» به مردم کمک می‌کند ببینند واکنش‌ها همیشه رویدادهایی جداگانه نیستند.
آنها می‌توانند به رفتار تکرارشونده انسانی تبدیل شوند.

شرطی‌سازی عاطفی

مردم می‌توانند به وسیله محیط جهان از نظر عاطفی شرطی شوند.
می‌توانند شرطی شوند که از پرسش‌های خاص بترسند.
می‌توانند شرطی شوند که از پرسشگری احساس شرم کنند.
می‌توانند شرطی شوند که از جدا ایستادن احساس گناه کنند.
می‌توانند شرطی شوند که پیش از فهم، خشمگین شوند.
می‌توانند شرطی شوند که پیش از بررسی، احساس وفاداری کنند.
می‌توانند شرطی شوند که وقتی باورها مورد پرسش قرار می‌گیرند، احساس تهدید کنند.
می‌توانند شرطی شوند که هنگام هم‌رنگ شدن احساس امنیت کنند.
همچنین می‌توانند شرطی شوند که به ارائه عاطفی اعتماد کنند.
ممکن است یاد بگیرند به اعتماد به نفس اعتماد کنند.

ممکن است یاد بگیرند به اشتیاق اعتماد کنند.
 ممکن است یاد بگیرند به نرمی اعتماد کنند.
 ممکن است یاد بگیرند به مهربانی اعتماد کنند.
 ممکن است یاد بگیرند به عنوان‌ها اعتماد کنند.
 ممکن است یاد بگیرند به ارائه کارشناسانه اعتماد کنند.
 ممکن است یاد بگیرند به داستان‌های عاطفی اعتماد کنند.
 ممکن است یاد بگیرند به افرادی که صادق به نظر می‌رسند اعتماد کنند.
 این شرطی‌سازی عاطفی می‌تواند از اوایل زندگی آغاز شود.
 کودکان می‌توانند یاد بگیرند چه چیزی تأیید ایجاد می‌کند.
 کودکان می‌توانند یاد بگیرند چه چیزی طردشدن ایجاد می‌کند.
 کودکان می‌توانند یاد بگیرند چه چیزی خجالت ایجاد می‌کند.
 کودکان می‌توانند یاد بگیرند چه چیزی مجازات ایجاد می‌کند.
 کودکان می‌توانند یاد بگیرند چه چیزی تعلق ایجاد می‌کند.
 کودکان می‌توانند یاد بگیرند چه نوع ارائه عاطفی اعتماد به دست می‌آورد.
 سپس کودکان می‌توانند به بزرگسالانی تبدیل شوند که الگوهای عاطفی‌ای را
 با خود حمل می‌کنند که هرگز مورد پرسش قرار نداده‌اند.
 مردم باید بپرسند:

چه واکنش‌های عاطفی‌ای را به ارث برده‌ام؟
 چه واکنش‌های عاطفی‌ای به من آموخته شده است؟
 چه واکنش‌های عاطفی‌ای پاداش گرفته‌اند؟
 چه واکنش‌های عاطفی‌ای مجازات شده‌اند؟
 به من آموخته شده به چه نوع ارائه‌های عاطفی اعتماد کنم؟

چه موضوعاتی مرا از نظر عاطفی دفاعی می‌کنند؟
چه پرسش‌هایی مرا ناراحت می‌کنند؟
چه عواطفی مانع بررسی درست من می‌شوند؟
شرطی‌سازی عاطفی می‌تواند به یکی از سازوکارهای پنهان شکل‌دهنده رفتار انسان تبدیل شود.

ترس، اقتدار و اطاعت

ترس می‌تواند به شدت با اقتدار پیوند بخورد.
مردم ممکن است از مورد پرسش قرار دادن اقتدار بترسند.
مردم ممکن است از به چالش کشیدن سیستم‌ها بترسند.
مردم ممکن است از مخالفت با معلمان بترسند.
مردم ممکن است از مورد پرسش قرار دادن دولت بترسند.
مردم ممکن است از مورد پرسش قرار دادن رسانه‌ها بترسند.
مردم ممکن است از مورد پرسش قرار دادن کارشناسان بترسند.
مردم ممکن است از مورد پرسش قرار دادن کارفرمایان بترسند.
مردم ممکن است از پیامدها بترسند.
سپس ترس می‌تواند پیش از شکل‌گیری فهم، اطاعت ایجاد کند.
ممکن است مردم اطاعت کنند چون می‌فهمند.
اما ممکن است مردم همچنین اطاعت کنند چون از آنچه در صورت اطاعت نکردن رخ می‌دهد می‌ترسند.
مردم باید بپرسند:
آیا اطاعت می‌کنم چون می‌فهمم؟

یا اطاعت می‌کنم چون می‌ترسم؟
آیا می‌پذیرم چون شواهد از آن پشتیبانی می‌کند؟
یا می‌پذیرم چون اقتدار ترس ایجاد می‌کند؟
آیا سکوت می‌کنم چون موافقم؟
یا سکوت می‌کنم چون از پیامدها می‌ترسم؟
اطاعت مبتنی بر ترس می‌تواند مشکلات تکرارشونده جهان را ادامه دهد،
زیرا ممکن است مردم پیش از بررسی حقیقت پرسشگری را متوقف کنند.

دلبستگی عاطفی و هویت

مردم می‌توانند از نظر عاطفی به آنچه باور دارند هستند وابسته شوند.
می‌توانند به هویت خود وابسته شوند.

گروهشان.

نقششان.

جایگاهشان.

باورهایشان.

دیدگاه‌هایشان.

تاریخشان.

تصویرشان.

اعتبارشان.

اقتدارشان.

سیستمشان.

وقتی هویت از نظر عاطفی به باور پیوند می خورد، پرسشگری می تواند شخصی احساس شود.

یک پرسش می تواند مانند حمله احساس شود.

شواهد می تواند مانند تهدید احساس شود.

تناقض می تواند مانند تحقیر احساس شود.

اصلاح می تواند مانند طردشدن احساس شود.

یادگیری می تواند مانند فقدان احساس شود.

سپس ممکن است مردم به جای جست و جوی حقیقت، از هویت دفاع کنند.

مردم باید پرسند:

کدام بخش از من احساس تهدید می کند؟

از چه هویتی محافظت می کنم؟

مورد پرسش قرار دادن کدام باور بیش از حد دردناک احساس می شود؟

اگر فهم خود را تغییر دهم، چه چیزی را از دست می دهم؟

آیا از حقیقت محافظت می کنم؟

یا از آنچه باور دارم هستم محافظت می کنم؟

پیشرفت بشریت مستلزم آن است که مردم بتوانند یاد بگیرند، بدون آنکه هر

چالش را نابودی شخصی تلقی کنند.

دست‌کاری عاطفی و نحوهٔ ارائه

می‌توان از عاطفه برای شکل‌دادن به نحوهٔ دریافت اطلاعات استفاده کرد. اطلاعات می‌تواند همراه با ترس ارائه شود. می‌تواند همراه با فوریت ارائه شود. می‌تواند همراه با خشم شدید ارائه شود. می‌تواند همراه با همدردی ارائه شود. می‌تواند همراه با شرم ارائه شود. می‌تواند همراه با احساس گناه ارائه شود. می‌تواند همراه با غرور ارائه شود. می‌تواند همراه با احساس تعلق ارائه شود. می‌تواند همراه با تهدید ارائه شود. می‌تواند همراه با مهربانی ارائه شود. می‌تواند همراه با آرامش ارائه شود. می‌تواند همراه با صداقت ارائه شود. می‌تواند همراه با اعتماد به نفس ارائه شود. می‌تواند از طریق هویت کارشناسی ارائه شود. می‌تواند از طریق جایگاه حرفه‌ای ارائه شود. این نحوهٔ ارائه می‌تواند پیش از بررسی شواهد بر مردم اثر بگذارد. ممکن است چون می‌ترسند، بپذیرند. ممکن است چون خشمگین‌اند، تکرار کنند. ممکن است چون احساس وفاداری می‌کنند، دفاع کنند.

ممکن است چون احساس گناه می کنند، تبعیت کنند.
ممکن است چون احساس شرم می کنند، سکوت کنند.
ممکن است اعتماد کنند چون کسی مهربان به گوش میرسد
ممکن است اعتماد کنند چون کسی صادق به گوش میرسد
ممکن است اعتماد کنند چون کسی با اعتماد به نفس به گوش میرسد
ممکن است اعتماد کنند چون کسی آرام به گوش میرسد
ممکن است اعتماد کنند چون کسی حرفه ای به گوش میرسد
ممکن است اعتماد کنند چون کسی به عنوان کارشناس معرفی شده است.
مردم باید پرسند:

چه عاطفه ای به این اطلاعات پیوند خورده است؟

آیا از عاطفه برای کمک به فهم استفاده می شود؟

یا از عاطفه برای متوقف کردن پرسشگری استفاده می شود؟

آیا شواهد نشان داده می شود؟

یا فشار عاطفی به جای شواهد استفاده می شود؟

آیا اعتماد از طریق شواهد به دست می آید؟

یا اعتماد از طریق نحوه ارائه ساخته می شود؟

این مستقیماً به «استاندارد شواهد» مرتبط است.

ترس شواهد نیست.

خشم شدید شواهد نیست.

فوریت شواهد نیست.

فشار عاطفی شواهد نیست.

مهربانی شواهد نیست.
صداقت شواهد نیست.
اعتماد به نفس شواهد نیست.
ارائه کارشناسانه شواهد نیست.

داستان‌های عاطفی و باور ساخته شده

داستان‌ها می‌توانند باور عاطفی ایجاد کنند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم همدردی کنند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم خشمگین شوند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم بترسند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم احساس وفاداری کنند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم احساس گناه کنند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم احساس مسئولیت کنند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم طرفی را انتخاب کنند.
یک داستان می‌تواند باعث شود مردم پیش از بررسی، بپذیرند.
داستان‌ها می‌توانند واقعی باشند.
داستان‌ها همچنین می‌توانند گزینش شوند.
داستان‌ها می‌توانند شکل داده شوند.
داستان‌ها می‌توانند اجرا شوند.
داستان‌ها می‌توانند تکرار شوند.
از داستان‌ها می‌توان برای هدایت واکنش عاطفی استفاده کرد.

مردم باید پرسند:

این داستان چه عاطفه‌ای ایجاد می‌کند؟

چه شواهدی از این داستان پشتیبانی می‌کند؟

چه شواهدی وجود ندارد؟

کدام دیدگاه گزینش شده است؟

این داستان چه رفتاری تولید می‌کند؟

چه کسی از باور مردم به این داستان سود می‌برد؟

آیا این داستان به مردم کمک می‌کند بفهمند؟

یا این داستان از نظر عاطفی مردم را هدایت می‌کند؟

داستان‌های عاطفی باید مورد پرسش قرار گیرند، زیرا می‌توانند باعث شوند مردم پیش از بررسی، احساس کنند.

عاطفه، روایت‌ها و انتخاب طرف

«تأثیر عاطفی» همچنین به روایت‌ها مرتبط است.

مردم می‌توانند از نظر عاطفی به درون داستان‌ها کشیده شوند.

می‌توان آنان را به انتخاب طرف تشویق کرد.

می‌توان آنان را تشویق کرد از یک گروه دفاع کنند و به گروهی دیگر حمله کنند.

می‌توان آنان را تشویق کرد پیش از آنکه سازوکارها را بفهمند، قهرمان و شرور ببینند.

می‌توان آنان را تشویق کرد پیش از بررسی شواهد، از نظر عاطفی واکنش نشان دهند.

روایت‌ها هنگامی می‌توانند قدرتمند شوند که به عاطفه پیوند بخورند.

ممکن است مردم از روایت دفاع کنند چون به آنان احساس تعلق می‌دهد.
ممکن است از آن دفاع کنند چون به آنان هویت می‌دهد.
ممکن است از آن دفاع کنند چون به آنان یقین می‌دهد.
ممکن است از آن دفاع کنند چون به آنان دشمنی می‌دهد.
اما انتخاب یک طرف همان فهم نیست.
مردم باید پرسند:

به درون چه داستانی کشیده می‌شوم؟
این داستان چه عاطفه‌ای ایجاد می‌کند؟
چه کسی از انتخاب طرف توسط مردم سود می‌برد؟
چه شواهدی نادیده گرفته می‌شود؟
چه سازوکاری پنهان می‌شود؟
از شکل‌گیری چه فهمی جلوگیری می‌شود؟
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند اگر عاطفه مردم را به جای کمک به یادگیری از محیط جهان، درون روایت‌ها گرفتار نگه دارد.

تأثیر عاطفی، سکوت و محافظت از خود

عاطفه می‌تواند سکوت ایجاد کند.
ممکن است مردم سکوت کنند چون می‌ترسند.
ممکن است سکوت کنند چون احساس شرم می‌کنند.
ممکن است سکوت کنند چون احساس خجالت می‌کنند.

ممکن است سکوت کنند چون احساس گناه می کنند.
ممکن است سکوت کنند چون از طرد شدن می ترسند.
ممکن است سکوت کنند چون از اشتباه بودن می ترسند.
ممکن است سکوت کنند چون از تنها ایستادن می ترسند.
سپس سکوت می تواند از تکرار محافظت کند.
سکوت می تواند از سیستم ها محافظت کند.
سکوت می تواند از روایت ها محافظت کند.
سکوت می تواند از وابستگی محافظت کند.
سکوت میتواند از رفتار نادرست محافظت کند.
سکوت می تواند از ادامه یافتن محیط جهان محافظت کند.
مردم باید بپرسند:

چه عاطفه ای سکوت ایجاد می کند؟
این سکوت از چه چیزی محافظت می کند؟
اگر سکوت پایان یابد، چه اتفاقی می افتد؟
عاطفه مانع گفتن چه حقیقتی توسط مردم می شود؟
سکوت به ادامه چه الگوی تکرارشونده ای کمک می کند؟
سکوت عاطفی می تواند به شکلی قدرتمند از مشارکت تبدیل شود.

آموزش، کودکان و امنیت عاطفی

کودکان برای آنکه به درستی پرسشگری کنند، به امنیت عاطفی نیاز دارند. اگر کودکان از پرسشگری ترسانده شوند، ممکن است پرسشگری را متوقف کنند.

اگر کودکان به خاطر پرسشگری شرمسار شوند، ممکن است پرسشگری را متوقف کنند.

اگر کودکان به خاطر پرسشگری مسخره شوند، ممکن است پرسشگری را متوقف کنند.

اگر کودکان به خاطر پرسشگری «دشوار» برچسب بخورند، ممکن است پرسشگری را متوقف کنند.

اگر کودکان به خاطر پرسشگری ددرساز تلقی شوند، ممکن است پرسشگری را متوقف کنند.

اگر کودکان به خاطر پرسشگری از نظر عاطفی تنبیه شوند، ممکن است یاد بگیرند سکوت از فهم امن تر است.

این اهمیت دارد زیرا پرسشگری یکی از مسیرهای ورود به یادگیری است.

کودکان باید یاد بگیرند که پرسشها می توانند با ایمنی بررسی شوند.

باید یاد بگیرند که عاطفه قابل فهم است.

باید یاد بگیرند که ناراحتی به طور خودکار به معنای نادرست بودن یک پرسش نیست.

باید یاد بگیرند که ترس به طور خودکار به این معنا نیست که باید متوقف شوند.

باید یاد بگیرند که خشم به طور خودکار به این معنا نیست که می فهمند.

همچنین باید یاد بگیرند که ارائه عاطفی می‌تواند گمراه‌کننده باشد.
باید یاد بگیرند که مهربانی به‌طور خودکار شواهد نیست.
باید یاد بگیرند که اعتماد به نفس به‌طور خودکار شواهد نیست.
باید یاد بگیرند که صداقت به‌طور خودکار شواهد نیست.
باید یاد بگیرند که ارائه کارشناسانه به‌طور خودکار شواهد نیست.
کودکان باید یاد بگیرند که مهربان، خشمگین، با اعتماد به نفس، صادق،
کارشناس یا صاحب اقتدار به نظر رسیدن یک شخص، نیاز به پرسشگری
درباره شواهد، رفتار، ثبات و مشوق را از بین نمی‌برد.
مردم باید پرسند:

آیا کودکان برای پرسشگری از نظر عاطفی احساس امنیت می‌کنند؟
آیا به کودکان آموخته می‌شود واکنش‌های عاطفی را بفهمند؟
آیا به کودکان آموخته می‌شود پرسش‌ها بخشی از یادگیری‌اند؟
آیا به کودکان آموخته می‌شود ناراحتی را می‌توان بررسی کرد؟
آیا به کودکان آموخته می‌شود عاطفه چگونه می‌تواند باور، سکوت و رفتار را
شکل دهد؟

آیا به کودکان آموخته می‌شود ارائه عاطفی چگونه می‌تواند پیش از بررسی
شواهد، اعتماد ایجاد کند؟
آموزش نمی‌تواند به‌درستی بهبود یابد اگر کودکان از نظر عاطفی به دور شدن
از پرسشگری آموزش داده شوند.

تأثیر عاطفی و آگاهی انسانی

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که مردم به‌جای کنترل‌شدن توسط عاطفه، یاد بگیرند عاطفه را بفهمند.

این به معنای بی‌عاطفه‌شدن انسان‌ها نیست.

به این معناست که عواطف به بخشی از یادگیری تبدیل می‌شوند.

ترس به چیزی تبدیل می‌شود که باید مورد پرسش قرار گیرد.

خشم به چیزی تبدیل می‌شود که باید فهمیده شود.

دل‌بستگی به چیزی تبدیل می‌شود که باید بررسی شود.

شرم به چیزی تبدیل می‌شود که باید تشخیص داده شود.

سکوت به چیزی تبدیل می‌شود که باید از آن یاد گرفت.

واکنش به چیزی تبدیل می‌شود که باید از آن فراتر رفت.

ارائه عاطفی به چیزی تبدیل می‌شود که باید مورد پرسش قرار گیرد.

اعتماد ساخته‌شده به چیزی تبدیل می‌شود که باید بررسی شود.

داستان‌های عاطفی به چیزی تبدیل می‌شوند که باید آزموده شوند.

مردم نیازی ندارند عاطفه را نابود کنند.

باید تأثیر عاطفی را بفهمند.

محیط جهان پیوسته تأثیر عاطفی را نشان می‌دهد.

ترس را نشان می‌دهد.

خشم را نشان می‌دهد.

خشم شدید را نشان می‌دهد.

تعلق را نشان می‌دهد.

شرم را نشان می دهد.
مقایسه را نشان می دهد.
دلبستگی را نشان می دهد.
سکوت را نشان می دهد.
واکنش را نشان می دهد.
نمایش عاطفی را نشان می دهد.
اعتماد ساخته شده را نشان می دهد.
فریب عاطفی را نشان می دهد.
مردم باید پرسند:
چه تأثیر عاطفی ای نشان داده می شود؟
به چه ارائه عاطفی ای اعتماد می شود؟
بشریت چه چیزی می تواند از آن یاد بگیرد؟
عاطفه چه رفتاری ایجاد می کند؟
عاطفه به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می کند؟
وقتی تأثیر عاطفی قابل دیدن می شود، رفتار قابل دیدن می شود.
وقتی رفتار قابل دیدن می شود، فهم امکان پذیر می شود.
وقتی فهم امکان پذیر می شود، یادگیری می تواند پیشرفت کند.

تأثیر عاطفی و پیشرفت بشریت

«تأثیر عاطفی» بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت» است. بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که عاطفه به‌طور تکرارشونده بر فهم غلبه می‌کند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که ترس پرسشگری را متوقف می‌کند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که خشم جای یادگیری را می‌گیرد.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که خشم شدید جای بررسی را می‌گیرد.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که دلبستگی عاطفی از باورهای به‌ارث‌رسیده محافظت می‌کند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که شرم سکوت ایجاد می‌کند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که فشار عاطفی جای شواهد را می‌گیرد.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که ارائه عاطفی پیش از بررسی شواهد، اعتماد ایجاد می‌کند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که داستان‌های عاطفی پیش از شکل‌گیری فهم، باور ایجاد می‌کنند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که کودکان از نظر عاطفی به دورشدن از پرسشگری آموزش داده می‌شوند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به‌جای یادگیری از محیط جهان، به آن واکنش نشان می‌دهند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

«استاندارد شواهد» می پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می شود پشتیبانی می کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می پرسد چه چیزی رفتار را پاداش می دهد و از آن محافظت می کند.

«منش و ثبات» می پرسد آیا رفتار تکرار شونده با آنچه ادعا می شود هم راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می پرسد چه کسی یا چه چیزی اجازه را کنترل می کند.

«تأثیر عاطفی» می پرسد:

چه عاطفه ای این را شکل می دهد؟

چه واکنشی ایجاد می شود؟

از چه ترسی استفاده می شود؟

از چه دلبستگی ای محافظت می شود؟

چه سکوتی تولید می شود؟

به چه ارائه عاطفی ای اعتماد می شود؟

چه اعتمادی ساخته می شود؟

از چه داستان عاطفی ای استفاده می شود؟

این عاطفه چه رفتاری ایجاد می کند؟

این عاطفه مانع چه فهمی می شود؟

این عاطفه به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می کند؟

این گونه مردم شروع می کنند تأثیر عاطفی را تشخیص دهند.

این گونه مردم شروع می کنند شرطی سازی عاطفی را تشخیص دهند.

این گونه مردم شروع می کنند دست کاری عاطفی را تشخیص دهند.
این گونه مردم شروع می کنند ارائه عاطفی را تشخیص دهند.
این گونه مردم شروع می کنند اعتماد ساخته شده را تشخیص دهند.
این گونه مردم شروع می کنند داستان های عاطفی را تشخیص دهند.
این گونه مردم شروع می کنند سکوت عاطفی را تشخیص دهند.
این گونه مردم از واکنش به پرسشگری حرکت می کنند.
این گونه مردم از پرسشگری به دیدن حرکت می کنند.
این گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می کنند.
این گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می کنند.
این گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می کنند.
این گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات محیط های عاطفی، به
یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می شوند.

بخش ۷ - روایت در برابر واقعیت

روایت در برابر واقعیت واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید از محیط جهان یاد بگیرند، به جای آنکه صرفاً به محصولات آن تبدیل شوند.

بخش ۲ نشان داد که مردم باید بررسی کنند آیا شواهد از آنچه ادعا، تکرار، محافظت، ارائه یا اعمال می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.

بخش ۳ نشان داد که بشریت همان جهان را بارها بازآفرینی می‌کند، زیرا مشوق‌ها بارها به مردم برای بازآفرینی آن پاداش می‌دهند.

بخش ۴ نشان داد که رفتار تکرارشونده اغلب بیش از کلمات آشکار می‌کند.

بخش ۵ نشان داد که مردم اغلب پیش از آنکه یادگیری حتی آغاز شود، از پرسشگری دلسرد می‌شوند.

بخش ۶ نشان داد که عاطفه می‌تواند پیش از شکل‌گیری فهم، اعتماد، باور، ترس، واکنش، سکوت و رفتار را شکل دهد.

بخش ۷ اکنون به «روایت در برابر واقعیت» می‌پردازد.

«روایت در برابر واقعیت» وجود دارد زیرا روایت‌ها به مردم نشان داده می‌شوند، بی‌آنکه به‌درستی به آنان آموخته شود چگونه واقعیت را بررسی کنند.

مردم درون روایت‌ها متولد می‌شوند.

روایت‌ها به مردم آموزش داده می‌شوند.

روایت‌ها به مردم نشان داده می‌شوند.

مردم روایت‌ها را به ارث می‌برند.

مردم از روایت‌ها دفاع می‌کنند.

مردم از نظر عاطفی به روایت‌ها وابسته می‌شوند.

مردم در نهایت می‌توانند روایت‌ها را با خودِ واقعیت اشتباه بگیرند.

روایت‌ها یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهای شکل‌دهندهٔ بشریت‌اند.

یک روایت به‌طور خودکار واقعیت نیست.

یک روایت یک داستان است.

یک روایت یک توضیح است.

یک روایت نسخه‌ای از رویدادهاست.

یک روایت چارچوبی است که مردم به پذیرش آن تشویق می‌شوند.

یک روایت می‌تواند درست باشد.

یک روایت می‌تواند تا حدی درست باشد.

یک روایت می‌تواند ناقص باشد.

یک روایت می‌تواند دست‌کاری شود.

یک روایت می‌تواند گزینش شود.

یک روایت می‌تواند ساخته شود.

یک روایت می‌تواند مورد محافظت قرار گیرد.

یک روایت می‌تواند به ارث برسد.

بنابراین مردم باید پرسند:

چه داستانی به من نشان داده می‌شود؟

چه کسی این داستان را ایجاد کرده است؟

چه کسی این داستان را تکرار می‌کند؟

چه کسی از این داستان محافظت می‌کند؟
چه کسی از باورشدن این داستان سود می‌برد؟
چه شواهدی از این داستان پشتیبانی می‌کند؟
چه واقعیتی از این داستان پشتیبانی می‌کند؟
چه چیزی حذف شده است؟
چه چیزی افزوده شده است؟
چه چیزی پنهان می‌شود؟
«روایت در برابر واقعیت» به مردم می‌آموزد آنچه ارائه می‌شود را از آنچه واقعاً نشان داده می‌شود جدا کنند.

واقعیت مستقل از باور وجود دارد

واقعیت مستقل از آنچه مردم درباره آن باور دارند وجود دارد.
واقعیت به توافق نیاز ندارد.
واقعیت به محبوبیت نیاز ندارد.
واقعیت به عنوان‌ها نیاز ندارد.
واقعیت به اقتدار نیاز ندارد.
واقعیت به عاطفه نیاز ندارد.
واقعیت به تکرار نیاز ندارد.
واقعیت، چه مردم آن را تشخیص دهند و چه ندهند، به وجود خود ادامه می‌دهد.
مردم می‌توانند واقعیت را انکار کنند.
مردم می‌توانند واقعیت را نادیده بگیرند.
مردم می‌توانند از نظر عاطفی واقعیت را رد کنند.

مردم می‌توانند در برابر واقعیت از روایت‌ها دفاع کنند.
مردم می‌توانند به‌طور جمعی از واقعیت دوری کنند.
اما واقعیت به وجود خود ادامه می‌دهد.
این یکی از بزرگ‌ترین درس‌هایی است که بشریت باید بیاموزد.
بنابراین مردم باید پرسند:
آیا از واقعیت یاد می‌گیرم؟
یا از یک روایت دفاع می‌کنم؟
آیا آنچه نشان داده می‌شود را می‌بینم؟
یا از آنچه به ارث برده‌ام محافظت می‌کنم؟
آیا از محیط جهان یاد می‌گیرم؟
یا از داستانی درباره محیط جهان یاد می‌گیرم؟

بشریت می‌تواند درون روایت‌ها زندگی کند

یکی از بزرگ‌ترین محدودیت‌های یادگیری انسان این است که مردم می‌توانند تمام عمر خود را درون روایت‌هایی زندگی کنند که هرگز به‌طور مستقل بررسی نکرده‌اند.

مردم می‌توانند داستان‌ها را به ارث ببرند.
مردم می‌توانند عنوان‌ها را به ارث ببرند.
مردم می‌توانند سیستم‌ها را به ارث ببرند.
مردم می‌توانند اقتدار را به ارث ببرند.
مردم می‌توانند باورها را به ارث ببرند.
مردم می‌توانند توضیحات را به ارث ببرند.

مردم می‌توانند ترس‌ها را به ارث ببرند.
مردم می‌توانند رفتارها را به ارث ببرند.
مردم می‌توانند الگوهای تکرارشونده را به ارث ببرند.
مردم در نهایت می‌توانند از همه آنها دفاع کنند، بی‌آنکه بفهمند در اصل از کجا آمده‌اند.
سپس مردم می‌توانند روایت‌های به‌ارث‌رسیده را با خودِ واقعیت اشتباه بگیرند.
بدون پرسشگری، مردم می‌توانند تمام عمر خود را صرف دفاع از چیزی کنند که برای آن ایجاد شده بود که آن را به ارث ببرند.

بشریت در حال آموزش بشریت است

بشریت تا حد زیادی توسط خودِ بشریت آموزش می‌بیند.
مردم سیستم‌ها را ایجاد می‌کنند.
مردم روایت‌ها را ایجاد می‌کنند.
مردم داستان‌ها را ایجاد می‌کنند.
مردم عنوان‌ها را ایجاد می‌کنند.
مردم نقش‌ها را ایجاد می‌کنند.
مردم توضیحات را ایجاد می‌کنند.
سپس مردم آنچه نسل‌های پیشین ایجاد کرده‌اند به نسل‌های آینده آموزش می‌دهند.
نسل‌های آینده سپس می‌توانند روایت‌های به‌ارث‌رسیده را با خودِ واقعیت اشتباه بگیرند.
مردم می‌توانند آنچه نسل‌های پیشین پذیرفته‌اند به ارث ببرند، بی‌آنکه هرگز به‌طور مستقل آن را بررسی کرده باشند.

این یکی از بزرگ‌ترین دلایل تکرار همان جهان است.

بشریت می‌تواند روایت‌ها را ایجاد کند، روایت‌ها را به ارث ببرد، از روایت‌ها دفاع کند و سپس آن روایت‌ها را با خودِ واقعیت اشتباه بگیرد.

بنابراین مردم باید پرسند:

چه کسی در اصل این را ایجاد کرد؟

چه کسی آن را به نسل بعد منتقل کرد؟

چه کسی هنوز آن را آموزش می‌دهد؟

چه کسی هنوز از آن محافظت می‌کند؟

چه کسی هنوز از آن سود می‌برد؟

چه واقعیتی از آن پشتیبانی می‌کند؟

بشریت نمی‌تواند به‌درستی پیشرفت کند تا زمانی که روایت‌ها را پیش از یادگیریِ چگونگی پرسشگری دربارهٔ آنها به ارث می‌برد.

داستان‌های ساخته‌شده، عنوان‌های ساخته‌شده و اقتدار ساخته‌شده

روایت‌ها خودبه‌خود ظاهر نمی‌شوند.

مردم آنها را ایجاد می‌کنند.

داستان‌ها می‌توانند ساخته شوند.

عنوان‌ها می‌توانند ساخته شوند.

اقتدار می‌تواند ساخته شود.

موقعیت‌ها می‌توانند ساخته شوند.

نقش‌ها می‌توانند ساخته شوند.

سیستم‌ها می‌توانند ساخته شوند.
 باورها می‌توانند ساخته شوند.
 سپس روایت‌ها می‌توانند به همه آنها پیوند داده شوند.
 سپس مردم می‌توانند آنها را به ارث ببرند.
 مردم می‌توانند آنها را تکرار کنند.
 مردم می‌توانند از آنها دفاع کنند.
 مردم می‌توانند از نظر عاطفی به آنها وابسته شوند.
 نسل‌های آینده در نهایت می‌توانند آنها را به‌عنوان واقعیت به ارث ببرند.
 بنابراین مردم باید پرسند:

چه کسی این عنوان را ایجاد کرده است؟
 چه کسی این اقتدار را ایجاد کرده است؟
 چه کسی این نقش را ایجاد کرده است؟
 چه کسی این داستان را ایجاد کرده است؟
 چه کسی به آن مشروعیت داده است؟
 چه کسی از آن محافظت می‌کند؟
 چه کسی از ادامه آن سود می‌برد؟
 چه واقعیتهایی از آن پشتیبانی می‌کند؟

وجود یک عنوان به‌طور خودکار واقعیت نیست.
 وجود اقتدار به‌طور خودکار واقعیت نیست.
 وجود یک نقش به‌طور خودکار واقعیت نیست.
 وجود یک داستان به‌طور خودکار واقعیت نیست.

وجود یک سیستم به طور خودکار واقعیت نیست.
واقعیت باید همیشه مستقل از خودِ روایت بررسی شود.

پول، تکرار و تقویت روایت

وقتی پول وارد می‌شود، روایت‌ها می‌توانند بسیار قدرتمند شوند.
ممکن است به مردم برای ایجاد روایت‌ها پول داده شود.
ممکن است به مردم برای تکرار روایت‌ها پول داده شود.
ممکن است به مردم برای آموزش روایت‌ها پول داده شود.
ممکن است به مردم برای اعمال روایت‌ها پول داده شود.
ممکن است به مردم برای محافظت از روایت‌ها پول داده شود.
ممکن است به مردم برای نوشتن روایت‌ها پول داده شود.
ممکن است به مردم برای توزیع روایت‌ها پول داده شود.
ممکن است به مردم برای دفاع از روایت‌ها پول داده شود.
نسل‌های آینده سپس می‌توانند روایت تکرار شده را به ارث ببرند.
این به طور خودکار به معنای نادرست بودن هر روایت نیست.
به این معناست که سازوکار باید مورد پرسش قرار گیرد.
بنابراین مردم باید بپرسند:

چه کسی این روایت را تأمین مالی می‌کند؟

چه کسی آن را تکرار می‌کند؟

چه کسی آن را آموزش می‌دهد؟
چه کسی از آن محافظت می‌کند؟
چه کسی از آن سود می‌برد؟
اگر به چالش کشیده شود، چه اتفاقی می‌افتد؟
اگر افشا شود، چه اتفاقی می‌افتد؟
چه واقعیتی از آن پشتیبانی می‌کند؟
روایت‌ها در نهایت می‌توانند آن قدر عادی‌سازی شوند که مردم دیگر اصلاً
تشخیص ندهند روایت‌اند.

نظام‌های باوری و پذیرش به‌ارث‌رسیده

مردم می‌توانند به باور چیزهایی تشویق شوند که نمی‌توانند به‌طور مستقل
بررسی کنند.
سپس می‌توانند از آن باورها دفاع کنند.
می‌توانند از نظر عاطفی به آن باورها وابسته شوند.
می‌توانند آن باورها را تکرار کنند.
می‌توانند آن باورها را به نسل‌های آینده منتقل کنند.
نسل‌های آینده سپس می‌توانند آن باور را به ارث ببرند، بی‌آنکه هرگز «منبع و
خاستگاه» آن را به‌طور مستقل بررسی کنند.
بنابراین مردم باید پرسند:
چه کسی این باور را ایجاد کرده است؟
چه کسی از این باور سود می‌برد؟
چه شواهدی از این باور پشتیبانی می‌کند؟

چه واقعیتی از این باور پشتیبانی می‌کند؟
وقتی مورد پرسش قرار می‌گیرد، چه اتفاقی می‌افتد؟
اگر مردم دیگر آن را باور نکنند، چه اتفاقی می‌افتد؟
خودِ باور واقعیت نیست.
واقعیت باید همیشه به‌طور مستقل بررسی شود.

محیط جهان پیوسته به بشریت نشان می‌دهد روایت‌ها چگونه عمل می‌کنند

محیط جهان پیوسته به بشریت نشان می‌دهد روایت‌ها چگونه عمل می‌کنند.
فقط به مردم به‌درستی آموخته نشده است چگونه از آنچه نشان داده می‌شود یاد بگیرند.

جهان، مدرسه واقعی است.

به بشریت پیوسته اینها نشان داده می‌شود:

تکرار.

محافظت.

عنوان‌ها.

اقتدار.

تعلق.

ترس.

وابستگی.

سکوت.

مشوق‌ها.

عاطفه.

نمایش.

روایت‌ها.

مردم اغلب به این سازوکارها واکنش نشان می‌دهند، به جای آنکه از آنها یاد بگیرند.

مشکل این نیست که هیچ‌چیز قابل دیدن نیست.

مشکل این است که به مردم به‌درستی آموخته نشده چگونه آنچه قابل دیدن است را مورد پرسش قرار دهند، ببینند، بفهمند و از آن یاد بگیرند.

روایت‌ها می‌توانند از واقعیت نیرومندتر شوند

یکی از بزرگ‌ترین خطرهایی که بشریت با آن روبه‌روست این است که روایت‌ها می‌توانند از خودِ واقعیت نیرومندتر شوند.

واقعیت می‌تواند قابل دیدن باشد.

واقعیت می‌تواند مستند شده باشد.

واقعیت می‌تواند بارها نشان داده شود.

واقعیت می‌تواند تناقض را آشکار کند.

واقعیت می‌تواند الگوهای تکرارشونده را آشکار کند.

واقعیت می‌تواند رفتار انسانی را آشکار کند.

اما مردم همچنان می‌توانند به جای آن از روایت‌ها دفاع کنند.

مردم می‌توانند آنچه نشان داده می‌شود را رد کنند.

مردم می‌توانند از آنچه به ارث برده‌اند محافظت کنند.
مردم می‌توانند از نظر عاطفی به داستان‌ها وابسته شوند.
مردم می‌توانند از سیستم‌ها دفاع کنند.
مردم می‌توانند از اقتدار دفاع کنند.
مردم می‌توانند از توضیحات تکرار شده دفاع کنند.
مردم می‌توانند از آنچه به آن وابسته‌اند دفاع کنند.
مردم می‌توانند از آنچه به آنان احساس امنیت می‌دهد دفاع کنند.
مردم می‌توانند از آنچه همه دیگران از آن دفاع می‌کنند دفاع کنند.
مردم می‌توانند از روایت‌ها دفاع کنند حتی زمانی که واقعیت بارها چیز دیگری نشان می‌دهد.

روایت‌ها می‌توانند به خودِ محیط جهان تبدیل شوند

هرچه یک روایت مدت بیشتری وجود داشته باشد، بیشتر می‌تواند عادی شود.
هرچه عادی‌تر شود، کمتر ممکن است مورد پرسش قرار گیرد.
هرچه کمتر مورد پرسش قرار گیرد، بیشتر مورد محافظت قرار می‌گیرد.
هرچه بیشتر مورد محافظت قرار گیرد، نسل‌های آینده بیشتر آن را به ارث می‌برند.
در نهایت، روایت می‌تواند به بخشی از خودِ محیط جهان تبدیل شود.
کودکان می‌توانند آن را به ارث ببرند.
بزرگسالان می‌توانند آن را به ارث ببرند.

معلم‌ان می‌توانند آن را به ارث ببرند.
سیستم‌ها می‌توانند آن را به ارث ببرند.
نهادها می‌توانند آن را به ارث ببرند.
جوامع می‌توانند آن را به ارث ببرند.
مردم در نهایت می‌توانند فراموش کنند که اصلاً زمانی ایجاد شده بود.
سپس روایت می‌تواند به‌عنوان خودِ واقعیت پذیرفته شود.
بشریت می‌تواند به‌طور جمعی یک واقعیت کاذب ایجاد کند و سپس نسل‌ها
صرف دفاع از آن کند.
این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که بشریت همان جهان را بارها بازآفرینی
می‌کند.

چرا روایت در برابر واقعیت اهمیت دارد

«روایت در برابر واقعیت» اهمیت دارد زیرا بشریت تا زمانی که روایت‌ها را با
خودِ واقعیت اشتباه می‌گیرد، نمی‌تواند به‌درستی از محیط جهان یاد بگیرد.
«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده
است.

«استاندارد شواهد» می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی
می‌کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه کسی از ادامهٔ آن سود می‌برد.
«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.
«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد چه چیزی پرسشگری را متوقف می‌کند.

«تأثیر عاطفی» می پرسد چه عاطفه ای پذیرش را شکل می دهد.
«روایت در برابر واقعیت» اکنون می پرسد:

چه داستانی ارائه می شود؟

چه واقعیتی از آن پشتیبانی می کند؟

چه واقعیتی با آن تناقض دارد؟

چه کسی آن را ایجاد کرده است؟

چه کسی از آن محافظت می کند؟

چه کسی آن را تکرار می کند؟

چه کسی آن را به ارث می برد؟

چه کسی از آن سود می برد؟

این روایت به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می کند؟

این گونه مردم شروع می کنند از دفاع از روایت های به ارث رسیده به سوی
یادگیری از خود واقعیت حرکت کنند.

این گونه مردم از باور به بررسی حرکت می کنند.

این گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می کنند.

این گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می کنند.

این گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می کنند.

این گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می کنند.

این گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات روایت های به ارث رسیده، به
یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می شوند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به‌جای یادگیری از خودِ واقعیت، به دفاع از روایت‌های به‌ارث‌رسیده ادامه می‌دهند.

روایت‌ها در طول زمان

بخش نخست این قسمت توضیح داد که روایت‌ها می‌توانند ایجاد، تکرار، به ارث برده و محافظت شوند و در نهایت با خودِ واقعیت اشتباه گرفته شوند. همچنین توضیح داد که واقعیت مستقل از باور، محبوبیت، عنوان‌ها، اقتدار، عاطفه و تکرار وجود دارد.

این بخش اکنون به چگونگی ادامه‌یافتن روایت‌ها در طول زمان می‌پردازد. روایت‌ها معمولاً یک‌شبه قدرتمند نمی‌شوند.

آنها اغلب در دوره‌های طولانی ساخته می‌شوند.

یک داستان می‌تواند ایجاد شود.

داستان می‌تواند تکرار شود.

داستان می‌تواند نوشته شود.

داستان می‌تواند توزیع شود.

داستان می‌تواند مورد محافظت قرار گیرد.

داستان می‌تواند آموزش داده شود.

داستان می‌تواند به ارث برسد.

می‌توان از نظر عاطفی به داستان وابسته شد.

سپس داستان می‌تواند به‌عنوان واقعیت پذیرفته شود.

در طول زمان، مردم می‌توانند فراموش کنند که اصلاً روایت بوده است.

مردم باید پرسند:

این روایت چه مدت وجود داشته است؟

چه کسی آن را تکرار کرده است؟

چه کسی از آن محافظت کرده است؟

چه کسی آن را به ارث برده است؟

چه کسی از آن سود برده است؟

چه شواهدی از آن پشتیبانی می‌کند؟

چه واقعیتی از آن پشتیبانی می‌کند؟

چه تناقض‌هایی وجود دارد؟

چه چیزی در طول زمان تغییر کرده است؟

چه چیزی همچنان مورد محافظت قرار گرفته است؟

روایت‌ها در طول زمان می‌توانند نشان دهند بشریت چگونه همان جهان را بارها بازآفرینی می‌کند.

بشریت می‌تواند به‌طور جمعی یک واقعیت کاذب ایجاد کند

بشریت می‌تواند به‌طور جمعی یک واقعیت کاذب ایجاد کند که سپس خودِ بشریت آن را با واقعیت اشتباه می‌گیرد.

ممکن است مردم کل سازوکار را نبینند.

ممکن است فقط اینها را ببینند:

نقش خودشان.

کار خودشان.

باور خودشان.
 دستور خودشان.
 مشارکت خودشان.
 بقای خودشان.
 اما محیط جهان اغلب از مشارکت جمعی میلیاردها انسان در روایت‌هایی
 ساخته می‌شود که خودشان آنها را ایجاد نکرده‌اند.
 یک نفر می‌نویسد.
 یک نفر آموزش می‌دهد.
 یک نفر تکرار می‌کند.
 یک نفر اعمال می‌کند.
 یک نفر محافظت می‌کند.
 یک نفر تأمین مالی می‌کند.
 یک نفر منتشر می‌کند.
 یک نفر باور می‌کند.
 یک نفر سکوت می‌کند.
 این رفتارها به صورت فردی می‌توانند کوچک به نظر برسند.
 به صورت جمعی می‌توانند کل یک محیط جهان را بازآفرینی کنند.
 سپس بشریت می‌تواند نسل‌ها صرف دفاع از چیزی کند که خود بشریت
 ایجاد کرده است.
 مردم باید بپرسند:
 در ایجاد کدام روایت مشارکت می‌کنم؟
 به تکرار کدام روایت کمک می‌کنم؟

به محافظت از کدام روایت کمک می‌کنم؟
به جایگزین کردن کدام واقعیت کمک می‌کنم؟
مشارکت من به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
این یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهای درون «روایت در برابر واقعیت» است.

روایت‌ها می‌توانند رفتار انسانی را شکل دهند

روایت‌ها فقط آنچه مردم فکر می‌کنند را شکل نمی‌دهند.
روایت‌ها می‌توانند آنچه مردم انجام می‌دهند را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند اعتماد را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند ترس را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند تعلق را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند سکوت را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند اطاعت را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند وابستگی را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند دلبستگی عاطفی را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند هویت را شکل دهند.
روایت‌ها می‌توانند خودِ رفتار را شکل دهند.
ممکن است مردم حتی متوجه نباشند در حال شکل‌گرفتن‌اند.
ممکن است باور کنند مستقل عمل می‌کنند.
اما رفتارشان ممکن است از پیش تحت تأثیر روایت‌هایی قرار گرفته باشد که به ارث برده‌اند.
بنابراین مردم باید بپرسند:

این روایت چه رفتاری ایجاد می‌کند؟
این روایت چه عواطفی ایجاد می‌کند؟
این روایت چه ترس‌هایی ایجاد می‌کند؟
این روایت چه سکوتی ایجاد می‌کند؟
این روایت چه وابستگی‌ای ایجاد می‌کند؟
این روایت به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
روایت‌ها زمانی خطرناک می‌شوند که مردم دیگر تشخیص ندهند به وسیله آنها شکل داده می‌شوند.

هم‌رنگ‌شدن، تعلق و روایت‌های اجتماعی

انسان‌ها موجوداتی اجتماعی‌اند.
بسیاری از مردم پذیرش می‌خواهند.
بسیاری از مردم تعلق می‌خواهند.
بسیاری از مردم تأیید می‌خواهند.
بسیاری از مردم می‌خواهند هم‌رنگ شوند.
این می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهای تقویت‌کننده روایت‌ها تبدیل شود.

ممکن است مردم آنچه دیگران می‌گویند را تقلید کنند.
ممکن است مردم نحوه رفتار دیگران را تقلید کنند.
ممکن است مردم نحوه لباس پوشیدن دیگران را تقلید کنند.
ممکن است مردم نحوه سخن گفتن دیگران را تقلید کنند.
ممکن است مردم آنچه دیگران ترویج می‌کنند را تقلید کنند.

ممکن است مردم آنچه دیگران از آن دفاع می‌کنند را تقلید کنند.
ممکن است مردم آنچه دیگران باور دارند را تقلید کنند.
ممکن است مردم آنچه دیگران از آن می‌ترسند را تقلید کنند.
ممکن است مردم آنچه دیگران رد می‌کنند را تقلید کنند.
ممکن است مردم آنچه دیگران جشن می‌گیرند را تقلید کنند.
مردم در نهایت می‌توانند دیگر نپرسند چیزی درست است یا نه و در عوض
پرسند آیا به تعلق آنان کمک می‌کند یا نه.

مردم باید پرسند:

آیا یاد می‌گیرم؟

یا هم‌رنگ می‌شوم؟

آیا پرسشگری می‌کنم؟

یا تقلید می‌کنم؟

آیا مستقل فکر می‌کنم؟

یا از گروه پیروی می‌کنم؟

آیا از واقعیت یاد می‌گیرم؟

یا یاد می‌گیرم چگونه تعلق داشته باشم؟

اگر به مردم آموخته نشود چگونه تعلق را مورد پرسش قرار دهند، تعلق
می‌تواند از حقیقت نیرومندتر شود.

محیط‌های روایی مدرن

محیط‌های مدرن می‌توانند روایت‌ها را به سرعت ایجاد و گسترش دهند.
سبک‌های زندگی می‌تواند به مردم نشان داده شود.

دیدگاه‌ها می‌تواند به مردم نشان داده شود.
واکنش‌ها می‌تواند به مردم نشان داده شود.
خشم شدید می‌تواند به مردم نشان داده شود.
محبوبیت می‌تواند به مردم نشان داده شود.
موفقیت می‌تواند به مردم نشان داده شود.
جایگاه می‌تواند به مردم نشان داده شود.
ظاهر می‌تواند به مردم نشان داده شود.
داستان‌های عاطفی می‌تواند به مردم نشان داده شود.
نسخه‌هایی از زندگی که واقعیت را بازتاب نمی‌دهند می‌تواند به مردم نشان داده شود.
سپس مردم می‌توانند آنچه بارها نشان داده می‌شود را تقلید کنند.
می‌توانند کلمات را تقلید کنند.
می‌توانند شخصیت‌ها را تقلید کنند.
می‌توانند سبک‌های زندگی را تقلید کنند.
می‌توانند ظاهرها را تقلید کنند.
می‌توانند رفتارها را تقلید کنند.
می‌توانند آنچه محبوب به نظر می‌رسد را تقلید کنند.
می‌توانند آنچه موفق به نظر می‌رسد را تقلید کنند.
می‌توانند شادی را به نمایش بگذارند.
می‌توانند تعلق را به نمایش بگذارند.
می‌توانند کمال را به نمایش بگذارند.
می‌توانند اهمیت را به نمایش بگذارند.

بنابراین یک محیط روایی مدرن می‌تواند واقعیتی کاذب ایجاد کند که مردم به‌طور جمعی از آن تقلید می‌کنند.

مردم باید بپرسند:

این محیط چه روایتی ایجاد می‌کند؟

این محیط چه رفتاری را پاداش می‌دهد؟

این محیط چه نمایشی را تشویق می‌کند؟

چه واقعیتی پنهان می‌شود؟

چه واقعیتی جایگزین می‌شود؟

از شکل‌گیری چه فهمی جلوگیری می‌شود؟

نمایش زندگی کنند

نمایش اجتماعی و زندگی درون یک روایت

مردم همچنین می‌توانند شروع به نمایش نسخه‌هایی از خودشان کنند

می‌توانند شادی را به نمایش بگذارند

می‌توانند موفقیت را به نمایش بگذارند

می‌توانند اعتماد به نفس را به نمایش بگذارند

می‌توانند اهمیت را به نمایش بگذارند

می‌توانند جایگاه را به نمایش بگذارند

می‌توانند کمال را به نمایش بگذارند

می‌توانند تعلق را به نمایش بگذارند

ممکن است مردم زندگی‌ای را ارائه کنند که واقعیت را بازتاب نمی‌دهد.
سپس دیگران میتوانند خود را با آن نمایش مقایسه کنند.
مقایسه سپس میتواند نمایش بیشتری ایجاد کند.
نمایش میتواند تقلید بیشتری ایجاد کند.
تقلید می‌تواند تکرار بیشتری ایجاد کند.
مردم در نهایت می‌توانند به‌جای خود واقعیت، درون یک روایت جمعی
زندگی کنند.

مردم باید پرسند:

چه چیزی نشان داده می‌شود؟

چه چیزی پنهان می‌شود؟

آیا این واقعیت است؟

یا نمایش است؟

آیا خود را با واقعیت مقایسه می‌کنم؟

یا خود را با یک روایت مقایسه می‌کنم؟

این نمایش چه رفتاری ایجاد میکند؟

مردم باید یاد بگیرند که ارائه به‌طور خودکار واقعیت نیست.

روایت‌ها، کودکان و باور به ارث‌رسیده

کودکان درون روایت‌هایی متولد می‌شوند که خودشان ایجاد نکرده‌اند.
کودکان داستان‌ها را به ارث می‌برند.
کودکان سیستم‌ها را به ارث می‌برند.
کودکان عنوان‌ها را به ارث می‌برند.

کودکان اقتدار را به ارث می‌برند.
 کودکان باورها را به ارث می‌برند.
 کودکان رفتارها را به ارث می‌برند.
 کودکان ترس‌ها را به ارث می‌برند.
 کودکان دلبستگی‌های عاطفی را به ارث می‌برند.
 کودکان الگوهای تکرارشونده را به ارث می‌برند.
 سپس کودکان می‌توانند به بزرگسالانی تبدیل شوند که از آنچه به ارث
 برده‌اند دفاع می‌کنند.
 این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که بشریت همان جهان را تکرار می‌کند.
 بنابراین کودکان باید یاد بگیرند پرسند:
 چه کسی این را ایجاد کرده است؟
 چرا ایجاد شده است؟
 چه کسی از آن سود می‌برد؟
 چه شواهدی از آن پشتیبانی می‌کند؟
 چه واقعیتی از آن پشتیبانی می‌کند؟
 چه رفتاری ایجاد می‌کند؟
 به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
 کودکان نباید صرفاً روایت‌ها را به ارث ببرند.
 کودکان باید یاد بگیرند چگونه آنها را به شکلی ایمن مورد پرسش قرار دهند.

سیستم‌ها، روایت‌ها و محیط جهان

روایت‌ها می‌توانند درون سیستم‌ها جای بگیرند.
سیستم‌ها می‌توانند روایت‌ها را تکرار کنند.
سیستم‌ها می‌توانند از روایت‌ها محافظت کنند.
سیستم‌ها می‌توانند روایت‌ها را عادی‌سازی کنند.
سیستم‌ها می‌توانند به روایت‌ها پاداش دهند.
سیستم‌ها می‌توانند پرسشگری را دلسرد کنند.
مردم در نهایت می‌توانند تکرار سیستم را با حقیقت اشتباه بگیرند.
اما سیستم‌های تکرارشونده به‌طور خودکار واقعیت نیستند.
مردم باید پرسند:

این سیستم چه روایتی را تکرار می‌کند؟
این سیستم از چه روایتی محافظت می‌کند؟
این سیستم به چه روایتی پاداش می‌دهد؟
این سیستم مردم را از مورد پرسش قرار دادن چه روایتی دلسرد می‌کند؟
چه واقعیتی از آن پشتیبانی می‌کند؟
چه واقعیتی با آن تناقض دارد؟
اگر مردم دیگر آن را باور نکنند، چه اتفاقی می‌افتد؟
مردم اغلب تلاش می‌کنند پیامدها را برطرف کنند، بی‌آنکه روایت‌هایی را که
آن پیامدها را ایجاد می‌کنند مورد پرسش قرار دهند.
این می‌تواند باعث شود بشریت همان جهان را تکرار کند.

محیط جهان پیوسته به بشریت نشان می دهد روایت ها چگونه عمل
می کنند

محیط جهان پیوسته به بشریت نشان می دهد روایت ها چگونه عمل می کنند.
فقط به مردم به درستی آموخته نشده است چگونه از آنچه نشان داده
می شود یاد بگیرند.

جهان، مدرسه واقعی است.

به بشریت پیوسته اینها نشان داده می شود:

تکرار.

محافظت.

عنوان ها.

اقتدار.

تعلق.

ترس.

وابستگی.

سکوت.

مشوق ها.

عاطفه.

نمایش

روایت ها.

مشکل این نیست که هیچ چیز قابل دیدن نیست.

مشکل این است که به مردم به درستی آموخته نشده چگونه آنچه قابل دیدن است را مورد پرسش قرار دهند، ببینند، بفهمند و از آن یاد بگیرند.

روایت‌ها، قدرت و آگاهی انسانی

یکی از بزرگ‌ترین درس‌هایی که بشریت باید بیاموزد این است که قدرت فقط از طریق زور وجود ندارد.

قدرت می‌تواند از طریق روایت‌ها وجود داشته باشد.

اگر مردم بتوانند روایت‌ها را شکل دهند، می‌توانند رفتار را شکل دهند.

اگر بتوانند رفتار را شکل دهند، می‌توانند پیامدها را شکل دهند.

اگر بتوانند پیامدها را شکل دهند، می‌توانند محیط جهان را شکل دهند.

اگر بشریت با میل خود همان جهان را تکرار کند، شاید دیگر نیازی نباشد کسی آن را به تکرار مجبور کند.

بشریت می‌تواند روایت‌ها را ایجاد کند، روایت‌ها را به ارث ببرد، از روایت‌ها دفاع کند و سپس آن روایت‌ها را با خود واقعیت اشتباه بگیرد.

این یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی است که در سراسر تاریخ بشر عمل کرده است.

بنابراین مردم باید پرسند:

چه کسی روایت را شکل می‌دهد؟

چه کسی روایت را تقویت می‌کند؟

چه کسی از روایت سود می‌برد؟

چه کسی روایت را به ارث می‌برد؟

چه کسی از روایت دفاع می‌کند؟

چه کسی از نظر عاطفی به روایت وابسته است؟
چه کسی از مورد پرسش قرار دادن روایت می‌ترسد؟
این روایت به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که مردم زندگی درون روایت‌ها را
متوقف کنند و شروع به یادگیری از خود واقعیت کنند.

روایت در برابر واقعیت و پیشرفت بشریت

«روایت در برابر واقعیت» بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت»
است.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که روایت‌ها بارها با واقعیت اشتباه
گرفته می‌شوند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم پیش از آنکه یاد بگیرند
چگونه داستان‌ها را مورد پرسش قرار دهند، آنها را به ارث می‌برند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم از روایت‌هایی دفاع می‌کنند
که هرگز به‌طور مستقل بررسی نکرده‌اند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به‌طور جمعی یک واقعیت
کاذب ایجاد می‌کنند و سپس درون آن زندگی می‌کنند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به‌طور جمعی یک واقعیت
کاذب ایجاد می‌کنند و سپس نسل‌ها صرف دفاع از آن می‌کنند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که تعلق از حقیقت نیرومندتر
می‌شود.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به‌جای یادگیری از واقعیت،
از یکدیگر تقلید می‌کنند.

نسخه‌هایی از خودشان را به نمایش می‌گذارند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که سیستم‌ها روایت‌ها را تقویت می‌کنند، بی‌آنکه به مردم بیاموزند چگونه آنها را مورد پرسش قرار دهند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که نظام‌های باوری جای واقعیت را می‌گیرند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که نسل‌های آینده همان جهان را به ارث می‌برند، بی‌آنکه بفهمند چه چیزی آن را ایجاد کرده است.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به‌جای یادگیری از خودِ واقعیت، همچنان از روایت‌های به‌ارث‌رسیده دفاع می‌کنند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

«استاندارد شواهد» می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه کسی از ادامه آن سود می‌برد.

«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد چه چیزی پرسشگری را متوقف می‌کند.

«تأثیر عاطفی» می‌پرسد چه عاطفه‌ای پذیرش را شکل می‌دهد.

«روایت در برابر واقعیت» اکنون می‌پرسد:

چه داستانی ارائه می‌شود؟

چه واقعیتی از آن پشتیبانی می‌کند؟

چه واقعیتی با آن تناقض دارد؟

چه کسی آن را ایجاد کرده است؟

چه کسی آن را تکرار می‌کند؟
چه کسی از آن محافظت می‌کند؟
چه کسی آن را به ارث می‌برد؟
چه کسی از آن سود می‌برد؟
چه رفتاری ایجاد می‌کند؟
به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
این‌گونه مردم شروع می‌کنند از روایت‌های به ارث رسیده به سوی واقعیت حرکت کنند.
این‌گونه مردم از باور به بررسی حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات روایت‌های به ارث رسیده، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

بخش ۸ - تأثیر روان‌شناختی

تأثیر روان‌شناختی واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید یاد بگیرند چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

بخش ۲ نشان داد که مردم باید یاد بگیرند آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.

بخش ۳ نشان داد که بشریت همان جهان را بارها بازآفرینی می‌کند، زیرا مشوق‌ها بارها به مردم برای بازآفرینی آن پاداش می‌دهند.

بخش ۴ نشان داد که رفتار تکرارشونده اغلب بیش از کلمات آشکار می‌کند.

بخش ۵ نشان داد که مردم اغلب پیش از آنکه یادگیری حتی آغاز شود، از پرسشگری دلسرد می‌شوند.

بخش ۶ نشان داد که عاطفه می‌تواند پیش از شکل‌گیری فهم، اعتماد، باور، ترس، واکنش، سکوت و رفتار را شکل دهد.

بخش ۷ نشان داد که بشریت می‌تواند روایت‌ها را به‌طور جمعی ایجاد کند، به ارث ببرد، از آنها دفاع کند و آنها را با خود واقعیت اشتباه بگیرد.

بخش ۸ اکنون به «تأثیر روان‌شناختی» می‌پردازد.

«تأثیر روان‌شناختی» وجود دارد زیرا محیط جهان پیش از آنکه مردم بفهمند چنین می‌کند، پیوسته ذهن انسان را شکل می‌دهد.

مردم با فهم جهان متولد نمی‌شوند.

جهان پیش از آنکه مردم بفهمند چگونه از ذهن خود محافظت کنند، به آنان می‌آموزد چگونه فکر کنند.

مردم پیوسته در معرض اینها قرار دارند:

پول.

وابستگی.

اقتدار.

ترس.

سکوت.

مشوق‌ها.

روایت‌ها.

رفتار.

تکرار.

مقایسه.

نمایش.

سطحی بودن.

مشکلات تکرارشونده.

ذهن انسان می‌تواند مدت‌ها پیش از شکل‌گیری تفکر مستقل، به وسیله همه اینها شکل داده شود.

بنابراین مردم باید پرسند:

این محیط با ذهن انسان چه می‌کند؟

چه چیزی بارها نشان داده می‌شود؟

چه چیزی بارها پذیرفته می‌شود؟

چه چیزی بارها عادی‌سازی می‌شود؟
چه چیزی بارها به ارث می‌رسد؟
چه چیزی رفتار را شکل می‌دهد؟
چه چیزی فهم را شکل می‌دهد؟
چه چیزی نسل‌های آینده را شکل می‌دهد؟
«تأثیر روان‌شناختی» به مردم می‌آموزد بفهمند مواجهه طولانی‌مدت با محیط جهان با خودِ بشریت چه می‌کند.

ذهن انسان یکی از بزرگ‌ترین محیط‌هایی است که بشریت در محافظت از آن ناکام مانده است

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که بشریت با آن روبه‌روست این است که مردم اغلب پیش از آنکه بفهمند در حال شکل‌گرفتن‌اند، از نظر روان‌شناختی شکل داده می‌شوند.

ذهن انسان یکی از بزرگ‌ترین محیط‌هایی است که بشریت در محافظت از آن ناکام مانده است.

مردم در محیط‌هایی متولد می‌شوند که خودشان ایجاد نکرده‌اند.

سیستم‌ها را به ارث می‌برند.

رفتارها را به ارث می‌برند.

روایت‌ها را به ارث می‌برند.

اقتدار را به ارث می‌برند.

وابستگی را به ارث می‌برند.

الگوهای تکرارشونده را به ارث می‌برند.

سپس مردم می‌توانند به بزرگسالانی تبدیل شوند که از آنچه به ارث برده‌اند دفاع می‌کنند.

این می‌تواند بدون آن رخ دهد که هرگز بفهمند در اصل چه چیزی آنان را شکل داده است.

بنابراین مردم باید پرسند:

چه چیزی مرا شکل داده است؟

چه چیزی را به ارث برده‌ام؟

چه چیزی را پذیرفته‌ام؟

چه چیزی را تکرار کرده‌ام؟

چه چیزی را هرگز به‌طور مستقل بررسی نکرده‌ام؟

چه چیزی برای من عادی شده است؟

چه محیطی به ایجاد فهم من کمک کرده است؟

بدون پرسشگری، مردم می‌توانند تمام عمر خود از نظر روان‌شناختی به‌وسیله محیط‌هایی شکل داده شوند که هرگز به‌درستی از آنها یاد نگرفته‌اند.

محیط جهان پیوسته در حال آموزش بشریت است

محیط جهان هرگز آموزش‌دادن را متوقف نمی‌کند.

مردم پیوسته از آنچه پیرامونشان است یاد می‌گیرند.

کودکان از آن یاد می‌گیرند.

بزرگسالان از آن یاد می‌گیرند.

معلم‌ان از آن یاد می‌گیرند.
والدین از آن یاد می‌گیرند.
سیستم‌ها از آن یاد می‌گیرند.
جوامع از آن یاد می‌گیرند.
محیط جهان پیوسته در حال آموزش بشریت است.
مشکل این است که به مردم به‌درستی آموخته نشده چگونه از آنچه نشان داده می‌شود یاد بگیرند.
جهان، مدرسه واقعی است.
ممکن است مردم متوجه نباشند، اما محیط جهان پیوسته بر رفتار اثر می‌گذارد.
مردم می‌توانند به‌جای یادگیرندگان محیط جهان، به محصولات آن تبدیل شوند.
این یکی از بزرگ‌ترین دلایل تکرار همان جهان است.
بنابراین مردم باید پرسند:
این محیط چه چیزی آموزش می‌دهد؟
به چه رفتاری پاداش می‌دهد؟
چه رفتاری را دلسرد می‌کند؟
چه رفتاری را عادی‌سازی می‌کند؟
کدام محیط جهان را بازآفرینی می‌کند؟
وقتی به مردم آموخته نمی‌شود چگونه از محیط جهان یاد بگیرند، اغلب در عوض از نظر روان‌شناختی با آن سازگار می‌شوند.

مردم می‌توانند با محیط‌های ناسالم سازگار شوند

انسان‌ها سازگارپذیرند.

این می‌تواند سودمند باشد.

اما همچنین می‌تواند خطرناک شود.

مردم می‌توانند از نظر روان‌شناختی با محیط‌های ناسالم سازگار شوند.

مردم می‌توانند با ترس سازگار شوند.

مردم می‌توانند با وابستگی سازگار شوند.

مردم می‌توانند با اضطراب سازگار شوند.

مردم می‌توانند با عدم صداقت سازگار شوند.

مردم می‌توانند با سطحی بودن سازگار شوند.

مردم می‌توانند با فشار سازگار شوند.

مردم می‌توانند با رفتارهای ناسالم سازگار شوند.

مردم می‌توانند با سیستم‌های ناسالم سازگار شوند.

مردم می‌توانند با مشکلات تکرارشونده سازگار شوند.

مردم می‌توانند با خودِ نیرنگ از نظر روان‌شناختی سازگار شوند، هنگامی که نیرنگ بارها عادی‌سازی میشود.

در نهایت، محیط‌های ناسالم می‌توانند عادی شوند.

نسل‌های آینده سپس می‌توانند آن محیط‌ها را به ارث ببرند.

بنابراین مردم باید پرسند:

با چه چیزی سازگار می‌شوم؟

آیا این باید عادی باشد؟

چه چیزی این شرایط را ایجاد می‌کند؟
از چه رفتاری محافظت می‌شود؟
کدام محیط جهان بازآفرینی می‌شود؟
مردم اغلب به جای یادگیری از علت‌ها، با نشانه‌ها سازگار می‌شوند.

سازوکار پول

سازوکار پول یکی از بزرگ‌ترین تأثیرهای شکل‌دهنده تأثیر روان‌شناختی است.

پول می‌تواند اطلاعات را شکل دهد.
پول می‌تواند وابستگی را شکل دهد.
پول می‌تواند ترس را شکل دهد.
پول می‌تواند سکوت را شکل دهد.
پول می‌تواند مشوق‌ها را شکل دهد.
پول می‌تواند تصمیم‌ها را شکل دهد.
پول می‌تواند رفتار را شکل دهد.
پول می‌تواند تکرار را شکل دهد.
پول می‌تواند محیط‌ها را شکل دهد.
پول می‌تواند آنچه مردم به پذیرش آن تشویق می‌شوند را شکل دهد.
سازوکار پول می‌تواند اطلاعات، وابستگی، مشوق‌ها، ترس، تکرار، سکوت، رفتار و خودِ سازگاری روان‌شناختی را شکل دهد.

مردم می‌توانند از نظر روان‌شناختی با پیامدها سازگار شوند، بی‌آنکه هرگز از سازوکاری که آنها را ایجاد می‌کند یاد بگیرند.

این یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی است که بشریت باید از آن یاد بگیرد. بنابراین مردم باید پرسند:

پول در اینجا بر چه چیزی اثر می‌گذارد؟

پول چه رفتاری ایجاد می‌کند؟

پول از چه سکوتی محافظت می‌کند؟

پول چه وابستگی‌ای ایجاد می‌کند؟

پول چه ترسی ایجاد می‌کند؟

پول به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟

کودکان مهم‌ترین گروه برای محافظت‌اند

کودکان با ابزارهای لازم برای محافظت از خود در برابر آثار روان‌شناختی محیط جهان متولد نمی‌شوند.

کودکان پیش از آنکه ابزارهای لازم برای فهم یا محافظت از خود در برابر محیط جهان را داشته باشند، از نظر روان‌شناختی در معرض آن قرار می‌گیرند.

کودکان اینها را تجربه می‌کنند:

پول.

وابستگی.

اقتدار.

ترس.

مقایسه.

نمایش.

روایت‌ها.

سطحی بودن.

فشار اجتماعی.

الگوهای تکرارشونده.

مدت‌ها پیش از آنکه آنها را بفهمند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی ترس را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی اضطراب را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی وابستگی را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی مقایسه را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی ناامنی را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی سطحی بودن را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی فشار را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی سکوت را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی رفتارهای ناسالم را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی مشکلات تکرارشونده جهان را به ارث

ببرند.

کودکان نباید ناچار باشند بدون آنکه به درستی به آنان آموخته شود چگونه از

محیط جهان یاد بگیرند، از نظر روان‌شناختی در آن دوام بیاورند.

این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که آموزش باید بهبود یابد.

بنابراین کودکان باید یاد بگیرند:

چگونه پرسشگری کنند.

چگونه ببینند.

چگونه بفهمند.

چگونه مستقل فکر کنند.

چگونه به شکلی ایمن از محیط جهان یاد بگیرند.

به همین دلیل است که «جعبه ابزار پرسشگری L2Q» تا این اندازه اهمیت دارد.

آگاهی انسانی در حال شکل گرفتن است

آگاهی انسانی پیش از آنکه بشریت بفهمد چگونه شکل داده می شود، به وسیله محیط جهان شکل داده می شود.

اگر ترس بارها نشان داده شود، ترس می تواند گسترش یابد.

اگر مقایسه بارها نشان داده شود، مقایسه می تواند گسترش یابد.

اگر وابستگی بارها نشان داده شود، وابستگی می تواند گسترش یابد.

اگر نمایش بارها نشان داده شود، نمایش می تواند گسترش یابد.

اگر سطحی بودن بارها نشان داده شود، سطحی بودن می تواند گسترش یابد.

اگر تکرار بارها نشان داده شود، تکرار می تواند گسترش یابد.

نسل های آینده سپس می توانند این شرایط را به ارث ببرند.

مردم در نهایت می توانند فراموش کنند چه کسی هستند، زیرا زمان زیادی را صرف سازگارشدن با محیط جهان می کنند، به جای آنکه از آن یاد بگیرند.

بنابراین مردم باید پرسند:

این محیط چه نوع آگاهی ای ایجاد می کند؟

این محیط چه نوع فهمی ایجاد می‌کند؟

این محیط چه رفتاری ایجاد می‌کند؟

این محیط به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟

چرا تأثیر روان‌شناختی اهمیت دارد

«تأثیر روان‌شناختی» اهمیت دارد زیرا بشریت نمی‌تواند به‌درستی پیشرفت کند تا زمانی که مردم از نظر روان‌شناختی به‌وسیله محیط‌هایی شکل داده می‌شوند که آنها را نمی‌فهمند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

«استاندارد شواهد» می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه کسی از ادامه آن سود می‌برد.

«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد چه چیزی پرسشگری را متوقف می‌کند.

«تأثیر عاطفی» می‌پرسد چه عاطفه‌ای پذیرش را شکل می‌دهد.

«روایت در برابر واقعیت» می‌پرسد چه داستانی ارائه می‌شود و آیا واقعیت از آن پشتیبانی می‌کند یا نه.

«تأثیر روان‌شناختی» اکنون می‌پرسد:

این محیط با ذهن انسان چه می‌کند؟

چه رفتاری ایجاد می‌کند؟

چه فهمی ایجاد می‌کند؟

چه ترسی ایجاد می‌کند؟
چه وابستگی‌ای ایجاد می‌کند؟
چه مقایسه‌ای ایجاد می‌کند؟
به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به جای یادگیری از محیط‌های ناسالم جهان و بهبود آنها، همچنان از نظر روان‌شناختی با آنها سازگار می‌شوند.
وقتی به مردم آموخته نمی‌شود چگونه از محیط جهان یاد بگیرند، اغلب در عوض از نظر روان‌شناختی با آن سازگار می‌شوند.
این‌گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

شکل‌گیری روان‌شناختی در طول زمان

بخش نخست این قسمت توضیح داد که مردم اغلب پیش از آنکه بفهمند در حال شکل‌گرفتن‌اند، از نظر روان‌شناختی شکل داده می‌شوند.
این بخش اکنون به چگونگی شکل‌گیری روان‌شناختی در طول زمان می‌پردازد.
تأثیر روان‌شناختی معمولاً در یک لحظه رخ نمی‌دهد.
اغلب از طریق مواجهه تکرارشونده شکل می‌گیرد.
مردم بارها همان چیزها را می‌بینند.
مردم بارها همان چیزها را می‌شنوند.
مردم بارها همان چیزها را تجربه می‌کنند.

مردم بارها با همان چیزها سازگار می‌شوند.
در طول زمان، مواجهه تکرارشونده می‌تواند عادی شود.
مردم در نهایت می‌توانند دیگر اصلاً تشخیص ندهند در حال شکل‌گرفتن‌اند.
مواجهه تکرارشونده می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین آموزگاران درون محیط
جهان تبدیل شود.
مردم باید بپرسند:

بارها در معرض چه چیزی قرار می‌گیرم؟
بارها چه چیزی را می‌پذیرم؟
بارها با چه چیزی سازگار می‌شوم؟
چه چیزی عادی شده است؟
چه چیزی به نسل‌های آینده آموزش می‌دهم؟
به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کنم؟

مقایسه، جایگاه و ارزشمندی خود

مردم می‌توانند شروع به مقایسه خود با دیگران کنند.
مقایسه می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین تأثیرهای شکل‌دهنده رفتار انسان تبدیل
شود.
ممکن است مردم اینها را مقایسه کنند:
ظاهر.
پول.
سبک زندگی.

محبوبیت.

جایگاه.

موفقیت.

دارایی‌ها.

روابط.

اهمیت.

مردم در نهایت می‌توانند ارزشمندی خود را به این مقایسه‌ها گره بزنند.

مردم می‌توانند شروع کنند به باور اینکه ارزش کمتری دارند چون به نظر می‌رسد شخص دیگری بیشتر دارد.

مردم می‌توانند شروع کنند به باور اینکه ارزش بیشتری دارند چون دارایی بیشتری دارند.

مردم می‌توانند ارزش خود را در برابر محیط‌هایی بسنجند که واقعیت را بازتاب نمی‌دهند.

بنابراین مردم باید پرسند:

چه کسی به من آموخت مقایسه کنم؟

خودم را با چه چیزی مقایسه می‌کنم؟

مقایسه چه چیزی ایجاد می‌کند؟

مقایسه چه چیزی را پنهان می‌کند؟

مقایسه به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟

مقایسه می‌تواند مردم را از یادگیری از خودشان بازدارد، زیرا تمرکزشان به سنجیدن خود در برابر دیگران معطوف می‌شود.

سطحی‌بودن، نمایش و زندگی در یک دروغ

مردم میتوانند شروع به نمایش نسخه‌هایی از خودشان کنند.
میتوانند شادی را به نمایش بگذارند.
میتوانند موفقیت را به نمایش بگذارند.
میتوانند اعتمادبه‌نفس را به نمایش بگذارند.
میتوانند کمال را به نمایش بگذارند.
میتوانند تعلق را به نمایش بگذارند.
میتوانند اهمیت را به نمایش بگذارند.
مردم می‌توانند احساس واقعی خود را پنهان کنند.
مردم می‌توانند دشواری‌ها را پنهان کنند.
مردم می‌توانند رنج را پنهان کنند.
مردم می‌توانند عدم قطعیت را پنهان کنند.
مردم می‌توانند ترس را پنهان کنند.
مردم می‌توانند تنهایی را پنهان کنند.
مردم در نهایت میتوانند شروع کنند درون خود نمایش زندگی کنند.
سپس دیگران میتوانند از آن نمایش تقلید کنند.
این می‌تواند یک چرخه ایجاد کند.
نمایش، تقلید ایجاد میکند.
تقلید، تکرار ایجاد می‌کند.
تکرار، عادی‌سازی ایجاد می‌کند.
عادی‌سازی، نسل‌های آینده‌ای ایجاد میکند که نمایش را به‌عنوان واقعیت به

مردم میتوانند با خودِ نیرنگ از نظر روانشناختی سازگار شوند، هنگامی که نیرنگ بارها عادیسازی میشود

مردم باید پرسند:

چه چیزی نشان داده می‌شود؟

چه چیزی پنهان می‌شود؟

وانمود می‌کنم چه کسی هستم؟

از آشکارکردن چه چیزی می‌ترسم؟

آیا یاد می‌گیرم؟

یا دارم نقش بازی میکنم؟

مردم باید یاد بگیرند که ارائه به‌طور خودکار واقعیت نیست.

محیط‌های اجتماعی و تقلید از یکدیگر

مردم از یکدیگر یاد می‌گیرند.

این می‌تواند سودمند باشد.

اما همچنین می‌تواند خطرناک شود.

ممکن است مردم اینها را تقلید کنند:

کلمات.

دیدگاه‌ها.

رفتارها.

سبک‌های زندگی.

ظاهرها.

شخصیت‌ها.

باورها.

واکنش‌ها.

عواطف.

عادت‌ها.

مردم در نهایت می‌توانند تفکر مستقل را متوقف کنند.

در عوض می‌توانند شروع به پیروی کنند.

ممکن است بپرسند:

همه دیگران چه می‌کنند؟

به جای اینکه بپرسند:

چه چیزی حقیقت دارد؟

بنابراین مردم باید بپرسند:

آیا یاد می‌گیرم؟

یا تقلید می‌کنم؟

آیا می‌فهمم؟

یا پیروی می‌کنم؟

آیا مستقل فکر می‌کنم؟

یا هم‌رنگ می‌شوم؟

این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که بشریت همان جهان را بارها بازآفرینی می‌کند.

ترس، اضطراب و بقای روان‌شناختی

مردم می‌توانند از نظر روان‌شناختی با محیط‌های ناسالم سازگار شوند.
این می‌تواند ترس ایجاد کند.
این می‌تواند اضطراب ایجاد کند.
این می‌تواند فشار ایجاد کند.
این می‌تواند عدم قطعیت ایجاد کند.
مردم می‌توانند به جای یادگیری از محیط‌ها، شروع به دوام آوردن در آنها کنند.
مردم می‌توانند فرسوده شوند.
مردم می‌توانند از پا درآیند.
مردم می‌توانند وابسته شوند.
مردم می‌توانند از نظر عاطفی گسسته شوند.
مردم باید بپرسند:
آیا از این محیط یاد می‌گیرم؟
یا فقط در آن دوام می‌آورم؟
چه چیزی این شرایط را ایجاد می‌کند؟
چه چیزی این عواطف را ایجاد می‌کند؟
کدام محیط جهان بازآفرینی می‌شود؟
مردم نباید ناچار باشند از نظر روان‌شناختی در محیط‌هایی دوام بیاورند که به‌درستی به آنان آموخته نشده چگونه آنها را بفهمند.

طمع، حسادت و آگاهی انسانی

مردم می‌توانند شروع کنند ارزش را با پول بسنجند.
مردم می‌توانند شروع کنند ارزش را با جایگاه بسنجند.
مردم می‌توانند شروع کنند ارزش را با دارایی‌ها بسنجند.
مردم می‌توانند شروع کنند ارزش را با ظاهر بسنجند.
مردم می‌توانند شروع کنند ارزش را با محبوبیت بسنجند.
این می‌تواند طمع ایجاد کند.
این می‌تواند حسادت ایجاد کند.
این می‌تواند رقابت ایجاد کند.
این می‌تواند ناامنی ایجاد کند.
مردم در نهایت می‌توانند یادگیری از جهان را متوقف کنند و در عوض درون آن رقابت کنند.
مردم باید بپرسند:
دنبال چه چیزی می‌دوم؟
چرا دنبال آن می‌دوم؟
چه کسی به من آموخت برای آن ارزش قائل شوم؟
این چه رفتاری ایجاد می‌کند؟
این به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟
آگاهی انسانی نمی‌تواند به‌درستی پیشرفت کند هنگامی که به مردم به‌جای فهم، رقابت آموزش داده می‌شود.

کودکان و وراثت روان‌شناختی

کودکان فقط اطلاعات را به ارث نمی‌برند.
کودکان محیط‌ها را به ارث می‌برند.
کودکان رفتارها را به ارث می‌برند.
کودکان ترس‌ها را به ارث می‌برند.
کودکان روایت‌ها را به ارث می‌برند.
کودکان فشار را به ارث می‌برند.
کودکان مقایسه را به ارث می‌برند.
کودکان سطحی‌بودن را به ارث می‌برند.
کودکان نمایش را به ارث می‌برند.
کودکان وابستگی را به ارث می‌برند.
کودکان مشکلات تکرارشونده جهان را به ارث می‌برند.
کودکان همچنین از بزرگسالان پیرامون خود یاد می‌گیرند.
کودکان می‌توانند شادی ساختگی را یاد بگیرند.
کودکان می‌توانند مقایسه را یاد بگیرند.
کودکان می‌توانند فشار اجتماعی را یاد بگیرند.
کودکان می‌توانند سکوت را یاد بگیرند.
کودکان می‌توانند نمایش را یاد بگیرند.
کودکان می‌توانند یاد بگیرند چگونه رنج را پنهان کنند.
کودکان می‌توانند از نظر روان‌شناختی خود بقا را به ارث ببرند.
کودکان در نهایت می‌توانند پیش از آنکه بفهمند چه چیزی رنج را ایجاد کرده است، آن را به ارث ببرند.

این یکی از بزرگ‌ترین دلایلی است که بشریت همان جهان را تکرار می‌کند. بنابراین کودکان باید پیش از آنکه این تأثیرها عمیقاً عادی‌سازی شوند، یاد بگیرند چگونه به شکلی ایمن پرسشگری کنند.

آگاهی انسانی و محیط جهان

آگاهی انسانی به وسیله محیط جهان شکل داده می‌شود. آگاهی انسانی پیش از آنکه بشریت بفهمد چگونه شکل داده می‌شود، در حال شکل گرفتن است.

اگر ترس بارها نشان داده شود، ترس می‌تواند گسترش یابد.
اگر مقایسه بارها نشان داده شود، مقایسه می‌تواند گسترش یابد.
اگر وابستگی بارها نشان داده شود، وابستگی می‌تواند گسترش یابد.
اگر نمایش بارها نشان داده شود، نمایش می‌تواند گسترش یابد.
اگر سطحی بودن بارها نشان داده شود، سطحی بودن می‌تواند گسترش یابد.
اگر تکرار بارها نشان داده شود، تکرار می‌تواند گسترش یابد.
نسل‌های آینده سپس می‌توانند این شرایط را به ارث ببرند.
مردم در نهایت می‌توانند فراموش کنند چه کسی هستند، زیرا زمان زیادی را صرف سازگارشدن با محیط جهان می‌کنند، به جای آنکه از آن یاد بگیرند.
بنابراین مردم باید پرسند:

این محیط چه چیزی به بشریت آموزش می‌دهد؟
چه نوع آگاهی‌ای ایجاد می‌کند؟

چه نوع فهمی ایجاد می‌کند؟
به بازآفرینی چه جهانی کمک می‌کند؟
آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که مردم سازگاری روان‌شناختی با محیط جهان را متوقف کنند و در عوض شروع به یادگیری از آن کنند.

سازوکار پول و سازگاری روان‌شناختی

سازوکار پول می‌تواند اطلاعات را شکل دهد.
سازوکار پول می‌تواند وابستگی را شکل دهد.
سازوکار پول می‌تواند ترس را شکل دهد.
سازوکار پول می‌تواند رفتار را شکل دهد.
سازوکار پول می‌تواند تکرار را شکل دهد.
سازوکار پول می‌تواند سکوت را شکل دهد.
سازوکار پول می‌تواند خودِ سازگاری روان‌شناختی را شکل دهد.
مردم می‌توانند از نظر روان‌شناختی با پیامدها سازگار شوند، بی‌آنکه هرگز از سازوکاری که آنها را ایجاد می‌کند یاد بگیرند.
بنابراین مردم باید پرسند:
پول بر چه چیزی اثر می‌گذارد؟
پول چه رفتاری ایجاد می‌کند؟
پول چه ترسی ایجاد می‌کند؟
پول چه وابستگی‌ای ایجاد می‌کند؟

پول از چه سکوتی محافظت می‌کند؟
پول به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کند؟

تأثیر روان‌شناختی و پیشرفت بشریت

«تأثیر روان‌شناختی» بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت» است.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم از نظر روان‌شناختی با محیط‌هایی سازگار می‌شوند که آنها را نمی‌فهمند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که کودکان در معرض مشکلات جهان قرار می‌گیرند، بی‌آنکه به درستی به آنان آموخته شود چگونه از آنها یاد بگیرند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم خود را با واقعیت‌های کاذب مقایسه می‌کنند.

نسخه‌هایی از خودشان را به نمایش می‌گذارند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به جای بهبود محیط‌های ناسالم، از نظر روان‌شناختی در آنها دوام می‌آورند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم به جای یادگیری از آنچه مشکلات تکرارشونده را ایجاد می‌کند، با آنها سازگار می‌شوند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که سازوکار پول همچنان اطلاعات، وابستگی، ترس، رفتار، تکرار و سکوت را شکل می‌دهد و مردم به جای یادگیری از علت‌ها، از نظر روان‌شناختی با پیامدها سازگار می‌شوند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

«استاندارد شواهد» می پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می شود پشتیبانی می کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می پرسد چه کسی از ادامه آن سود می برد.

«منش و ثبات» می پرسد آیا رفتار با آنچه ادعا می شود هم راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می پرسد چه چیزی پرسشگری را متوقف می کند.

«تأثیر عاطفی» می پرسد چه عاطفه ای پذیرش را شکل می دهد.

«روایت در برابر واقعیت» می پرسد چه داستانی ارائه می شود و آیا واقعیت از آن پشتیبانی می کند یا نه.

«تأثیر روان شناختی» اکنون می پرسد:

این محیط با ذهن انسان چه می کند؟

این محیط با کودکان چه می کند؟

این محیط با فهم چه می کند؟

این محیط با آگاهی انسانی چه می کند؟

به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می کند؟

این گونه مردم شروع می کنند از سازگاری روان شناختی به سوی فهم حرکت کنند.

این گونه مردم از باور به بررسی حرکت می کنند.

این گونه مردم از بررسی به دیدن حرکت می کنند.

این گونه مردم از دیدن به فهم حرکت می کنند.

این گونه مردم از فهم به یادگیری حرکت می کنند.

این گونه مردم از یادگیری به تفکر مستقل حرکت می کنند.

این‌گونه مردم از تبدیل شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

بخش ۹ - همان استاندارد را همه جا به کار ببرید

همان استاندارد را همه جا به کار ببرید واقعاً چیست

بخش ۱ نشان داد که مردم باید یاد بگیرند چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

بخش ۲ نشان داد که مردم باید یاد بگیرند آیا شواهد از آنچه ادعا می شود پشتیبانی می کند یا نه.

بخش ۳ نشان داد که بشریت همان جهان را بارها بازآفرینی می کند، زیرا مشوق ها بارها به مردم برای بازآفرینی آن پاداش می دهند.

بخش ۴ نشان داد که رفتار تکرارشونده اغلب بیش از کلمات آشکار می کند.

بخش ۵ نشان داد که مردم اغلب پیش از آنکه یادگیری حتی آغاز شود، از پرسشگری دلسرد می شوند.

بخش ۶ نشان داد که عاطفه می تواند پیش از شکل گیری فهم، اعتماد، باور، ترس، واکنش، سکوت و رفتار را شکل دهد.

بخش ۷ نشان داد که بشریت می تواند روایت ها را به طور جمعی ایجاد کند، به ارث ببرد، از آنها دفاع کند و آنها را با خود واقعیت اشتباه بگیرد.

بخش ۸ نشان داد که محیط جهان پیش از آنکه بشریت بفهمد چنین می کند، از نظر روان شناختی بشریت را شکل می دهد.

بخش ۹ اکنون به «همان استاندارد را همه جا به کار ببرید» می پردازد.

«همان استاندارد را همه جا به کار ببرید» وجود دارد زیرا بشریت اغلب استانداردهای متفاوتی را برای افراد، سیستم ها، محیط ها و موقعیت های متفاوت به کار می برد.

ممکن است مردم یک استاندارد را برای دیگران به کار ببرند، در حالی که از خودشان محافظت می‌کنند.

ممکن است مردم یک استاندارد را برای سیستم‌ها به کار ببرند، در حالی که از اقتدار محافظت می‌کنند.

ممکن است مردم یک استاندارد را برای اقتدار به کار ببرند، در حالی که از چیزی که به آن وابسته‌اند محافظت می‌کنند.

ممکن است مردم یک چیز را مورد پرسش قرار دهند، در حالی که از مورد پرسش قرار دادن چیز دیگری خودداری می‌کنند.

ممکن است مردم یک روایت را مورد پرسش قرار دهند، در حالی که وارد روایت دیگری می‌شوند.

ممکن است مردم یک سیستم را مورد پرسش قرار دهند، در حالی که از سیستم دیگری محافظت می‌کنند.

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» به مردم می‌آموزد استانداردهای دوگانه را از یادگیری حذف کنند.

اما «همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» بزرگ‌تر از استانداردهای دوگانه است.

به مردم می‌آموزد بفهمند چرا در وهلهٔ نخست استانداردهای متفاوتی استفاده می‌شود.

مردم اغلب استانداردهای متفاوتی به کار می‌برند زیرا وابستگی، ترس، تعلق، هویت، پول، اقتدار، عاطفه و روایت‌های به‌ارث‌رسیده بر جایی اثر می‌گذارند که مردم حاضرند در آن یاد بگیرند.

بشریت اغلب از استانداردهای متفاوت استفاده می‌کند

یکی از بزرگ‌ترین دلایلی که بشریت همان جهان را بارها بازآفرینی می‌کند این است که مردم اغلب از استانداردهای متفاوت استفاده می‌کنند.

مردم می‌توانند گزینشی شوند.

پرسشگری گزینشی.

شواهد گزینشی.

اعتماد گزینشی.

تردید گزینشی.

عاطفه گزینشی.

خشم شدید گزینشی.

روایت‌های گزینشی.

اجازه گزینشی.

یادگیری گزینشی.

ممکن است مردم وقتی چیزی آنان را تهدید می‌کند پرسش‌های دشوار بپرسند، اما وقتی چیزی به آنان سود می‌رساند پرسشگری را متوقف کنند. ممکن است مردم استانداردهای شواهد را بر چیزی که دوست ندارند اعمال کنند، در حالی که از چیزی که به آن وابسته‌اند محافظت می‌کنند. ممکن است مردم از دیگران ثبات بخواهند، در حالی که خودشان از ثبات دوری می‌کنند.

بنابراین مردم باید بپرسند:

آیا همان استاندارد را همه‌جا به کار می‌برم؟

آیا از چیزی محافظت می‌کنم؟

آیا از چیزی دوری می‌کنم؟
حاضر نیستم چه چیزی را مورد پرسش قرار دهم؟
به چه چیزی وابسته‌ام؟
از نظر عاطفی به چه چیزی وابسته‌ام؟
وقتی همان استاندارد را اینجا به کار می‌برم، چه چیزی ناراحت‌کننده می‌شود؟
استانداردهای دوگانه می‌توانند به یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهایی تبدیل شوند که اجازه می‌دهند مشکلات تکرار شونده جهان ادامه یابند.

همان استاندارد باید همه‌جا به کار رود

حقیقت بر اساس اینکه چه کسی مورد بررسی قرار می‌گیرد، به استانداردهای متفاوت نیاز ندارد.

همان استاندارد باید همه‌جا به کار رود.

همان استاندارد برای اینها به کار می‌رود:

مردم.

کودکان.

بزرگسالان.

والدین.

معلم‌ان.

مدارس.

دولت‌ها.

رسانه‌ها.

پلیس.

سیستم‌ها.

نهادها.

سازمان‌ها.

اقتدار.

کارشناسان.

روایت‌ها.

اطلاعات.

داستان‌ها.

باورها.

همان استاندارد همچنین برای خود ما به کار می‌رود.

بنابراین مردم باید پرسند:

آیا این استاندارد را برای خودم هم به کار می‌برم؟

آیا این استاندارد را برای کسی که از او حمایت می‌کنم هم به کار می‌برم؟

آیا این استاندارد را برای کسی که با او مخالفم هم به کار می‌برم؟

آیا این استاندارد را برای یک سیستم هم به کار می‌برم؟

آیا این استاندارد را برای اقتدار هم به کار می‌برم؟

آیا این استاندارد را برای چیزی که به آن وابسته‌ام هم به کار می‌برم؟

تفکر مستقل نمی‌تواند به‌طور کامل شکل بگیرد تا زمانی که مردم یاد بگیرند همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرند.

مردم اغلب جایی یادگیری را متوقف می کنند که ناراحت کننده می شود

مردم اغلب درست در نقطه ای یادگیری را متوقف می کنند که یادگیری شروع به به چالش کشیدن چیزی می کند که به آن وابسته اند.

ممکن است وقتی پول در میان است پرسشگری را متوقف کنند.

ممکن است وقتی تعلق تهدید می شود پرسشگری را متوقف کنند.

ممکن است وقتی اقتدار در میان است پرسشگری را متوقف کنند.

ممکن است وقتی هویتشان به چالش کشیده می شود پرسشگری را متوقف کنند.

ممکن است وقتی نقششان آشکار می شود پرسشگری را متوقف کنند.

ممکن است وقتی باید رفتار خودشان بررسی شود پرسشگری را متوقف کنند.

این اهمیت دارد زیرا یادگیری اغلب از نقطه ای آغاز می شود که آسایش پایان می یابد.

بنابراین مردم باید پرسند:

کجا پرسشگری را متوقف می کنم؟

کجا احساس ناراحتی می کنم؟

این ناراحتی چه چیزی را آشکار می کند؟

از چه چیزی محافظت می کنم؟

اگر به پرسشگری ادامه دهم، ممکن است مجبور شوم چه چیزی را بفهمم؟

«همان استاندارد را همه جا به کار ببرید» به مردم می آموزد هنگامی که

پرسشگری ناراحت کننده می شود، یادگیری را متوقف نکنند.

سازوکار پول و استانداردهای متفاوت

سازوکار پول می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین دلایلی تبدیل شود که مردم دیگر همان استاندارد را همه‌جا به کار نمی‌برند، زیرا وابستگی می‌تواند بر جایی اثر بگذارد که مردم حاضرند پرسشگری کنند.

پول می‌تواند آنچه مردم مورد پرسش قرار می‌دهند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم از آن دوری می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم از آن محافظت می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم از آن دفاع می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم درباره آن سکوت می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم تکرار می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم حاضرند بررسی کنند را شکل دهد.

ممکن است مردم پیش از ورود پول یک استاندارد به کار ببرند و پس از پدیدار شدن وابستگی، استاندارد دیگری.

بنابراین مردم باید پرسند:

پول در اینجا بر چه چیزی اثر می‌گذارد؟

چه وابستگی‌ای وجود دارد؟

برای تکرار چه چیزی به من پول داده می‌شود؟

برای محافظت از چه چیزی به من پول داده می‌شود؟

به‌خاطر پول از مورد پرسش قرار دادن چه چیزی می‌ترسم؟

وقتی پول در میان است، چه استانداری تغییر می‌کند؟

اگر سازوکار پول استاندارد در حال اعمال را تغییر دهد، آن استاندارد همه‌جا اعمال نمی‌شود.

مردم اغلب چیزی را که دوست ندارند مورد پرسش قرار می‌دهند، در حالی که از چیزی که به آن وابسته‌اند محافظت می‌کنند

مردم می‌توانند درون یادگیری گزینشی گرفتار شوند.

ممکن است آنچه دوست ندارند را مورد پرسش قرار دهند.

ممکن است از آنچه به آنان سود می‌رساند محافظت کنند.

ممکن است از آنچه به آن وابسته‌اند محافظت کنند.

ممکن است از آنچه امن احساس می‌شود محافظت کنند.

ممکن است از آنچه به ارث برده‌اند محافظت کنند.

ممکن است از آنچه همه دیگران از آن محافظت می‌کنند محافظت کنند.

بنابراین مردم باید پرسند:

چرا این را مورد پرسش قرار می‌دهم؟

چرا آن را مورد پرسش قرار نمی‌دهم؟

از چه چیزی محافظت می‌کنم؟

از ازدست‌دادن چه چیزی می‌ترسم؟

از دیدن چه چیزی می‌ترسم؟

از به‌کاربردن چه استانداردی خودداری می‌کنم؟

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» به مردم می‌آموزد جانبداری عاطفی را از یادگیری حذف کنند.

همان استاندارد را در هر هشت بخش به کار ببرید

«همان استاندارد را همه جا به کار ببرید» بخشی است که هشت بخش پیشین را به هم پیوند می دهد.

«منع و خاستگاه» باید همه جا به کار رود.

«استاندارد شواهد» باید همه جا به کار رود.

«مشوق و منفعت» باید همه جا به کار رود.

«منش و ثبات» باید همه جا به کار رود.

«اجازه برای پرسشگری» باید همه جا به کار رود.

«تأثیر عاطفی» باید همه جا به کار رود.

«روایت در برابر واقعیت» باید همه جا به کار رود.

«تأثیر روان شناختی» باید همه جا به کار رود.

بنابراین مردم باید بپرسند:

آیا این ابزارها را همه جا به کار می برم؟

یا فقط جایی که احساس آسایش می کنم؟

آیا همان استاندارد را برای هر بخش به کار می برم؟

یا جعبه ابزار را به صورت گزینشی استفاده می کنم؟

آموزش باید تفکر باثبات را آموزش دهد

آموزش اغلب به مردم می‌آموزد موضوعات را از یکدیگر جدا کنند. اما محیط جهان به هم پیوسته است.

باید به مردم آموزش داده شود همان استانداردها را همه‌جا به کار ببرند. در غیر این صورت، مردم می‌توانند در پرسشگری دربارهٔ یک حوزه متخصص شوند، در حالی که هرگز حوزه‌ای دیگر را مورد پرسش قرار نمی‌دهند. مردم می‌توانند دانشمند شوند، بی‌آنکه به متفکرانی مستقل تبدیل شوند. مردم می‌توانند آگاه شوند، در حالی که همچنان همان جهان را بازآفرینی می‌کنند.

بنابراین آموزش باید به مردم پیاموزد استانداردهای دوگانه را تشخیص دهند. آموزش باید به کودکان پیاموزد حقیقت‌گزینی را تشخیص دهند. آموزش باید به کودکان پیاموزد خشم شدید‌گزینی را تشخیص دهند. آموزش باید به کودکان پیاموزد پرسشگری‌گزینی را تشخیص دهند. آموزش باید به کودکان پیاموزد یادگیری‌گزینی را تشخیص دهند. کودکان می‌توانند پیش از آنکه بفهمند استانداردهای دوگانه چه هستند، آنها را به ارث ببرند.

هدف حمله به مردم نیست.

هدف ایجاد ثبات است.

این بخش برای خودِ ما نیز به کار می‌رود

یکی از بزرگ‌ترین اشتباه‌های مردم این است که باور کنند این بخش‌ها فقط برای دیگران به کار می‌روند.

آنها برای خودِ ما نیز به کار می‌روند.

مردم باید پرسند:

من در چه چیزی مشارکت می‌کنم؟

چه چیزی را تکرار می‌کنم؟

از چه چیزی محافظت می‌کنم؟

از چه چیزی دوری می‌کنم؟

چه چیزی را به ارث برده‌ام؟

چه چیزی را هرگز به‌طور مستقل بررسی نکرده‌ام؟

آیا همان استاندارد را برای خودم هم به کار می‌برم؟

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» استثناها را از یادگیری حذف می‌کند.

هیچ‌کس نباید به‌طور خودکار از پرسشگری مستثنا باشد.

همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید و آگاهی انسانی

آگاهی انسانی نمی‌تواند به‌درستی پیشرفت کند تا زمانی که استانداردهای متفاوتی در حوزه‌های متفاوت زندگی به کار می‌رود.

اگر مردم یک استاندارد را برای خود و استانداری دیگر را برای دیگران به کار ببرند، آگاهی پیشرفت نمی‌کند.

اگر مردم یک استاندارد را برای سیستم‌هایی که دوست ندارند و استانداری دیگر را برای سیستم‌هایی که به آنها وابسته‌اند به کار ببرند، آگاهی پیشرفت نمی‌کند.

اگر مردم یک استاندارد را برای روایت‌هایی که رد می‌کنند و استاندارد دیگری را برای روایت‌هایی که از نظر عاطفی از آنها محافظت می‌کنند به کار ببرند، آگاهی پیشرفت نمی‌کند.

اگر مردم یک استاندارد را برای اقتدار در جای دیگر، اما نه برای اقتدار نزدیک خود به کار ببرند، آگاهی پیشرفت نمی‌کند.

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که مردم یاد بگیرند همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرند.

چرا همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید اهمیت دارد

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» اهمیت دارد زیرا بشریت نمی‌تواند به‌درستی پیشرفت کند تا زمانی که استانداردهای متفاوتی برای افراد، سیستم‌ها، روایت‌ها و محیط‌های متفاوت به کار می‌رود.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم دیگران را مورد پرسش قرار می‌دهند، اما خودشان را نه.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم یک اقتدار را مورد پرسش قرار می‌دهند، اما اقتدار دیگری را نه.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم یک روایت را مورد پرسش قرار می‌دهند، در حالی که از روایت دیگری محافظت می‌کنند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم حقیقت را به‌صورت گزینشی به کار می‌برند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم یادگیری را به‌صورت گزینشی به کار می‌برند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم جایی که پرسشگری ناراحت‌کننده می‌شود، یادگیری را متوقف می‌کنند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که سازوکار پول استاندارد را که مردم حاضرند به کار ببرند تغییر می‌دهد.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که استانداردهای دوگانه عادی‌سازی شده باقی می‌مانند.

«منیع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

«استاندارد شواهد» می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه کسی از ادامه آن سود می‌برد.

«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد چه چیزی پرسشگری را متوقف می‌کند.

«تأثیر عاطفی» می‌پرسد چه عاطفه‌ای پذیرش را شکل می‌دهد.

«روایت در برابر واقعیت» می‌پرسد چه داستانی ارائه می‌شود و آیا واقعیت از آن پشتیبانی می‌کند یا نه.

«تأثیر روان‌شناختی» می‌پرسد محیط جهان با ذهن انسان چه می‌کند.

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» اکنون می‌پرسد:

آیا همان استاندارد را همه‌جا به کار می‌برم؟

چه چیزی را مستثنا می‌کنم؟

از چه چیزی محافظت می‌کنم؟

حاضر نیستم چه چیزی را بررسی کنم؟

ناراحتی کجا پرسشگری مرا متوقف می‌کند؟

پول کجا استاندارد را تغییر می‌دهد؟

وقتی استانداردهای متفاوت استفاده می‌شوند، کدام محیط جهان بازآفرینی می‌شود؟

این‌گونه مردم از یادگیری گزینشی به یادگیری باثبات حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از پرسشگری گزینشی به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.

این‌گونه مردم از تبدیل‌شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان محیط جهان تبدیل می‌شوند.

استانداردهای دوگانه و بشریت

بخش نخست این قسمت توضیح داد که بشریت اغلب استانداردهای متفاوتی

را برای افراد، سیستم‌ها، محیط‌ها و موقعیت‌های متفاوت به کار می‌برد.

این بخش اکنون به چگونگی بازآفرینی تکرارشونده محیط جهان توسط استانداردهای متفاوت می‌پردازد.

استانداردهای دوگانه می‌توانند نامرئی شوند.

ممکن است مردم متوجه نباشند از آنها استفاده می‌کنند.

مردم می‌توانند یک استاندارد را برای خودشان و استاندارد دیگری را برای دیگران به کار ببرند.

مردم می‌توانند یک استاندارد را برای اقتدار و استاندارد دیگری را برای مردم عادی به کار ببرند.

مردم می‌توانند یک استاندارد را برای یک گروه و استاندارد دیگری را برای گروهی دیگر به کار ببرند.

مردم می‌توانند یک استاندارد را برای یک روایت و استاندارد دیگری را برای روایت دیگری به کار ببرند.

بنابراین مردم باید پرسند:

آیا باثبات عمل می‌کنم؟

چه استانداردهایی را تغییر می‌دهم؟

از چه چیزی محافظت می‌کنم؟

به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کنم؟

استانداردهای دوگانه می‌توانند به یکی از بزرگ‌ترین دلایل ادامه یافتن مشکلات تکرارشونده جهان تبدیل شوند.

تعلق، هویت و محافظت از آنچه امن احساس می‌شود

مردم می‌توانند از نظر عاطفی به چیزی که به آن وابسته‌اند دلبسته شوند.

مردم می‌توانند از نظر عاطفی به چیزی که به ارث برده‌اند دلبسته شوند.

مردم می‌توانند از نظر عاطفی به چیزی که هویت خود را با آن تعریف می‌کنند دلبسته شوند.

مردم می‌توانند از نظر عاطفی به تعلق دلبسته شوند.

مردم می‌توانند به جای یادگیری از واقعیت، شروع به محافظت از هویت‌ها کنند.

مردم می‌توانند به جای یادگیری از رفتار، شروع به محافظت از گروه‌ها کنند.

مردم می‌توانند به جای یادگیری از شواهد، شروع به محافظت از باورها کنند.

بنابراین مردم باید پرسند:

از کدام بخش هویت خود محافظت می‌کنم؟
از کدام بخش تعلق خود محافظت می‌کنم؟
از ازدست‌دادن چه چیزی می‌ترسم؟
از دیدن چه چیزی می‌ترسم؟
اگر همان استاندارد را اینجا به کار ببرم، چه چیزی یاد خواهم گرفت؟
مردم اغلب از چیزی محافظت می‌کنند که به آنان احساس امنیت می‌دهد.
این می‌تواند یادگیری را متوقف کند.

قبیله‌گرایی، تقسیم و حقیقت‌گزینی

مردم می‌توانند خود را به گروه‌ها تقسیم کنند.
گروه‌ها می‌توانند از یادگیری نیرومندتر شوند.
گروه‌ها می‌توانند از حقیقت نیرومندتر شوند.
گروه‌ها می‌توانند از فهم نیرومندتر شوند.
مردم می‌توانند از طرف خودشان دفاع کنند.
مردم می‌توانند به طرف دیگر حمله کنند.
مردم می‌توانند بسته به اینکه چه کسی اطلاعات را ارائه می‌کند، آن را رد کنند.

مردم می‌توانند بسته به اینکه چه کسی اطلاعات را ارائه می‌کند، آن را بپذیرند.

بنابراین مردم باید پرسند:

اگر شخص دیگری این را می‌گفت، آیا آن را باور می‌کردم؟
اگر کسی که از او حمایت می‌کنم این را می‌گفت، آیا آن را رد می‌کردم؟
آیا یاد می‌گیرم؟

یا طرفی را انتخاب می‌کنم؟
حقیقت‌گزینی می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین سازوکارهای جلوگیری‌کننده از
تفکر مستقل تبدیل شود.

محافظت از وابستگی

مردم می‌توانند به محیط‌هایی وابسته شوند که هرگز به‌طور مستقل بررسی
نکرده‌اند.

مردم می‌توانند به سیستم‌ها وابسته شوند.

مردم می‌توانند به اقتدار وابسته شوند.

مردم می‌توانند به پول وابسته شوند.

مردم می‌توانند به تأیید وابسته شوند.

مردم می‌توانند به تعلق وابسته شوند.

سپس ممکن است از آن وابستگی‌ها محافظت کنند.

بنابراین مردم باید بپرسند:

به چه چیزی وابسته‌ام؟

اگر آن را از دست بدهم، آیا آن را مورد پرسش قرار می‌دهم؟

اگر بر شخص دیگری اثر بگذارد، آیا آن را مورد پرسش قرار می‌دهم؟

اگر از آن سود نبرم، آیا آن را مورد پرسش قرار می‌دهم؟

مردم اغلب بدون آنکه تشخیص دهند، از وابستگی محافظت می‌کنند.

سازوکار پول و ثبات

سازوکار پول می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین دلایلی تبدیل شود که مردم دیگر همان استاندارد را همه‌جا به کار نمی‌برند.

وابستگی می‌تواند بر جایی اثر بگذارد که مردم حاضرند یاد بگیرند.

وابستگی می‌تواند بر جایی اثر بگذارد که مردم حاضرند پرسشگری کنند.

پول می‌تواند آنچه مردم از آن دفاع می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم از آن دوری می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم تکرار می‌کنند را شکل دهد.

پول می‌تواند آنچه مردم درباره آن سکوت می‌کنند را شکل دهد.

بنابراین مردم باید بپرسند:

وقتی پول در میان است، چه استانداری تغییر می‌کند؟

چه وابستگی‌ای وجود دارد؟

از چه چیزی محافظت می‌کنم؟

از ازدست‌دادن چه چیزی می‌ترسم؟

اگر پول از این موقعیت حذف می‌شد، چه چیزی یاد می‌گرفتم؟

اگر سازوکار پول استاندارد در حال اعمال را تغییر دهد، آن استاندارد همه‌جا اعمال نمی‌شود.

مردم می‌توانند به یادگیرندگانی گزینشی تبدیل شوند

مردم می‌توانند در پرسشگری دربارهٔ برخی حوزه‌ها بسیار ماهر شوند، در حالی که از پرسشگری دربارهٔ حوزه‌های دیگر خودداری می‌کنند.

مردم می‌توانند در دیدن مشکلات در جای دیگر متخصص شوند، در حالی که از دیدن مشارکت خودشان خودداری می‌کنند.

مردم می‌توانند در افشای تناقض‌ها متخصص شوند، در حالی که از تناقض‌های خودشان محافظت می‌کنند.

مردم می‌توانند در پرسشگری دربارهٔ روایت‌ها متخصص شوند، در حالی که از روایت‌های به‌ارث‌رسیده محافظت می‌کنند.

مردم می‌توانند در پرسشگری دربارهٔ سیستم‌ها متخصص شوند، در حالی که از سیستم‌هایی که به آنها وابسته‌اند محافظت می‌کنند.

بنابراین مردم باید پرسند:

آیا یاد می‌گیرم؟

یا جاهایی را انتخاب می‌کنم که حاضر به یادگیری در آنها هستم؟

چه چیزی باعث می‌شود یادگیری را متوقف کنم؟

چه چیزی باعث می‌شود احساس ناراحتی کنم؟

مردم اغلب درست در نقطه‌ای یادگیری را متوقف می‌کنند که یادگیری شروع به به‌چالش‌کشیدن چیزی می‌کند که به آن وابسته‌اند.

یادگیری گزینشی می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین موانع تفکر مستقل تبدیل شود.

کودکان می‌توانند استانداردهای متفاوت را به ارث ببرند

کودکان از بزرگسالان یاد می‌گیرند.

کودکان آنچه بزرگسالان انجام می‌دهند را تماشا می‌کنند.

کودکان آنچه بزرگسالان از آن دوری می‌کنند را تماشا می‌کنند.

کودکان آنچه بزرگسالان از آن محافظت می‌کنند را تماشا می‌کنند.

کودکان آنچه بزرگسالان تکرار می‌کنند را تماشا می‌کنند.

کودکان می‌توانند پیش از آنکه بفهمند استانداردهای دوگانه چه هستند، آنها را به ارث ببرند.

کودکان می‌توانند اینها را به ارث ببرند:

حقیقت‌گزینی.

خشم شدید‌گزینی.

پرسشگری‌گزینی.

یادگیری‌گزینی.

شواهد‌گزینی.

اعتماد‌گزینی.

کودکان می‌توانند یاد بگیرند:

دیگران را مورد پرسش قرار بده، اما خودت را نه.

برخی سیستم‌ها را مورد پرسش قرار بده، اما برخی دیگر را نه.

برخی اقتدارها را مورد پرسش قرار بده، اما برخی دیگر را نه.

برخی روایت‌ها را مورد پرسش قرار بده، اما برخی دیگر را نه.

برخی افراد را مورد پرسش قرار بده، اما برخی دیگر را نه.

نسل‌های آینده سپس می‌توانند همان جهان را بازآفرینی کنند، بی‌آنکه بفهمند چرا.

بنابراین کودکان باید از همان ابتدا ثبات را یاد بگیرند.

ثبات یکی از بزرگ‌ترین مسیرها به سوی پیشرفت بشریت است

پیشرفت بشریت بدون ثبات نمی‌تواند به درستی رخ دهد.

ثبات استثنایها را حذف می‌کند.

ثبات جانبداری را حذف می‌کند.

ثبات یادگیری گزینشی را حذف می‌کند.

ثبات حقیقت گزینشی را حذف می‌کند.

ثبات پرسشگری گزینشی را حذف می‌کند.

ثبات به مردم کمک می‌کند به متفکرانی مستقل تبدیل شوند.

بنابراین مردم باید پرسند:

آیا این استاندارد را همه‌جا به کار می‌برم؟

آیا آن را برای همه به کار می‌برم؟

آیا آن را برای خودم به کار می‌برم؟

آیا آن را برای چیزی که از آن حمایت می‌کنم به کار می‌برم؟

آیا آن را برای چیزی که به آن وابسته‌ام به کار می‌برم؟

تفکر مستقل نمی‌تواند به‌طور کامل شکل بگیرد تا زمانی که مردم یاد بگیرند همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرند.

آگاهی انسانی و ثبات

آگاهی انسانی نمی‌تواند به‌درستی پیشرفت کند تا زمانی که استانداردهای متفاوتی در حوزه‌های متفاوت زندگی به کار می‌رود.

مردم می‌توانند بسیار دانش‌آموخته شوند، در حالی که ناسازگار باقی می‌مانند.

مردم می‌توانند آگاه شوند، در حالی که ناسازگار باقی می‌مانند.

مردم می‌توانند تحصیل‌کرده شوند، در حالی که ناسازگار باقی می‌مانند.

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که ثبات از جانبداری نیرومندتر شود.

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که ثبات از تعلق نیرومندتر شود.

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که ثبات از وابستگی نیرومندتر شود.

آگاهی انسانی زمانی پیشرفت می‌کند که ثبات از ترس نیرومندتر شود.

بنابراین مردم باید بپرسند:

از چه ثباتی دوری می‌کنم؟

حاضر نیستم چه استانداری را به کار ببرم؟

به بازآفرینی کدام محیط جهان کمک می‌کنم؟

همان استاندارد برای خود ما نیز به کار می‌رود

این بخش برای خود ما نیز به کار می‌رود.
هیچ‌کس نباید مستثنا باشد.
همان استاندارد برای خود ما به کار می‌رود.
همان استاندارد برای کار ما به کار می‌رود.
همان استاندارد برای باورهای ما به کار می‌رود.
همان استاندارد برای رفتار ما به کار می‌رود.
همان استاندارد برای مشارکت‌های ما به کار می‌رود.
همان استاندارد همه‌جا به کار می‌رود.
این یکی از بزرگ‌ترین مسیرها به سوی صداقت است.

همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید و پیشرفت بشریت

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» بخشی از «مسیر گمشده به سوی پیشرفت بشریت» است.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که استانداردهای متفاوتی برای افراد، سیستم‌ها، اقتدار، روایت‌ها و محیط‌های متفاوت به کار می‌رود.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم یک چیز را مورد پرسش قرار می‌دهند و از چیز دیگری محافظت می‌کنند.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم حقیقت را به صورت گزینشی به کار می‌برند.
بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم یادگیری را به صورت گزینشی به کار می‌برند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که مردم از چیزی که به آن وابسته‌اند محافظت می‌کنند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که کودکان استانداردهای متفاوت را به ارث می‌برند.

بشریت نمی‌تواند پیشرفت کند تا زمانی که ناسازگاری عادی‌سازی شده باقی می‌ماند.

«منبع و خاستگاه» می‌پرسد چیزی از کجا آمده و چه چیزی آن را شکل داده است.

«استاندارد شواهد» می‌پرسد آیا شواهد از آنچه ادعا می‌شود پشتیبانی می‌کند یا نه.

«مشوق و منفعت» می‌پرسد چه کسی از ادامه آن سود می‌برد.

«منش و ثبات» می‌پرسد آیا رفتار با آنچه ادعا می‌شود هم‌راستا است یا نه.

«اجازه برای پرسشگری» می‌پرسد چه چیزی پرسشگری را متوقف می‌کند.

«تأثیر عاطفی» می‌پرسد چه عاطفه‌ای پذیرش را شکل می‌دهد.

«روایت در برابر واقعیت» می‌پرسد چه داستانی ارائه می‌شود و آیا واقعیت از آن پشتیبانی می‌کند یا نه.

«تأثیر روان‌شناختی» می‌پرسد محیط جهان با ذهن انسان چه می‌کند.

«همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرید» اکنون می‌پرسد:

آیا همان استاندارد را همه‌جا به کار می‌برم؟

چه چیزی را مستثنا می‌کنم؟

از چه چیزی محافظت می‌کنم؟

حاضر نیستم چه چیزی را بررسی کنم؟

ناراحتی کجا پرسشگری مرا متوقف می‌کند؟
پول کجا استاندارد را تغییر می‌دهد؟
وقتی استانداردهای متفاوت استفاده می‌شوند، کدام محیط جهان بازآفرینی
می‌شود؟
این‌گونه مردم از یادگیری گزینشی به یادگیری باثبات حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از پرسشگری گزینشی به تفکر مستقل حرکت می‌کنند.
این‌گونه مردم از تبدیل‌شدن به محصولات محیط جهان، به یادگیرندگان
محیط جهان تبدیل می‌شوند.

پیشرفت بشریت

پیشرفت بشریت، پیامد مستقیم سیستم پرسشگری L2Q است.

همین دلیل توسعه مسیر آموزشی گمشته بود.

همین دلیل تبدیل Book of Evidence به یک مسیر آموزشی بود.

همین دلیل وجود World Education Online، Q2L و Young

Questioners است.

هدف هرگز صرفاً بهبود پرسشگری نبود.

هدف هرگز صرفاً بهبود آموزش نبود.

هدف هرگز صرفاً ارائه اطلاعات بیشتر نبود.

هدف، پیشرفت بشریت است.

Book of Evidence فقط بیش از ۳۰ سال تجربه‌های دست‌اول، شواهد دارای مهر زمانی، سوابق عمومی، ویدئوها، پخش‌های زنده، چالش‌ها، تعاملات با سیستم‌ها، الگوهای تکرارشونده، سکوت، عدم ابطال و مشاهده محیط جهان را مستند نکرد.

یک تناقض را نیز آشکار کرد.

پرسشگری از قبل وجود داشت.

اطلاعات از قبل وجود داشت.

شواهد از قبل وجود داشت.

آموزش از قبل وجود داشت.

با این حال، همان جهان تکرارشونده ادامه یافت.

بشریت به تکرار چیزی ادامه داد که در دیدن، فهمیدن و آموختنِ درست از آن ناکام بود.

با وجود اطلاعات.

با وجود پرسشگری.

با وجود شواهد.

با وجود آموزش.

تکرار ادامه یافت.

این، مسیر گمشده را آشکار کرد.

مشکل، نبودِ اطلاعات نبود.

مشکل، نبودِ پرسشگری نبود.

مشکل، نبودِ شواهد نبود.

مشکل، نبودِ سیستم‌های آموزشی نبود.

مشکل، نبودِ یک مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد برای یادگیریِ چگونگی پرسشگری، دیدن، فهمیدن و آموختن از خود محیط جهان بود.

بشریت نمی‌تواند از چیزی که نمی‌تواند ببیند یا بفهمد، بیاموزد.

Book of Evidence کمک کرد جهان تکرارشونده قابل مشاهده و قابل فهم شود.

کمک کرد رابطهٔ میان آنچه بشریت از آن می‌آموزد و آنچه بشریت بارها به آن تبدیل می‌شود آشکار شود.

کمک کرد آنچه محیط جهان بارها در گذر زمان نشان می‌داد آشکار شود.

آنچه تکرار می‌شد را آشکار کرد.

آنچه ادامه می‌یافت را آشکار کرد.

آنچه از آن محافظت می‌شد را آشکار کرد.

آنچه پنهان بود را آشکار کرد.

آشکار کرد چرا پرسشگری به تنهایی در متوقف کردن تکرار ناکام بود.

به همین دلیل سیستم پرسشگری L2Q توسعه یافت.

سیستم پرسشگری L2Q ابتدا ساخته نشد و سپس بر جهان اعمال نشد.

از آنچه جهان بارها نشان می‌داد توسعه یافت.

از آنچه Book of Evidence آشکار کرد توسعه یافت.

توسعه یافت زیرا پرسشگری از قبل وجود داشت، در حالی که تکرار ادامه داشت.

توسعه یافت زیرا اطلاعات از قبل وجود داشت، در حالی که تکرار ادامه داشت.

توسعه یافت زیرا شواهد از قبل وجود داشت، در حالی که تکرار ادامه داشت.

توسعه یافت زیرا آموزش از قبل وجود داشت، در حالی که تکرار ادامه داشت.

مسیر گمشده، اطلاعات بیشتر نبود.

مسیر گمشده، پرسشگری بیشتر نبود.

مسیر گمشده، یادگیری چگونگی پرسشگری، دیدن، فهمیدن و آموختن از خود محیط جهان از طریق یک مسیر آموزشی ساختاریافته و مبتنی بر شواهد بود.

سیستم پرسشگری L2Q آن مسیر را فراهم می‌کند.

این سیستم، مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد را برای یادگیریِ چگونگی پرسشگری، دیدن، فهمیدن و آموختن از خودِ محیط جهان فراهم می‌کند.

سیستم پرسشگری L2Q به مردم کمک می‌کند یاد بگیرند چگونه خودِ محیط جهان را مورد پرسش قرار دهند.

یادگیریِ چگونگی پرسشگری دربارهٔ محیط جهان به مردم کمک می‌کند ببینند از چه چیزی می‌آموزند.

دیدن به مردم کمک می‌کند بفهمند.

فهم، تفکر مستقل را پرورش می‌دهد.

تفکر مستقل، تواناییِ بشریت برای یادگیری از واقعیت را پرورش می‌دهد، به‌جای یادگیری از چیزی که برای جایگزین کردن واقعیت ساخته شده است.

پیشرفت بشریت، پیامد آن فرایند است.

پیشرفت بشریت زمانی پیامد آن فرایند است که بشریت از آنچه جهان بارها نشان می‌دهد بیاموزد، به‌جای آنکه به تکرارش ادامه دهد.

پیشرفت بشریت فقط با افزایش اطلاعات به دست نمی‌آید.

اطلاعات به‌طور خودکار فهم ایجاد نمی‌کنند.

فهم، بدون یادگیریِ چگونگی پرسشگری دربارهٔ آنچه از آن آموخته می‌شود، به‌طور خودکار رشد نمی‌کند.

پیشرفت بشریت زمانی به دست می‌آید که فهم، تفکر مستقل را پرورش دهد و تفکر مستقل، تواناییِ بشریت برای یادگیری از واقعیت را پرورش دهد.

بخش‌های پیشین از قبل نشان داده‌اند چرا بشریت نسل پس از نسل، بارها همان مشکلات، رفتارها، سیستم‌ها، روایت‌ها، وابستگی‌ها، محدودیت‌ها و الگوهای تکرارشونده را بازآفرینی می‌کند.

نشان داده‌اند چرا اطلاعات به‌تنهایی کافی نیست.

نشان داده‌اند چرا پرسشگری به‌تنهایی کافی نیست.

نشان داده‌اند چرا بشریت برای یادگیری از خود محیط جهان به یک مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد نیاز دارد.

اکنون آن مسیر وجود دارد.

پیشرفت بشریت یعنی بشریت به‌تدریج توانایی خود را برای یادگیری از خود محیط جهان بهبود دهد.

فهم، تفکر مستقل را پرورش می‌دهد.

هرچه فهم پیشرفت می‌کند، تفکر مستقل پیشرفت می‌کند.

هرچه تفکر مستقل پیشرفت می‌کند، تکرار مسیر خود را از دست می‌دهد.

هرچه تکرار مسیر خود را از دست می‌دهد، بشریت توانایی می‌یابد به‌تدریج از واقعیت بیاموزد، به‌جای آنکه به‌تدریج آن را تکرار کند.

همه در همان محیط جهان زندگی می‌کنند.

همه از آن می‌آموزند.

همه در آن مشارکت دارند.

همه از آن تأثیر می‌پذیرند.

همه بر آن اثر می‌گذارند.

همه به شکل دادن آنچه نسل‌های آینده به ارث می‌برند کمک می‌کنند.

بنابراین پیشرفت بشریت به سود همه است، زیرا همه همان محیط جهان را به اشتراک می‌گذارند و به شکل دادن آنچه به آن تبدیل می‌شود کمک می‌کنند. بنابراین پیشرفت بشریت مسئولیت فرد دیگری نیست.

به همه تعلق دارد، زیرا همه در شکل دادن به محیط جهان که بشریت را شکل می‌دهد مشارکت دارند.

کودکان جهانی را که به ارث می‌برند ایجاد نمی‌کنند.

بزرگسالان ایجاد می‌کنند.

کودکان محیط آموزشی را ایجاد نمی‌کنند.

بزرگسالان ایجاد می‌کنند.

کودکان تصمیم نمی‌گیرند کدام مسیرهای یادگیری در اختیارشان قرار گیرد.

بزرگسالان تصمیم می‌گیرند.

چه مردم متوجه باشند چه نباشند، به شکل دادن به محیط جهان که نسل‌های آینده از آن می‌آموزند کمک می‌کنند.

محیط جهان که کودکان به ارث می‌برند، از آنچه نسل‌های پیشین انتخاب

می‌کنند مورد پرسش قرار دهند، انتخاب می‌کنند نادیده بگیرند، انتخاب

می‌کنند به چالش بکشند، انتخاب می‌کنند از آن محافظت کنند و انتخاب

می‌کنند به آینده منتقل کنند، شکل می‌گیرد.

آنچه بشریت از آن می‌آموزد بر آنچه بشریت به آن تبدیل می‌شود اثر

می‌گذارد.

آنچه کودکان از آن می‌آموزند بر آنچه نسل‌های آینده به آن تبدیل می‌شوند اثر

می‌گذارد.

آنچه جامعه از آن می‌آموزد بر آنچه جامعه به آن تبدیل می‌شود اثر می‌گذارد.

بنابراین پیشرفت بشریت به بهبود آنچه مردم از آن می‌آموزند و چگونگی یادگیری آنان از آن بستگی دارد.

این یعنی والدین، معلمان، مراقبان، مربیان، مدارس، محیط‌های آموزشی، جوامع محلی و جامعه همگی مسئولیت دارند به نسل بعد کمک کنند چیزی بهتر از تکرار دریافت کند.

اما مسئولیت نباید به تأخیر تبدیل شود.

کودکان نباید مجبور باشند منتظر بمانند.

بزرگسالان نباید مجبور باشند منتظر بمانند.

آموزش نباید مجبور باشد منتظر بماند.

پیشرفت بشریت زمانی سریع‌تر پیش می‌رود که بشریت با هم یاد بگیرد.

یادگیریِ کودکان.

یادگیریِ بزرگسالان.

یادگیریِ والدین.

یادگیریِ معلمان.

یادگیریِ مراقبان.

یادگیریِ مربیان.

یادگیریِ جوامع محلی.

یادگیریِ جامعه.

هدف این نیست که یک گروه منتظر گروه دیگری بماند.

هدف این است که بشریت با هم توانایی خود را برای یادگیری از محیط

جهان بهبود دهد.

پیشرفت بشریت از طریق تکرار به دست نمی‌آید.
 پیشرفت بشریت از طریق یادگیری به دست می‌آید.
 پیشرفت بشریت از طریق فهم به دست می‌آید.
 پیشرفت بشریت از طریق پرورش تفکر مستقل به دست می‌آید.
 پیشرفت بشریت زمانی به دست می‌آید که مردم از آنچه محیط جهان بارها نشان می‌دهد بیاموزند، به جای آنکه به تکرارش ادامه دهند.
 هرچه فهم پیشرفت می‌کند، تفکر مستقل پیشرفت می‌کند.
 هرچه تفکر مستقل پیشرفت می‌کند، مردم به‌طور فزاینده از واقعیت می‌آموزند، به جای آنکه از چیزی بیاموزند که برای جایگزین کردن واقعیت ساخته شده است.
 دروغ‌های ساخته‌شده مسیر خود را از دست می‌دهند، زیرا فهم جای پذیرش کورکورانه را می‌گیرد.
 پیروی مسیر خود را از دست می‌دهد، زیرا تفکر مستقل جای وابستگی به دیگران برای فکرکردن به جای آنان را می‌گیرد.
 وابستگی مسیر خود را از دست می‌دهد، زیرا مردم به‌طور فزاینده از واقعیت می‌آموزند، به جای تکیه بر آنچه به‌درستی مورد پرسش قرار نگرفته است.
 تکرار مسیر خود را از دست می‌دهد، زیرا یادگیری جای تقلید را می‌گیرد.
 استانداردهای دوگانه مسیر خود را از دست می‌دهند، زیرا همان استاندارد همه‌جا به کار برده می‌شود.
 پیشرفت بشریت پیش می‌رود، زیرا مردم از آنچه محیط جهان واقعاً نشان می‌دهد می‌آموزند، نه از آنچه به آنان گفته می‌شود درباره آن باور کنند.

به همین دلیل سیستم پرسشگری L2Q اهمیت دارد.

این سیستم، مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد را فراهم می‌کند تا به مردم کمک کند آنچه محیط جهان بارها نشان می‌دهد ببینند، بفهمند، از آن بیاموزند و به کار ببرند.

به همین دلیل منابع اهمیت دارند.

برای مالکیت ساخته نشده‌اند.

برای محدود شدن ساخته نشده‌اند.

برای تبدیل شدن به یک سیستم کنترل شده دیگر ساخته نشده‌اند.

به همه تعلق دارند.

می‌توان آنها را خواند.

می‌توان از آنها استفاده کرد.

می‌توان آنها را به اشتراک گذاشت.

می‌توان آنها را چاپ کرد.

می‌توان آنها را توزیع کرد.

می‌توان آنها را به کار برد.

می‌توان از آنها آموخت.

می‌توان از آنها برای کمک به کودکان استفاده کرد.

می‌توان از آنها برای کمک به بزرگسالان استفاده کرد.

می‌توان از آنها برای کمک به آموزش استفاده کرد.

می‌توان از آنها برای کمک به جامعه استفاده کرد.

محدودیت، مالکیت نیست.

محدودیت، معناست.

مسیر ساختاریافته پرسشگری مبتنی بر شواهد باید دست نخورده باقی بماند.

منابع نباید تغییر داده شوند، تضعیف شوند، نادرست معرفی شوند، رقیق شوند، معکوس شوند یا از معنای درست خود خارج شوند.

پیشرفت بشریت به روشن ماندن معنا بستگی دارد.

مردم نمی‌توانند به درستی از چیزی بیاموزند که به چیز دیگری تغییر داده شده است.

نمی‌توانند به درستی از چیزی بیاموزند که تضعیف شده است.

نمی‌توانند به درستی از چیزی بیاموزند که نادرست معرفی شده است.

پیشرفت بشریت به این بستگی دارد که مردم از خود مسیر بیاموزند، نه از نسخه‌های تغییر یافته آن.

اگر معنا تغییر کند، یادگیری تغییر می‌کند.

اگر یادگیری تغییر کند، پیامد تغییر می‌کند.

بنابراین پیشرفت بشریت به حفظ یکپارچگی خود مسیر بستگی دارد.

به همین دلیل مسیرهای رسمی World Education Online و Q2L اهمیت دارند.

آنها به مردم کمک می‌کنند به مطالب در بافت درستشان دسترسی پیدا کنند.

آنها در حالی که اجازه می‌دهند منابع استفاده شوند، به اشتراک گذاشته شوند، چاپ شوند، توزیع شوند، به کار برده شوند و از آنها آموخته شود، به محافظت از معنا کمک می‌کنند.

هدف، محدودیت نیست.

هدف، محافظت از معناست.

یک مسیر یادگیری نمی‌تواند بشریت را پیش ببرد اگر معنای آن به همان تکراری تغییر کند که برای متوقف کردنش ایجاد شده است.

به همین دلیل Q2L نیز اهمیت دارد.

Q2L به حرکت مسیر آموزشی در سراسر جامعه کمک می‌کند.

به مردم اجازه می‌دهد مطالب را به اشتراک بگذارند، استفاده کنند، توزیع کنند، ایجاد کنند، به کار ببرند و از آنها بیاموزند.

به بزرگسالان کمک می‌کند به بزرگسالان دسترسی پیدا کنند.

به بزرگسالان کمک می‌کند به کودکان کمک کنند.

به خانواده‌ها، مدارس، مربیان و جوامع کمک می‌کند از همان چارچوب بیاموزند.

به حرکت فهم در جامعه کمک می‌کند.

به حرکت تفکر مستقل در جامعه کمک می‌کند.

به مردم کمک می‌کند از طریق همان مسیر ساختاریافته و مبتنی بر شواهد از محیط جهان بیاموزند.

به حرکت پیشرفت بشریت در جامعه کمک می‌کند.

به نسل‌های آینده کمک می‌کند به جای به ارث بردن تکرار، یک مسیر یادگیری را به ارث ببرند.

به انتقال پیشرفت بشریت از مفهوم به کاربرد کمک می‌کند.

به انتقال یادگیری به عمل کمک می‌کند.

به انتقال فهم به جامعه کمک می‌کند.

به انتقال تفکر مستقل به جامعه کمک می‌کند.

به انتقال پیشرفت بشریت به زندگی روزمره کمک می‌کند.

هرجا کودکان درگیرند، مطالب باید از طریق والدین، معلمان، مراقبان، مدارس، محیط‌های آموزشی و بزرگسالان مسئول منتقل شوند.

این به این معنا نیست که کودکان باید منتظر بمانند.
به این معناست که کودکان باید چارچوب را به صورت ایمن، مسئولانه و تا حد امکان زود دریافت کنند.

Young Questioners در این موضوع نقشی محوری دارد.
Young Questioners فقط دربارهٔ ارائهٔ مطالب به کودکان نیست.
موضوع، یادگیری از طریق ایجادکردن بر پایهٔ همان چیزی است که مردم از آن می‌آموزند.

والدین یاد می‌گیرند.

معلمان یاد می‌گیرند.

مراقبان یاد می‌گیرند.

مربیان یاد می‌گیرند.

مدارس یاد می‌گیرند.

جوامع یاد می‌گیرند.

وقتی مردم از این چارچوب، مطالب ایمن و متناسب با سن برای Young Questioners ایجاد می‌کنند، فقط به کودکان برای یادگیری کمک نمی‌کنند.
خودشان نیز یاد می‌گیرند.

به این فکر می‌کنند که کودکان باید چه چیزهایی را مورد پرسش قرار دهند.

به این فکر می‌کنند که کودکان چگونه یاد می‌گیرند.

به این فکر می‌کنند که محیط جهان چگونه کودکان را شکل می‌دهد.

به این فکر می‌کنند که چگونه از ذهن کودکان محافظت کنند.

به این فکر می‌کنند که چگونه به کودکان کمک کنند ببینند، بفهمند، یاد بگیرند و تفکر مستقل را پرورش دهند.

فرایند ایجادکردن، بخشی از فرایند یادگیری می‌شود.

مردم از طریق کاربرد یاد می‌گیرند.

مردم از طریق پرسشگری یاد می‌گیرند.

مردم از طریق ایجادکردن یاد می‌گیرند.

مردم از طریق کمک به دیگران برای یادگیری، یاد می‌گیرند.

بنابراین Young Questioners به کودکان و بزرگسالان کمک می‌کند با هم یاد بگیرند.

معلمان و مربیان به‌ویژه مهم‌اند، زیرا به شکل‌دادن محیط یادگیری کودکان کمک می‌کنند.

سیستم پرسشگری L2Q یک روش ساختاریافته و مبتنی بر شواهد در اختیار معلمان و مربیان قرار می‌دهد تا به کودکان کمک کنند از محیط جهان بیاموزند، در حالی که خودشان نیز به یادگیری از آن ادامه می‌دهند.

همین موضوع دربارهٔ والدین، مراقبان، مدارس، محیط‌های آموزشی و بزرگسالان مسئول نیز صدق می‌کند.

این چارچوب فقط مورد نیاز یک گروه نیست.

کودکان به آن نیاز دارند.

بزرگسالان به آن نیاز دارند.

والدین، معلمان، مراقبان، مربیان، مدارس، محیط‌های آموزشی و جوامع به آن نیاز دارند.

هرجا مردم از محیط جهان می‌آموزند و به دیگران کمک می‌کنند از آن بیاموزند، این چارچوب مورد نیاز است.

آموزش نمی‌تواند با تکرار همان رویکردی که نتوانست به مردم بیاموزد چگونه خود محیط جهان را مورد پرسش قرار دهند، بهبود یابد.

آموزش زمانی بهبود می‌یابد که مسیر L2Q در اختیار کودکان و بزرگسالان قرار گیرد و آنان با هم از آن بیاموزند.

پیشرفت بشریت نمی‌تواند درون یک کتاب، یک فرد، یک وبسایت، یک سازمان یا یک نسل گرفتار بماند.

باید در سراسر جامعه حرکت کند.

باید مورد استفاده قرار گیرد.

باید به اشتراک گذاشته شود.

باید از آن آموخته شود.

باید به کودکان برسد.

باید به بزرگسالان برسد.

باید به آموزش برسد.

باید به جوامع برسد.

پیشرفت بشریت زمانی پیش می‌رود که فهم پیشرفت کند.

زمانی پیش می‌رود که تفکر مستقل پیشرفت کند.

زمانی پیش می‌رود که مردم به جای صرفاً به ارث بردن محیط جهان، از آن بیاموزند.

زمانی پیش می‌رود که به نسل‌های آینده توانایی یادگیری از واقعیت داده شود، به جای آنکه صرفاً آن را تکرار کنند.

زمانی پیش می‌رود که فهم جای پذیرش کورکورانه را بگیرد.

زمانی پیش می‌رود که تفکر مستقل جای پیروی را بگیرد.

زمانی پیش می‌رود که واقعیت جای دروغ‌های ساخته‌شده را بگیرد.

زمانی پیش می‌رود که یادگیری جای تکرار را بگیرد.

هرچه پیشرفت بشریت پیش می‌رود، بشریت به‌تدریج توانایی خود را برای یادگیری از واقعیت بهبود می‌دهد، به‌جای یادگیری از چیزی که برای جایگزین کردن واقعیت ساخته شده است.

هرچه فهم پیشرفت می‌کند، دروغ‌های ساخته‌شده توانایی بقای خود را از دست می‌دهند.

هرچه تفکر مستقل پیشرفت می‌کند، پیروی مسیر خود را از دست می‌دهد.

هرچه مردم یاد می‌گیرند چگونه همان استاندارد را همه‌جا به کار ببرند، استانداردهای دوگانه مسیر خود را از دست می‌دهند.

هرچه بشریت از خود محیط جهان می‌آموزد، سیستم‌ها، رفتارها، روایت‌ها، فرض‌ها و ساختارها به‌طور فزاینده با واقعیت همسو می‌شوند، نه با فریب.

بنابراین پیشرفت بشریت فقط پرسشگری را بهبود نمی‌دهد.

توانایی بشریت برای یادگیری، فهمیدن، مستقل فکرکردن، تشخیص حقیقت، به‌کاربردن انصاف و بهبود تدریجی محیط جهان را که ایجاد می‌کند و به آینده منتقل می‌کند، بهبود می‌دهد.

هرچه بشریت بیشتر بتواند بر حقیقت بنا کند، به‌جای آنکه بر فریب بنا کند، بی‌انصافی پایه‌های خود را از دست می‌دهد.

هرچه بی‌انصافی پایه‌های خود را از دست می‌دهد، جامعه به‌طور فزاینده می‌تواند در خدمت مردم، نسل‌های آینده و خود زندگی باشد.

بنابراین پیشرفت بشریت فقط پیشرفت دانش نیست.

پیشرفت تدریجی توانایی بشریت برای یادگیری از واقعیت و بناکردن بر واقعیت است.

کودکان همچنان نقشی محوری دارند، زیرا کودکان به حاملان آینده محیط جهان تبدیل می شوند.

کودکان والدین می شوند.

کودکان معلمان می شوند.

کودکان مراقبان می شوند.

کودکان کارکنان می شوند.

کودکان رهبران می شوند.

کودکان تصمیم گیرندگان می شوند.

کودکان مشارکت کنندگان در جهان می شوند.

هرچه کودکان امروز می آموزند، بخشی از جهان فردا می شود.

جهانی که نسل های آینده به ارث می برند، از آنچه نسل های پیشین از آن آموخته اند شکل می گیرد.

جهانی که نسل های آینده ایجاد خواهند کرد، از آنچه آنان از آن می آموزند شکل خواهد گرفت.

بنابراین پیشرفت بشریت به آنچه امروز به کودکان آموخته می شود از آن بیاموزند بستگی دارد.

اگر کودکان تکرار را به ارث ببرند، جهان تکرارشونده ادامه می یابد.

اگر کودکان وابستگی را به ارث ببرند، وابستگی ادامه می یابد.

اگر کودکان پیروی را به ارث ببرند، پیروی ادامه می یابد.

اگر کودکان سکوت را به ارث ببرند، سکوت ادامه می یابد.

اگر کودکان ترس را به ارث ببرند، ترس ادامه می‌یابد.

اگر کودکان دروغ‌های ساخته‌شده را به ارث ببرند، دروغ‌های ساخته‌شده ادامه می‌یابند.

اگر کودکان سیستم پرسشگری L2Q را به ارث ببرند، پیشرفت بشریت ادامه می‌یابد.

اگر کودکان پرسشگری ساختاریافته و مبتنی بر شواهد را به ارث ببرند، فهم پیشرفت می‌کند.

اگر کودکان توانایی یادگیری از خود محیط جهان را به ارث ببرند، تفکر مستقل پیشرفت می‌کند.

اگر کودکان توانایی تشخیص حقیقت را به ارث ببرند، دروغ‌های ساخته‌شده مسیر خود را از دست می‌دهند.

اگر کودکان توانایی به‌کاربردن همان استاندارد در همه‌جا را به ارث ببرند، استانداردهای دوگانه تکرارشونده مسیر خود را از دست می‌دهند.

بنابراین آینده بشریت از آنچه به کودکان آموخته می‌شود از آن بیاموزند جدایی‌ناپذیر است.

پیشرفت بشریت با منتظرماندن برای نسل‌های آینده ایجاد نمی‌شود تا چیزی را حل کنند که نسل‌های پیشین نتوانستند مورد پرسش قرار دهند.

پیشرفت بشریت زمانی ایجاد می‌شود که مسیر، هم‌زمان در اختیار نسل‌های کنونی و آینده قرار گیرد.

کودکان و بزرگسالان با هم یاد می‌گیرند.

خانواده‌ها و مدارس با هم یاد می‌گیرند.

معلم‌ان و دانش‌آموزان با هم یاد می‌گیرند.

جوامع با هم یاد می‌گیرند.

جامعه با هم از محیط جهان یاد می‌گیرد.

پیشرفت بشریت با یادگیری تنها یک فرد ایجاد نمی‌شود.

پیشرفت بشریت زمانی ایجاد می‌شود که بشریت با هم، به تدریج توانایی خود را برای یادگیری از محیط جهان بهبود دهد.

این گونه آسیب تکرار شونده مسیر خود را از دست می‌دهد.

این گونه دروغ‌های ساخته شده مسیر خود را از دست می‌دهند.

این گونه سکوت مسیر خود را از دست می‌دهد.

این گونه وابستگی مسیر خود را از دست می‌دهد.

این گونه پیروی مسیر خود را از دست می‌دهد.

این گونه جهان تکرار شونده مسیر خود را از دست می‌دهد.

این گونه پیشرفت بشریت مسیر خود را به دست می‌آورد.

مسیر وجود دارد.

چارچوب وجود دارد.

منابع وجود دارند.

نسل بعد وجود دارد.

مسئولیت وجود دارد.

پرسش دیگر این نیست که آیا مسیر وجود دارد یا نه.

پرسش این است که آیا بشریت انتخاب می‌کند از آن استفاده کند یا نه.

آنچه بعد رخ می‌دهد به این بستگی دارد که بشریت انتخاب کند با آنها چه کند.

کودکان امروز، جهان فردا می‌شوند.

هرچه امروز به کودکان آموخته شود از آن بیاموزند، بخشی از جهانی می‌شود که فردا به ساختنش کمک می‌کنند.

به همین دلیل آینده بشریت از آموزش کودکان جدایی ناپذیر است.

زیرا کودکان امروز، جهان فردا می‌شوند و آینده بشریت در نهایت با این تعیین خواهد شد که نسل‌های آینده جهان تکرارشونده را به ارث ببرند یا توانایی یادگیری از آن را.

آینده بشریت در نهایت با این تعیین خواهد شد که فهم پیشرفت کند یا تکرار. اینکه تفکر مستقل پیشرفت کند یا پیروی.

اینکه واقعیت پیشرفت کند یا دروغ‌های ساخته شده.

اینکه بشریت به تکرار جهان ادامه دهد یا به تدریج از آن بیاموزد.

پیشرفت بشریت به سود همه است، زیرا همه در همان محیط جهان زندگی می‌کنند.

همه از آن می‌آموزند.

همه در آن مشارکت دارند.

همه از آن تأثیر می‌پذیرند.

همه به شکل دادن آنچه به آن تبدیل می‌شود کمک می‌کنند.

بنابراین مزایای پیشرفت بشریت به یک فرد، یک گروه، یک سیستم یا یک نسل محدود نیست.

به همه تعلق دارد، زیرا همه همان محیط جهان را به اشتراک می‌گذارند و در آینده‌ای که از آن پدید می‌آید مشارکت دارند.

چرا نمی توانستم بی عمل بمانم

در کودکی، انتظار داشتم جهان همان چیزی باشد که مردم می گفتند هست. انتظار داشتم حقیقت اهمیت داشته باشد.

انتظار داشتم سیستم ها همان چیزی باشند که ادعا می کردند هستند.

انتظار داشتم وقتی مسائل مهم مطرح می شوند، مردم حقیقت را بگویند.

انتظار داشتم شواهد اهمیت داشته باشند.

انتظار داشتم تناقض ها مورد رسیدگی قرار گیرند.

هرچه بزرگ تر شدم و خودم جهان را تجربه کردم، بارها با چیزی بسیار متفاوت روبه رو شدم.

جهانی که تجربه کردم، جهانی نبود که به من آموخته شده بود انتظارش را داشته باشم.

وقتی آنچه را می دیدم مورد پرسش قرار دادم، انتظار پاسخ داشتم.

وقتی شواهد ارائه کردم، انتظار داشتم در پاسخ شواهد دریافت کنم.

وقتی دروغ ها را آشکار کردم، انتظار داشتم حقیقت از پول، موقعیت، اقتدار، جایگاه یا منفعت شخصی مهم تر باشد.

این هرگز اتفاق نیفتاد.

برای مدت طولانی، همچنان انتظار داشتم کسی حقیقت را بگوید.

هیچ کس هرگز حقیقت را نگفت.

این مرا وادار کرد دیگر نپرسم آیا مردم حقیقت را می گویند یا نه، و در عوض بپرسم چرا حقیقت را نمی گویند.

از طریق بیش از سی سال تجربهٔ مستند، به این فهم رسیدم که چرا همان مشکلات همچنان تکرار می‌شوند.

به این فهم رسیدم که چرا مردم ساکت می‌مانند، چرا مردم از چیزی که به آن وابسته‌اند محافظت می‌کنند، و پول چه تأثیری بر رفتار انسان در شکل دادن تصمیم‌ها، اعمال، سکوت، پیامدها و کل سیستم‌ها دارد.

هرچه بیشتر فهمیدم، بیشتر دریافتم که مردم پیوسته به محصولات محیطی تبدیل می‌شوند که از آن می‌آموزند، در حالی که هرگز به‌درستی از آن یاد نمی‌گیرند.

آن محیط آنان را شکل می‌داد.

آن را تکرار می‌کردند.

آن را به آینده منتقل می‌کردند.

این دریافت بیش از هر چیز دیگری مرا آزار داد.

دریافتم که کودکان همان جهان تکرارشونده را به ارث می‌برند و در نهایت به بزرگسالانی تبدیل می‌شوند که دوباره مسئول انتقال آن به آینده‌اند.

دریافتم که مردم نمی‌توانند از چیزی که نمی‌توانند ببینند، بیاموزند.

اگر واقعیت پنهان بماند، مردم نمی‌توانند به‌درستی از آن بیاموزند.

اگر مردم نتوانند به‌درستی از آن بیاموزند، به تکرارش ادامه می‌دهند.

نمی‌توانستم این را بپذیرم.

نمی‌توانستم پس از دیدن آنچه دیده بودم، ساکت بمانم.

نمی‌توانستم بپذیرم نسل‌های آینده همان جهان تکرارشونده را به ارث ببرند، بی‌آنکه دست‌کم تلاش کنم کاری دربارهٔ آن انجام دهم.

همچنین نمی‌توانستم چیزی را که می‌دانستم دروغ است فقط به این دلیل بپذیرم که دیگران آن را پذیرفته‌اند.

نمی‌توانستم با آن هم‌رنگ شوم.

نمی‌توانستم برای اینکه در جمع جا بگیرم وانمود کنم حقیقت دارد.

آسان‌ترین گزینه این بود که آن را بپذیرم، با آن هم‌رنگ شوم و بخشی از آن شوم.

اما هرگز نمی‌توانستم این کار را بکنم.

نه برای پذیرفته شدن.

نه برای تأیید شدن.

نه برای آسایش.

نه برای پول.

به هیچ قیمتی.

تنها ایستادن برایم آسان‌تر از پذیرفتن چیزی بود که می‌دانستم دروغ است.

وقتی این را فهمیدم، بی‌عمل ماندن دیگر برایم قابل قبول نبود.

کمک به مردم برای یادگیری از محیط جهان، برایم از زندگی گذرای خودم مهم‌تر شد.

کمک به کودکان برای به ارث بردن چیزی بهتر از تکرار، برایم از آسایش خودم مهم‌تر شد.

دریافتم که اگر من هم ساکت بمانم، صرفاً بخشی از همان سکوتی می‌شوم که دهه‌ها شاهدش بوده‌ام.

نمی‌توانستم این کار را بکنم.

احساس مسئولیت می‌کردم آنچه پنهان شده بود را آشکار کنم تا مردم بتوانند آن را ببینند.

زیرا مردم نمی‌توانند از چیزی که نمی‌توانند ببینند، بیاموزند.

این فهم در نهایت به World Education، Book of Evidence، Online، سیستم پرسشگری Q2L، L2Q، Young Questioners و مطالب آموزشی‌ای که پس از آنها آمدند، منتهی شد.

پول به من انگیزه نمی‌دهد.

باور ندارم اطلاعاتی که برای کمک به مردم در یادگیری از محیط جهان در نظر گرفته شده است باید متعلق به من باشد.

باور دارم باید به همه تعلق داشته باشد.

به همین دلیل اطلاعات، منابع و مطالب آموزشی به‌طور رایگان در دسترس قرار گرفته‌اند تا مردم آنها را بخوانند، استفاده کنند، به اشتراک بگذارند، توزیع کنند و از آنها بیاموزند.

هدف هرگز پول نبود.

هدف، کمک به مردم برای یادگیری از محیط جهان بود.

هدف، کمک به کودکان برای به ارث بردن چیزی بهتر از تکرار بود.

می‌بینم چرا مردم رنج می‌برند و چرا همان مشکلات نسل پس از نسل ادامه می‌یابند.

می‌بینم چرا کودکان وارد جهانی می‌شوند که عمدتاً به آنان آموخته می‌شود چگونه با آن سازگار شوند، نه اینکه به‌درستی از آن بیاموزند تا بتواند بهبود یابد.

همچنین مسیری را می‌بینم که می‌تواند به تغییر این وضعیت کمک کند.

به همین دلیل تلاش کردم.

تمام تلاشم را کرده‌ام تا به مردم کمک کنم.
تمام تلاشم را کرده‌ام تا به کودکان کمک کنم.
تمام تلاشم را کرده‌ام تا به بشریت کمک کنم از محیط جهان بیاموزد، به جای آنکه به تکرارش ادامه دهد.
اینکه مردم انتخاب کنند از آن فرصت استفاده کنند یا نه، در نهایت تصمیم خودشان است.
مسئولیت من این بود که تلاش کنم.
از کاری که زندگی بزرگسالی‌ام را صرف آن کرده‌ام پشیمان نیستم.
از زمان، تلاش، فداکاری‌ها یا خطرهای پشیمان نیستم.
همه آن را دوباره انجام می‌دادم.
حتی اگر هرگز به هیچ چیزی کمک نمی‌کرد، باز هم آن را انجام می‌دادم.
زیرا وقتی آنچه را که به فهمش رسیده بودم فهمیدم، بی‌عمل ماندن هرگز برایم یک گزینه نبود.
به همین دلیل نمی‌توانستم بی‌عمل بمانم.

WORLD EDUCATION ONLINE

یاد بگیرید پرسش کنید

برای یادگیری پرسش کنید

آموزش، جامعه را شکل می دهد.

پرسشگری، آموزش را شکل می دهد.

L2Q • Q2L • YOUNG QUESTIONERS

منابع به همه تعلق دارند و باید، مشروط بر اینکه معنای آنها تغییر نکند، مورد استفاده قرار گیرند، به اشتراک گذاشته شوند، توزیع شوند و به کار گرفته شوند.

worldeducation.online

q2l.online

info@worldeducation.online

کتابهای دیگر

Everyone Needs to Learn From This World

Why Education Must Improve

The Amazing Children: Journey to a Better World

بشریت نمی‌تواند از چیزی که آن را نمی‌فهمد پیشرفت کند

یاد بگیرید پرسش کنید

برای یادگیری پرسش کنید